

«نظریه توطئه» و فقر روش شناسی در تاریخ نگاری معاصر ایران

عبدالله شهبازی

یادداشت چاپ دوم

اندیشه نگارش بررسی مفصلی درباره "نظریه توطئه" از اوائل سال‌های ۱۳۷۰ در من پدید آمد، زمانی که متن سخنرانی یرواند آبراهامیان را با عنوان «فکر توطئه چینی در فرهنگ سیاسی ایران» مطالعه کردم. مدتی بعد، مقاله احمد اشرف منتشر شد و عزم مرا برای نقد دیدگاه‌های آبراهامیان و اشرف جزم کرد.^۱ نگارش بررسی فوق درباره "نظریه توطئه" در پائیز ۱۳۷۵ مقدور شد ولی به دلایلی انتشار آن به درازا کشید و سرانجام در سال ۱۳۷۷، بهمراه مقاله «اقبال لاهوری، نریمان پارسى و صعود سلطنت پهلوی» و مصاحبه‌ای با روزنامه *ایران*، به صورت کتاب انتشار یافت.^۲ مطلب حاضر همان مقاله است ولی آن را مورد بازبینی قرار داده، در آن اصلاحاتی انجام داده و در برخی موارد داده‌های آن را به روز کرده‌ام.

طی این سال‌ها بتدریج شاهد اشاعه مفهوم "نظریه توطئه" در مطبوعات ایران بودم؛ مفهومی که به سرعت رواج می‌یافت و بدون هیچ سنجش علمی و تعریف روشن به برجسی تبلیغاتی برای تخطئه منابع و حتی پژوهش‌های جدی تاریخی مرتبط با نقش کانون‌های سلطه‌گر و استعماری در تاریخ ایران بدل می‌شد. زمانی در نامه به یکی از دوستانم درباره این مفهوم چنین نوشتم:

مفهوم "تئوری توطئه" چیزی بیش از یک برچسب و Label نیست و بیشتر کاربرد ژورنالیستی دارد تا علمی. به عبارت دیگر، نوعی حربه تبلیغاتی است برای بستن دهان کسانی که به پژوهش در لایه‌های پنهان سیاست و تاریخ علاقمندند؛ یعنی به عرصه‌ای که از آن با عنوان فراسیاست Parapolitics یاد می‌شود. این مفهوم فاقد هرگونه تعریف و ارزش علمی است و دامنه کاربرد آن روشن نیست و لاجرم کسی را که در این زمینه قلم می‌زند به سطحی‌نگری و تناقضات جدی وادار می‌کند... توجه کنیم که این امر به "تئوری توطئه" محدود نیست بلکه در مورد برخی دیگر از مفاهیم نظری در عرصه اندیشه سیاسی نیز صادق است. در دهه ۱۹۶۰ میلادی، دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی (ویرایش دوم)، که هنوز نیز از مفیدترین مراجع در زمینه دانش اجتماعی است، درباره تاریخچه واژه "توتالیترانیسم" نوشت که این مفهوم بعنوان یک حربه تبلیغاتی در کوران "جنگ سرد" کاربرد یافت؛ و افزود: «کاربرد تبلیغی این واژه [توتالیترانیسم] کارایی آن را در تحلیل منظم و تطبیقی نظام‌های سیاسی مبهم ساخته است.» مأخذ فوق، سپس، ابراز امیدواری کرد که با از میان رفتن "جنگ سرد" این واژه نیز از میان برود و در سومین ویرایش دائرةالمعارف علوم اجتماعی مدخل فوق وجود نداشته باشد. "نظریه توطئه" نیز چنین است. کسانی که در این زمینه قلم می‌زنند، معمولاً یک تصویر بسیط و بدوی را، تصویر "دایی جان ناپلئونی"، ترسیم می‌کنند و سپس بسیاری از حوادث تحلیل نشده و مهم تاریخ را، که در باور عمومی ناشی از توطئه قدرت‌های بزرگ است، ردیف می‌کنند و از مصادیق "توهم توطئه" می‌شمرند.

نظریه‌پردازان و مبلغان مفهوم "نظریه توطئه" به همان بستر و خاستگاهی تعلق دارند که زمانی، در کوران جنگ سرد با اتحاد شوروی و بلوک کمونیسم، مفاهیمی چون "توتالیترانیسم" را می‌ساختند و عملکرد امروز ایشان دقیقاً تداوم همان سنت دیروز است.

برای مثال، دانیل پاییز، روزنامه‌نگار آمریکایی، فعال‌ترین نویسنده‌ای است که درباره "نظریه توطئه" قلم زده و کتب و مقالات فراوانی را منتشر کرده است. از جمله آثار وی، که در ایران نیز تأثیر خود را بر جای نهاد، باید به دو کتاب زیر اشاره کرد: *دست پنهان: ترس خاورمیانه از توطئه* (۱۹۹۶)^۳ و *توطئه: چگونه روش پارانوئید شکوفا می‌شود و از کجا سر در می‌آورد* (۱۹۹۷).^۴

دانیل پاییز پسر ریچارد پاییز، یهودی مهاجر از لهستان، است. پروفیسور ریچارد پاییز از کارشناسان برجسته مسائل اتحاد شوروی و کمونیسم در دوران جنگ سرد، بود. او به مدت ۵۰ سال در دانشگاه هاروارد تدریس کرد و مشاور ارشد

۱. مقالات آبراهامیان و اشرف در مجموعه‌ای منتشر شده است: محمدابراهیم فتاحی [گردآوری و ترجمه]. جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۲. عبدالله شهبازی، "نظریه توطئه"، صعود سلطنت پهلوی و فقر تاریخ‌نگاری در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، ۲۰۶ صفحه.

3. Daniel Pipes, *The Hidden Hand: Middle East Fears of Conspiracy*, New York: St. Martin's Press, 1996.

4. Daniel Pipes, *Conspiracy: How the Paranoid Style Flourishes and Where It Comes From*, New York: Free Press, 1997.

دولت ریگان نیز شد. پسر او، دانیل پاییز، منطقه خاورمیانه اسلامی، نه اتحاد شوروی و بلوک کمونیسم، را به عنوان حوزه تخصصی خود برگزید.

امروزه، دانیل پاییز به عنوان یکی از روزنامه‌نگاران نومحافظه‌کار (نتوکان) حامی سیاست‌های دولت جرج بوش و یکی از برجسته‌ترین اعضای "لابی حزب لیکود اسرائیل" در ایالات متحده آمریکا شناخته می‌شود و به خاطر تبلیغاتش علیه جامعه عرب تبار و مسلمان ایالات متحده آمریکا شهرت فراوان دارد. بنوشته جان لوید، در *فیننشال تایمز*، دانیل پاییز از پدرش این درس را آموخته است که میان غرب و سایر مناطق جهان شکافی ژرف ببیند.^۵

در ایران انتشار مفهوم "توهم توطئه"، با هدف استفاده از آن بعنوان ابزار تبلیغاتی-جدلی برای تخطئه تحقیقات و نگرش‌های ضد استعماری، به صورت شبه آکادمیک در سال ۱۳۶۹ از سوی یرواند آبراهامیان، نویسنده ایرانی-ارمنی مقیم آمریکا، و سپس احمد اشرف، نویسنده ایرانی مقیم آمریکا، آغاز شد. آبراهامیان هر چند آغازگر این بحث بود ولی مطالبش در حد یک سخنرانی محدود ماند و به وعده خود دال بر انتشار کتابی در این زمینه عمل نکرد. بنابراین، مهم‌ترین رساله در این زمینه هنوز به احمد اشرف تعلق دارد. دانیل پاییز در کتاب *دست پنهان* از احمد اشرف با عنوان "افشاگر شجاع توهم توطئه" تجلیل می‌کند. مقایسه نظرات پاییز با احمد اشرف بیانگر نزدیکی کامل فکری این دو است، و پاییز در فصل اول کتاب خود بخشی از یادداشت‌های احمد اشرف را در مورد نظرات توطئه در ایران مورد استفاده قرار داده است.

هم دانیل پاییز و هم کسانی که در سال‌های اخیر مفهوم "نظریه توطئه" را در فرهنگ سیاسی ایران رواج دادند، دورانی بزرگ و سرنوشت‌ساز در تاریخ بنام "دوران استعماری" را، اعم از استعمار کلاسیک و امپریالیسم جدید، یکسره نادیده می‌گیرند و توجه نمی‌کنند که پدیده‌هایی چون "استعمار" و "امپریالیسم" واقعیت‌های عینی، و تلخ، سده‌های اخیر تمدن بشری است که در مواردی حتی به "نسل‌کشی" - یعنی امحاء تمامی یا بخش مهمی از سکنه یک سرزمین از صحنه گیتی - انجامید. آنان در مباحث مربوط به توسعه و مدرنیزاسیون نیز عیناً همین رویه را در پیش می‌گیرند.

عبدالله شهبازی

۲۰ شهریور ۱۳۹۲ / ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۳

5. John Lloyd, "Islam's battle with a hostile world", *Financial Times*, January 10, 2003.

در سال‌های اخیر مفهومی نوین به واژگان سیاسی ایران افزوده شده: "تئوری توطئه"؛ مفهومی دارای کاربرد وسیع، قابل تعمق و بحث‌انگیز! "تئوری توطئه" به واژه‌ای گسترده و همه‌جایی بدل شده بی آن‌که منظور از آن و نیز دامنه کاربرد آن روشن باشد. ظاهراً واژه‌ای تازه به واژگان جدلی فرهنگ سیاسی ایران افزوده شده؛ واژه‌ای که هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد؛ از بحث‌های روز سیاسی داخلی و خارجی تا مباحث نظری در زمینه "توسعه" و سرانجام در ارائه یک روش‌شناسی خاص به تاریخنگاری معاصر، همه جا صحنه حضور اوست. نخست به کاربرد نظریه توطئه در مباحث نظری-جدلی روز توجه کنیم. دکتر عبدالکریم سروش "نظریه توطئه" را چنین تعریف کرده است:

در تاریخ فلسفه سیاسی یک نظریه بنام "نظریه توطئه" وجود دارد. فیلسوفان سیاسی به ما آموخته‌اند که از منحط‌ترین بینش‌های سیاسی این است که آدمی تصور کند جهان و تاریخ به دست چند نفر توطئه‌گر می‌چرخد. وجود توطئه‌گران در جهان را نمی‌توان انکار کرد، اما فرق است میان این‌که بگوئیم توطئه‌گران یکی از عوامل موثر حیات جمعی هستند و میان این‌که بگوئیم همه چیز حیات سیاسی به دست توطئه‌گران و به تدبیر سوء آنان می‌چرخد.^۶

دکتر سروش، در طرح مسئله، منکر وجود و حتی حضور «مؤثر» توطئه‌گران و نقش آنان در تحولات اجتماعی نیست. طبق این تصویر، قطعاً کسانی که «همه چیز حیات سیاسی» را به گردش سرانگشتان جمعی توطئه‌گر نسبت می‌دهند از بینش عمیق عاری‌اند. ایشان در ادامه، هواداران "نظریه توطئه" را، «معمولاً»، یا «مارکسیست» می‌داند یا «فاشیست»:

معمولاً صاحبان و مدافعان این نظریه یا به مکتب‌های مارکسیستی تعلق دارند و یا به مکتب‌های فاشیستی. (یعنی همه کسانی که هوس قدرت و سلطه دارند و دیگران را فرمانبردار خود می‌خواهند و معتقدند که آدمیان از خود حرف و شعور ندارند و کاره‌ای نیستند یا کاره‌ای نباید باشند، نظراً و عملاً نظریه واحدی را ترویج می‌کنند که عبارت است از هیچ‌کاره بودن همگان و همه کاره بودن چند صحنه‌گردان و توطئه‌گر.) جنایتکاران و سررشته‌داران اصلی تاریخ این‌ها هستند که معمولاً فراماسون‌ها و یهودیان و لیبرال‌ها از کار در می‌آیند، یعنی درست همه آن‌هایی که فاشیست‌ها با آن‌ها دشمن‌اند.^۷

آقای ناصر ایرانی نیز نگاهی کم و بیش مشابه دارد. او می‌نویسد:

مداخله‌جویی‌ها و توطئه‌گری‌های قدرت‌های بزرگ در ایران چندان رواج داشت که این اعتقاد در ذهن ایرانیان ریشه دواند که در هر دگرگونی سیاسی انگشت قدرت‌های بزرگ در کار است و "نظریه توطئه" عمده‌ترین مبنای تحلیل ما از رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران و جهان قرار گرفت... می‌توان گفت هر ایرانی اندکی دانی جان ناپلئون است.^۸

آقای ایرانی، در ادامه، به نقد برخی دیدگاه‌ها در مسئله فروپاشی اتحاد شوروی می‌پردازد و چنان تصویری از دنیای پس از "جنگ سرد" به دست می‌دهد که گویی در آن دیگر "توطئه" جایی ندارد.

این استدلال‌ها معقول می‌نمود اگر جهان همچنان در دوران جنگ سرد درجا می‌زد و همان ایدئولوژی و رفتارها و قواعد جنگ سرد بر روابط بین‌المللی حاکم بود، و نیز کهنه‌تر از این، اگر جهان هنوز در دوران استعماری و سیاست‌های توطئه‌آمیز پنهانی آن به

۶. عبدالکریم سروش، «روشنفکری و دین‌داری»، آینه اندیشه، سال دوم، شماره ۸-۹، دی ۱۳۷۰، ص ۲۸.

۷. همان مأخذ، ص ۲۹.

۸. ناصر ایرانی، «ایران در جغرافیای آینده»، نشر دانش، سال دوازدهم، شماره اول، آذر- دی ۱۳۷۰، ص ۲.

سر می‌برد و نظریه توطئه را می‌شد به نوعی توجیه کرد. حقیقت این است که ما ایرانیان از هر چیز نو هراسناکیم و ترجیح می‌دهیم حتی الامکان از مرزهای مألوف فراتر نرویم.^۹

به عبارت دیگر، نویسنده گمان می‌برد که با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان "جنگ سرد"، دوران "سیاست‌های توطئه‌آمیز" سپری شده و در "جهان فارغ از توطئه امروزین" ما باید قواعد جدید بازی بین‌المللی را بیاموزیم.

امروزه، دامنه تسری و کاربرد جدلی - خطابی این مفهوم گستره‌ای شگفت یافته است. برای نمونه، زمانی که محققى دنیادیده و زحمتکش اثری انتقادی ارائه می‌دهد و *سفرنامه ناصرخسرو* را مجعول معرفی می‌کند، و این امر در میان صاحب‌نظران پژوهشی معقول می‌یابد،^{۱۰} نویسنده را، به دلیل انتساب جعل *سفرنامه* به کارگزاران کمپانی هند شرقی بریتانیا و با اهداف استعماری، متأثر از «نظریات سیاسی رواج یافته در دهه‌های اخیر» (یعنی "تئوری توطئه") می‌خوانند.^{۱۱}

این شیوه نگرش ظاهراً حضور "توطئه" را در دوران استعماری و جنگ سرد می‌پذیرد؛ ولی در عمل، چنان‌که خواهیم دید، نگاه اندرزگونه خود را به تاریخ دو سده پسین ایران نیز تعمیم داده و خواستار بازسازی تاریخنگاری معاصر ایران در فضای پس از دوران جنگ سرد است. با توجه به چنین رویکردهایی، که می‌تواند به اشاعه برخی پیش‌فرض‌های نادرست در تاریخنگاری بینجامد، می‌کوشیم تا مدون‌ترین نظریات مطرح شده در زمینه "نظریه توطئه" و کاربردهای آن را در تاریخنگاری معاصر ایران مورد بررسی قرار دهیم.

سر کارل رایموند پوپر احتمالاً نخستین اندیشه‌پرداز دنیای غرب است که مفهومی بنام "توطئه" را به حربه‌ای نظری علیه کسانی بدل کرد که بر نقش دسیسه‌های لیگارشی سلطه‌گر معاصر در تحولات دنیای امروزین تأکید دارند. پوپر این گونه نگرش‌ها را چنین توصیف می‌کند:

هرچه در اجتماع اتفاق می‌افتد نتایج مستقیم نقشه‌هایی است که افراد یا گروه‌های نیرومند طرح‌ریزی کرده‌اند. این نظر بسیار گسترش پیدا کرده است. هرچند من در آن شک ندارم که گونه‌ای ابتدایی از خرافه است. کهن‌تر از تاریخی‌گری است... و در شکل جدید آن، نتیجه برجسته دنیوی شدن خرافه‌های دینی است. باور داشتن به خدایان هومری، که توطئه‌های آن‌ها مسئول تقلبات جنگ‌های تروا بوده، اکنون از میان رفته است ولی جای خدایان ساکن [کوه] اولومپوس هومری را اکنون ریش‌سفیدان فهمیده کوه صهیون یا صاحبان انحصارها یا سرمایه‌داران یا استعمارگران گرفته است.^{۱۲}

پوپر این سخنان را در سال ۱۹۴۸ میلادی در مجمع عمومی دهمین گردهمایی بین‌المللی فلسفه در آمستردام بیان داشت؛ درست در زمانی که «ریش‌سفیدان فهمیده کوه صهیون» به شدت درگیر تحرکات پنهان بمنظور اعلام موجودیت

۹. همان مأخذ، ص ۳.

۱۰. نقد فیروز منصوری بر *سفرنامه ناصر خسرو* (فیروز منصوری، نگاهی نو به *سفرنامه ناصر خسرو*، تهران: چاپخش، ۱۳۷۲) در محافل پژوهشی بازتاب جدی داشت. جلال متینی در مجله ایران‌شناسی نوشت: «تاکنون برخی از محققین خارجی و ایرانی به *سفرنامه ناصر خسرو* خرده‌ها گرفته‌اند. از جمله به یاد دارم در زمانی که در دانشکده ادبیات تهران تحصیل می‌کردم نیز در باب اصالت *سفرنامه* به صورت موجود آن اظهار تردید می‌شد. اینک فیروز منصوری... *سفرنامه* را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و سرانجام به صراحت اظهار نظر کرده است که *سفرنامه ناصر خسرو* کتابی است صد در صد مجعول که از آن تنها دو نسخه خطی در دست است که در سال‌های ۱۸۷۴ و ۱۸۷۷ میلادی در هند قلمی شده و از رسم‌الخط غلط و املاهای نادرست کلمات و قرآینی دیگر این گمان حاصل می‌شود که نویسندگان نسخ مزبور از فارغ‌التحصیلان موسسات آموزشی کمپانی هند شرقی بوده‌اند.» (ص ۴) موضوع قابل توجه آن است که بجز این دو نسخه جدید از *سفرنامه* دستنویسی دیگر در دست نیست و در کتاب‌های قدیمی نیز به *سفرنامه ناصر خسرو* مطلقاً اشاره‌ای نشده است... ذکر همه موارد نادرست و مشکوک *سفرنامه* در این مختصر نمی‌گنجد؛ علاقمندان باید کتاب را با دقت بخوانند و ببینند جاعلان چه کارها که نکرده‌اند. فیروز منصوری اظهار نظر می‌کند که جعل این کتاب، در اواخر قرن نوزدهم میلادی در هند، برای مقاصد سیاسی خاص بوده است.» (مجله ایران‌شناسی، سال ششم، ۱۳۷۳، شماره ۴، ص ۸۸۵)

۱۱. همشهری، ۲۶ شهریور ۱۳۷۴، ص ۱۱.

۱۲. کارل پوپر، *حدسها و ابطالها*، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشار، ۱۳۶۳، ص ۴۲۵.

یکی از نخستین اشاعه‌دهندگان "تئوری توهم توطئه" در فرهنگ سیاسی معاصر ایران یرواند آبراهامیان است. ایشان، که به گفته خود دست‌اندرکار پژوهش مفصلی بود در این زمینه، در تابستان ۱۹۹۰ در حضور جمعی از ایرانیان مقیم آمریکا سخنانی ایراد کرد که متن آن در یکی از نشریات فارسی خارج از کشور منتشر شد.^{۱۴} تعریفی که آبراهامیان از "نظریه توطئه" به دست می‌دهد تصویری است مطلق‌گرایانه از دیدگاهی بسیط و سطحی:

این تصویر چنین است که ایران صحنه‌ای است که بازیگران آن از سوی قدرت‌های خارجی کنترل می‌شوند و نقشی که به عهده گرفته‌اند یا کلماتی که بر زبان می‌رانند نیز از خارج تعیین شده است. این قدرت‌های خارجی گویا قادر مطلق، کاملاً مسلط و واقف به همه جزئیات هستند و همه حرکت‌های روی صحنه به فرمان آن‌ها صورت می‌گیرد. بازیگران، یعنی ایرانیانی که در صحنه سیاست‌اند، فقط مثل عروسک خیمه‌شب‌بازی دست‌آموز و دست به فرمان نیروهای خارجی عمل می‌کنند. آنچه روی می‌دهد نه از روی تصادف، نه بر حسب ابتکار لحظه‌ای و نه از اراده مستقل افراد نتیجه می‌شود. همه چیز از قبل طراحی شده، نمایشنامه روی کاغذ آمده و کارگردان و مؤلف اصلی آن، همان قدرت‌های خارجی، سرنخ‌ها را به دست دارند. با این دیدگاه کاری که برای تفسیرگر سیاسی می‌ماند این است که معلوم کند کدام قدرت خارجی کدام بازیگر روی صحنه را در اختیار خود دارد. من این شیوه تفکر را "شیوه پارانویایی" (تشویش و هراس از توطئه مخفی دیگران علیه خود) در فرهنگ سیاسی ایران نام گذاشته‌ام.^{۱۵}

با این تعریف می‌توان موافق بود. قطعاً چنین تفکر ساده و عامیانه‌ای نمی‌تواند مورد پذیرش هیچ محقق جدی باشد؛ و بی‌شک چنین نگاهی در اندیشه سیاسی معاصر ایران، و نیز در تاریخنگاری معاصر ایران، حضور دارد. ولی زمانی که آقای آبراهامیان به ذکر مصادیق می‌پردازد، چارچوب مطلق‌گرایانه فوق را بر برخی پدیده‌های تاریخ معاصر ایران چنان تطبیق می‌دهد که گویی "عامل توطئه" در این حوادث هیچ نقشی نداشته است؛ و در نتیجه گویی ایرانیانی که در این حوزه قلم زده‌اند همگی به نوعی "پارانویای سیاسی" مبتلا بوده‌اند؛ هیچ واقعیت عینی آنان را برنینگخته است و در نگاه بدبینانه آنان هیچ هسته‌ای از واقعیت مندرج نیست. نمونه بارز این انطباق نامعقول را در مسئله نقش کانون‌های اطلاعاتی غرب در فعالیت حزب توده ایران، در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰، می‌یابیم.

اندکی پس از سقوط رضا شاه، در مهرماه ۱۳۲۰ حزب توده ایران تأسیس شد و بتدریج تمایلات شوروی‌گرایانه و کمونیستی خود را آشکار کرد. این حزب یکی از مهم‌ترین پدیده‌های تاریخ معاصر ایران است که برغم انبوه نوشتار منتشرشده و اسناد فراوان موجود در آرشیوهای ایرانی و غیرایرانی هنوز تاریخچه جامع و مستندی از آن عرضه نشده است. این فرضیه کاملاً معقول است که در دوران آغازین جنگ سرد و با توجه به حضور فعال سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده آمریکا در ایران، به عنوان یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مقابله غرب با گسترش کمونیسم، حزب توده آماج جدی‌ترین فعالیت‌های اطلاعاتی سرویس‌های فوق باشد. اهمیت ژئوپولیتیک ایران در آن سال‌ها بر هیچ تحلیل‌گر سیاسی پوشیده نیست. اگر این پیش‌فرض را منتفی بدانیم درواقع بدان معناست که در تحلیل رویدادهای معاصر ایران هیچ جایگاهی برای سرویس‌های اطلاعاتی غرب قائل نباشیم.

۱۳. پوپر خود به خاندان‌های عضو الیگارشی یهودی تعلق دارد و لذا دفاع او از «ریش سفیدان فهمیده کوه صهیون» عجیب نیست. تبار او به ولف پوپر می‌رسد که در اوایل سده هفدهم میلادی ثروتمند و رباخوار بزرگ شهر کراکو بود. او همان کسی است که سباستیان میچنکسی، استاد فلسفه دانشگاه کراکو، در رساله آئینه پادشاهی لهستان وی را به عنوان «یهودی خونخوار» معرفی نمود. در حوالی نیمه سده هیجدهم یکی از اعقاب ولف پوپر فوق، که این نیز ولف پوپر نام داشت، از سوی فرانتس اول، امپراتور روم مقدس و شوهر ماری ترز ملکه اتریش، متصدی گردآوری مالیات کشور بوهم بود. سرکارل رایموند پوپر از جانب مادری به خاندان زرسالار لاندانو تعلق دارد که چون پوپرها از خاندان‌های نامدار عضو الیگارشی یهودی است.

۱۴. یرواند آبراهامیان، «فکر توطئه‌چینی در فرهنگ سیاسی ایران»، کنکاش (چاپ خارج از کشور)، دفتر هفتم، تابستان ۱۳۶۹، صص ۹۵-۱۰۴.

۱۵. همان مأخذ، صص ۹۵-۹۶.

برخی از ابعاد تاریخ حزب توده- مانند نقش مصطفی فاتح مدیر ایرانی شرکت نفت انگلستان و ایران^{۱۶} در تأسیس آن در چارچوب جبهه ضد فاشیستی سال‌های جنگ جهانی دوم، عملکرد آن در قبال جنبش ملی شدن صنعت نفت و جبهه ملی ایران و تضعیف دولت دکتر مصدق از طریق دامن زدن به هراس از سلطه کمونیسم، انفعال آن در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، و کشف سریع و ساده سازمان نظامی آن در سال‌های پس از کودتا- موجب پیدایش فرضیه‌هایی شده و فقدان تحلیل مستند و علمی از این حوادث برخی اغراق‌ها و سطحی‌نگری‌ها را رواج داده است. پژوهشگر تاریخ معاصر ایران نمی‌تواند با نگاه پارانویایی که سرخ حزب توده را، برغم پیوندهای عمیق آن با اتحاد شوروی، به دست "انگلستان" می‌بیند موافق باشد؛ ولی نمی‌تواند بر این فرضیه چشم پوشد که کانون‌های اطلاعاتی غرب برای نفوذ در حزب توده تلاش جدی داشتند، بعضاً در این زمینه موفق بودند و بعضاً تحرکات این حزب را به سمت اهداف خود سوق دادند. این فرضیه‌ای کاملاً منطقی است که داده‌های عینی کافی برای جدی گرفتن آن در دست است. و اتفاقاً همین داده‌ها، و اغراق و سطحی‌نگری و فقدان روش‌شناسی علمی در تفسیر آن، نگاه پارانویایی فوق را آفریده است. بنابراین، محقق تاریخ معاصر ایران نمی‌تواند یکسره به فرضیات رایج در این زمینه، هرچند اغراق‌آمیز، بی‌اعتنا باشد و وظیفه اوست که به تبیین ریشه‌های پیدایش و گسترش این نگاه بدبینانه و سنجش میزان صحت و سقم آن پردازد.

تا زمانی که اسناد کافی برای ارزیابی ماهیت برخی رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران در دست نباشد، راه برای انواع تحلیل‌ها و فرضیه‌سازی‌های معقول و نامعقول، واقع‌گرایانه و پنداربا فانه، هموار خواهد بود. فقدان اسناد قدرت‌های خارجی در این زمینه مانع اصلی دستیابی به تصویر واقع‌گرایانه از رویدادهای دو سده اخیر ایران است. در مرکز اسناد ملی بریتانیا^{۱۷} اسناد مهم‌ترین عملیات پنهان در ایران در دسترس محققان نیست. برای نمونه، در مرکز اسناد فوق حدود ۱۴ هزار برگ سند سال ۱۹۲۱ میلادی مربوط به سفارتخانه تهران (زمان کودتای رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبایی) در دسترس محققان است. این فقط اسناد مربوط به وزارت امور خارجه است. اسناد وزارت جنگ، وزارت مستعمرات و وزارت امور هندوستان و حکومت هند باید جداگانه بررسی شود. در این زمان، امور اطلاعاتی ایران توسط حکومت هند اداره می‌شد و مکاتبات دولتی انگلیس در این زمینه صراحت دارد. بعلاوه، بخشی از اسناد سال ۱۹۲۱ وزارت امور خارجه، طبق ضوابط تأخیر در انتشار اسناد خاص، هنوز در دسترس عموم قرار نگرفته است. و مهم‌تر از همه، بخشی از همین اسناد علنی شده مخدوش است و قسمت‌های اطلاعاتی آن در اصل سند کاملاً سیاه شده و سند، اگر نسخه‌ای دیگر از آن موجود نباشد، برای همیشه معدوم شده. نمونه‌ای از این اسناد مخدوش فقط در جعبه شماره FO 371 / 6405 (شامل ۲۱۸ برگ سند) عبارت است از سند شماره ۸۸ (گزارش سیاسی که ۶ سطر اخبار اطلاعاتی آن کاملاً سیاه شده و ناخواناست) و اسناد شماره‌های ۹۳، ۱۰۴ و ۱۶۱ که هر سه نیمه مخدوش است.^{۱۸} دکتر محمدقلی مجد، پژوهشگر ایرانی و استاد دانشگاه مقیم واشنگتن، می‌گوید:

در انگلستان [در مقایسه با آمریکا] مسئله کاملاً فرق می‌کند. در این کشور قانون آزادی اطلاعات وجود ندارد. دولت بریتانیا می‌تواند اسناد را همچنان در حالت طبقه‌بندی شده نگه دارد و تنها اسناد گزیده و دستچین شده را در اختیار محققین قرار دهد. بعلاوه، امکان اقامه دعوی محققان علیه دولت به خاطر علنی نکردن اسناد تاریخی نیز وجود ندارد. به این دلیل، دستگاه‌های دولتی بریتانیا می‌توانند تا هر وقت که بخواهند اسناد را در حالت طبقه‌بندی شده نگه دارند و از انتشار آن خودداری کنند. یک نمونه چشمگیر و مهم، اسناد وزارت جنگ و اسناد نظامی انگلیس در رابطه با ایران سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۲۱ است. این اسناد هنوز در حالت طبقه‌بندی شده قرار دارند و اعلام شده که تا پنجاه سال دیگر، یعنی تا سال ۲۰۵۳، علنی نخواهند شد. حتی اگر این پنجاه سال نیز

16. Anglo- Iranian Oil Company

17. Public Record Office (PRO)

در ۲ آوریل ۲۰۰۳ سازمان فوق و کمیسیون دستنوشته‌های تاریخی HMC ادغام شده و به سازمان واحدی بنام "آرشیو ملی" The National Archives بدل شدند. آدرس اینترنتی این سازمان:

<http://www.nationalarchives.gov.uk>

۱۸. بررسی نگارنده در مرکز اسناد ملی بریتانیا (۱۳۷۲).

طی شود، هیچ تضمینی وجود ندارد که این اسناد حتی در آن زمان نیز علنی شوند. در اینجا، انسان حیران می‌شود که انگلیسی‌ها می‌خواهند چه چیزی را پنهان کنند؟ من حدس می‌زنم که در سال ۲۰۵۳ نیز تنها اسناد بسیار محدود و کم‌ارزش و بی‌خاصیت در دسترس محققان قرار خواهد گرفت. ولی عملاً تمامی کتبی که تاکنون درباره تاریخ ایران در دهه‌های اول قرن بیستم نوشته شده، مبتنی بر اسناد انگلیسی است و روایت انگلیسی از حوادث را منعکس می‌کنند.^{۱۹}

بهره‌گیری از اسناد اطلاعاتی در تاریخنگاری پدیده‌ای نو و مولود فضای سیاسی سه دهه اخیر است. مبارزه پژوهشگران برای دستیابی به اسناد اطلاعاتی بریتانیا از دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و در دهه ۱۹۹۰ برخی اسناد پنهان بتدریج در دسترس آنان قرار گرفت. نگارنده در سال ۱۳۶۹ شرحی درباره پیشینه این امر به دست داد و چنین نوشت:

در پرتو چنین فضای نوبنی است که برای نخستین بار در تاریخ بریتانیا بتدریج زوایایی از تاریخ پیچیده و پنهان سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی و فنی انگلیس آشکار می‌شود و خود سرویس‌ها مجبور می‌شوند برای استتار گذشته خود به تدوین و نشر تاریخ‌های رسمی دست بزنند.^{۲۰} معهداً، این گلاس‌نوست انگلیسی تنها در آغاز راه است و هنوز تا افشای اسناد مداخلات اطلاعاتی بریتانیا در سایر کشورها، و بویژه در ایران، فرسنگ‌ها فاصله دارد.^{۲۱}

در سال‌های اخیر، این "گلاس‌نوست انگلیسی"^{۲۲} هر چند به کندی، به پیش می‌رود. در اواسط ژوئیه ۱۹۹۳ برای نخستین بار اجازه داده شد تا از چهره رئیس سرویس اطلاعات داخلی بریتانیا (MI-5)، خانم استلا ریمینگتون،^{۲۳} برای درج در مطبوعات تصویری منتشر شود.^{۲۴} اکنون اینتل‌جنس سرویس بریتانیا (MI-6) "وجود" دارد و برخلاف گذشته دولت بریتانیا منکر موجودیت آن نیست؛ و نام رئیس آن در مطبوعات درج می‌شود هر چند هنوز نیز نمی‌توان به تصویری از چهره رئیس سرویس اطلاعات خارجی بریتانیا (ام. آی. ۶) دست یافت.^{۲۵} ارائه اسناد اطلاعاتی به مرکز اسناد ملی بریتانیا از سال ۱۹۹۳ آغاز شده است. ولی، همانگونه که پیش‌بینی می‌شد، این روند هنوز «تا افشای اسناد مداخلات اطلاعاتی بریتانیا در سایر کشورها، و بویژه در ایران، فرسنگ‌ها فاصله دارد.»

بی‌تردید، اسناد انگلیس غنی‌ترین مجموعه موجود در جهان برای پژوهشگران تاریخ معاصر است و بی‌تردید تاریخنگاری معاصر ایران به این مجموعه سخت نیازمند است؛ ولی قطعاً این مجموعه "معجزه" نمی‌کند و با توجه به

۱۹. "گفتگوی عبدالله شهبازی با محمدقلی مجد: اسناد علنی شده دولت آمریکا و لابی سانسور- بایکوت در حوزه تاریخنگاری معاصر ایران"، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال ششم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۸۲-۱۸۳

۲۰. از جمله باید به کتاب‌های "نیجل وست" در زمینه تاریخ سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا اشاره نمود. "نیجل وست" نام مستعار روپرت ال‌اسون Rupert Allason است.

The Economist, July 24th-30th 1993, p.37.

۲۱. عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۹، صص ۲۰-۲۱.

۲۲. مجله اکونومیست سه سال پس از من، در شماره ۲۴-۳۰ ژوئیه ۱۹۹۳، اصطلاح "گلاس‌نوست انگلیسی" را برای توصیف همین پدیده به کار برد.

23. Dame Stella Rimmington

استلا ریمینگتون اولین زنی است که به ریاست سرویس امنیت داخلی بریتانیا (ام. آی. ۵) رسید. او در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۶ در این سمت بود.^{۲۴} نیوزویک (۲۶ ژوئیه ۱۹۹۳) به این مناسبت نوشت: «مردم بریتانیا برای نخستین بار در تاریخ ۸۴ ساله ام. آی. ۵ توانستند چهره رئیس آن را ببینند. عکس استلا ریمینگتون، رئیس این سرویس اطلاعاتی داخلی، اخیراً در روزنامه سان چاپ شد... پیش از این... قانون اسرار دولتی حتی چاپ نام رئیس ام. آی. ۵ را ممنوع می‌کرد.»

۲۵. در دولت تونی بلر، سر ریچارد دیرلاو (Sir Richard Dearlove)، ریاست ام. آی. ۶ را به دست دارد. اخیراً روزنامه گاردین، به مناسبت ماجرای مرگ مرموز دیوید کلی، شهودی را که به کمیسیون ویژه بررسی این ماجرا، به ریاست لرد هاتون، فراخوانده شدند، معرفی کرد. در گزارش گاردین تصویر تمامی این افراد موجود بود بجز تصویر سر ریچارد دیرلاو که به جای آن شکل سیاه سر یک انسان درج شده بود. بنگرید به:

<http://www.guardian.co.uk/hutton/keyplayers/0,13825,1021233,00.html>

پنهانکاری سنتی "انگلیسی‌ها"^{۲۶} نمی‌توان انتظار داشت که اسناد رازآمیزترین تحولات دو سده اخیر ایران را در طبق زرین به مورخ اهدا کند؛ ولی محقق سخت‌کوش، هشیار و دقیق می‌تواند از درون اسناد موجود به اسرار مدفون گذشته نقب زند.

معروف است که آمریکایی‌ها در انتشار اسناد اطلاعاتی و امنیتی خود از سیستم بازتری برخوردارند؛ ولی در عمل حتی در اینجا نیز ارائه اسناد با دقت صورت می‌گیرد و هیچگونه گشاده‌دستی در کار نیست. برای نمونه، در فضایی که اسناد اطلاعاتی آمریکا درباره برخی از حوادث بغرنج دوران جنگ سرد انتشار یافته، اسناد سیا درباره حوادث سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰ ایران سرنوشتی عجیب داشته است.

در سال ۱۹۹۳، جیمز وولزی، رئیس وقت آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا)، انتشار قریب‌الوقوع اسناد مربوط به نقش سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران را وعده داد. طبق این وعده، اسناد فوق باید در سال ۱۹۹۴ انتشار می‌یافت. مدتها گذشت و خبری نشد. اخبار بعدی حکایت از آن داشت که به علت فشار کارکنان عملیاتی سیا، که خود را حافظ اسرار تاریخی می‌دانند، انتشار این اسناد به زمانی نامعلوم موکول شده است. دو سال بعد، در یک گزارش خبری منتشره در نیویورک تایمز چنین می‌خوانیم:

مقام‌های سیا، با وجود گذشت بیش از دو سال، کماکان با عدم اطمینان از زمان دقیق انتشار این اسناد سخن می‌گویند. پریا، که از سال ۱۹۶۲... تحلیل‌گر اسناد محرمانه است، همراه با یک تیم کارشناسی ویژه در حال بررسی این اسناد است. وی گفته است که ۶۰ هزار صفحه از پرونده خلیج خوک‌ها و ۲۰ هزار صفحه از پرونده گواتمالا مورد مطالعه قرار گرفته و سانسور شده است و احتمالاً طی سال جاری انتشار خواهد یافت. به گفته وی، بررسی پرونده‌های مربوط به ایران مدت بیشتری طول خواهد کشید... پریا ابراز امیدواری کرده است که اقدام‌های لازم برای انتشار اسناد سیا هرچه سریع‌تر انجام شود... جان دویج، رئیس جدید سیا که از حامیان انتشار سریع این اسناد است... نیروهای انسانی و دستگاه‌های کپی‌برداری را دو برابر کرده و [بودجه آن را] به نزدیک دو میلیارد دلار رسانیده است. وی همچنین قابلیت تاریخدانان خارج از سیا را، که در ارتباط با کنار گذاردن اسناد محرمانه فعالیت می‌کنند، دو برابر کرده است.^{۲۷}

نیویورک تایمز در پایان نوشت: «عده اندکی در این آژانس [در زمینه انتشار اسناد] جدی هستند، اما موانع عمده‌ای وجود دارد که مانع چیره شدن آن‌ها شده است.» این «موانع عمده» در راه مکتوم داشتن اسناد عملیات مخفی دوران جنگ سرد، از جمله اسناد مربوط به ایران، چیزی نیست جز تمایل روزافزون محققان و افکار عمومی به آگاهی از حوادث پنهان آن دوران.

معهدا، و پس از گذشت چهار سال انتظار، سرانجام خبر حیرت‌انگیز امحاء این اسناد منتشر شد. در مه ۱۹۹۷ روزنامه نیویورک تایمز خبر داد که اسناد سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران از میان برده شده و هیچگاه در اختیار محققین قرار نخواهد گرفت. نیویورک تایمز می‌نویسد:

یک مورخ آمریکایی که برای بررسی یازده مورد عملیات سری سیا، از جمله کودتا در چند کشور، به مقر این سازمان رفته بود، اسناد کودتای ۲۸ مرداد را، که توسط سیا طرح و اجرا شده بود، در جای خود ندید. مقام‌های سیا پریروز تأیید کردند که این اسناد را به این دلیل که قفسه‌ها را پر کرده بود آتش زده‌اند. این خبر بهت و حیرت محافل سیاسی و مورخان را برانگیخته است که سال‌ها در انتظار انتشار اسناد مربوط به موفق‌ترین کودتای سیا بودند که در ایران انجام شد... سخنگوی سیا از این که اسناد تاریخی کودتای ۲۸ مرداد از میان رفته تلویحاً اظهار تاسف کرده است.^{۲۸}

۲۶. در دائرةالمعارف بریتانیکا (۲۰۰۳) چنین می‌خوانیم: «برخلاف ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی پیشین، سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا بخش عمده تاریخ سازمان و عملیات خویش را با بالاترین میزان پنهانکاری مورد محافظت قرار می‌دهند.»
"National intelligence organizations: The United Kingdom", *The Encyclopaedia Britannica 2003 Ultimate Reference Suite CD-ROM*.

۲۷. ایران، سه‌شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۷۵، ص ۱۰.

۲۸. همشهری، یکشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۷۶، ص ۱۶.

با این توضیحات، زمانی که ادعای آقای آبراهامیان را در سال ۱۹۹۰ می‌خوانیم که گویی ایشان «حدود ۲۰ سال» در اسناد انگلیسی تحقیق کرده و سندی درباره نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی غرب در حزب توده نیافته؛ و بالاتر از آن میزان اطلاع این سرویس‌ها از فعالیت حزب توده را کمتر از یک فرد عادی «آگاه از سیاست» یافته است باید حیرت‌زده شویم. این حیرت از جمله از اینروست که این محقق تاریخ معاصر ایران پس از «سال‌ها کار با اسناد آرشیوهای خارجی» هنوز این نکته بدیهی را دریافته که اسناد سرویس‌های اطلاعاتی را در میان اسناد دیپلماتیک نمی‌توان یافت و گزارش غلط و غیر دقیق فلان کارمند کم‌دانش سفارت آمریکا یا انگلیس را نمی‌توان دال بر میزان اطلاع کانون‌های اصلی درگیر در عملیات مخفی در ایران دانست. و عجیب‌تر این‌که ایشان، در این دوران طولانی، هیچ قرینه‌ای دال بر سانسور اسناد در آرشیوهای انگلیس نیافته‌اند. آبراهامیان این ادعای عجیب خود را مصداقی بارز بر سیطره "توهم توطئه" بر اندیشه سیاسی ایرانیان می‌داند:

من حدود بیست سال روی بایگانی‌های دفتر امور خارجه انگلستان تحقیق کرده و در این جستجوها همیشه کنجکاو بوده‌ام که بدانم نوع همکاری یا حتی نفوذ داخلی انگلیسی‌ها در سازمان‌های سیاسی ایران دقیقاً چه بوده است. در این تحقیقات هیچ نوع همکاری با حزب توده دیده نمی‌شود که این برای من تعجبی نداشت. اما تعجب این‌که حتی مدارکی در مورد نفوذ مخفیانه در تشکیلات حزب توده هم وجود ندارد. کارمندان انگلیسی، در اسناد خصوصی و محرمانه، غالباً از این شکایت می‌کنند که هنوز نتوانسته‌اند به داخل کادرهای اصلی حزب توده نفوذ کنند با آن‌که همه سعی‌شان را هم کرده بودند.

سازمان‌های اطلاعاتی آمریکایی هم در این زمینه کوشش‌هایی مشابه کردند بدون آن‌که به جایی برسند. یکی از مواردی که می‌تواند نشان‌دهنده شیوه عملکرد توطئه‌گرانه شبکه‌های جاسوسی آمریکایی و نیز عدم موفقیت آنان باشد، یادداشت اخیراً منتشر شده‌ای است که در سال ۱۹۵۰ درباره رهبری حزب توده نوشته شده است... بر اساس این مدارک بسیار محرمانه، رهبران واقعی حزب توده افراد شناخته‌شده‌ای چون اسکندری، یزدی، بهرامی و دیگران نبودند بلکه یک هسته مخفی کوچک از کمونیست‌های کهنه‌کار که در شوروی مخفی بودند حزب را اداره می‌کردند و این هسته تشکیل می‌شد از سلطان‌زاده، مرتضی علوی (برادر بزرگ علوی) و محمد فرخی شاعر. تصور کنید در سال ۱۹۵۰ هر فرد آگاه از سیاست می‌دانست که فرخی در سال ۱۹۴۰ در زندان رضاشاه کشته شده و سلطان‌زاده و مرتضی علوی در تصفیه‌های استالینی همان سال‌ها از میان رفته بودند. تئوری توطئه باعث می‌شود که قدرت خارجی آگاه به همه چیز بنظر برسد، حال آن‌که در حقیقت ناآگاهی آن‌ها نسبت به ایران نمی‌توانست بیشتر از این باشد.^{۲۹}

آبراهامیان با همین روش، نتیجه‌گیری مغشوش از اصلی معقول، به خاطرات ارتشبد حسین فردوست، که دغدغه اصلی او در ارائه این نظرات است، می‌پردازد. او در یک پاراگراف کوتاه فهرستی از "توطئه‌پنداری‌های" فردوست ردیف می‌کند و در این میان برخی از مباحث بغرنج و قابل بررسی در تاریخنگاری معاصر ایران را با صدور حکم قاطع چند سطری "پارانویای سیاسی" می‌خواند.

بزعم آبراهامیان، فردوست نیز به «بیماری توطئه» مبتلاست زیرا در خاطرات خود «ایجاد تشکیلات فراماسونری در ایران» را به «انگلیسی‌ها» منتسب کرده، رضا شاه را «در اصل بهائی» دانسته، مدعی شده که «حزب توده در سال‌های ۱۹۵۰ پنهانی به داخل جبهه ملی رسوخ کرده بود و خود جبهه ملی نیز مخفیانه با آمریکا رابطه داشته است.» و بالاخره، فردوست به «پارانویای توطئه» مبتلاست زیرا مدعی است «دوست قدیمی شاه، ارنست پرون سویسی، در واقع مأمور مخفی انگلیسی‌ها بود.» آبراهامیان می‌افزاید: «اما اگر در این زمینه به بایگانی‌های انگلیس رجوع کنیم در می‌یابیم که فرد سویسی فقط مشاور شاه بود و انگلیسی‌ها اصلاً اعتمادی به او نداشتند.»^{۳۰}

این رویه‌ای غریب است که در چند سطر بتوان، بدون ارائه اسناد و تحلیل کافی و با انتساب صاف و ساده به "نظریه توطئه"، بر چنین مباحث مهمی یکسره خط بطلان کشید. لذا، ناگزیریم برای دستیابی به درکی صحیح از مفهوم "نظریه توطئه" این مسائل را مورد بررسی قرار دهیم:

در رساله "سر شاپور ریورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲" بحث جامع‌تری را به مسئله انتشار اسناد سیا اختصاص داده‌ام. بنگرید به: عبدالله شهبازی، کودتای بیست و هشت مرداد، تهران: انتشارات روایت فتح، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۲۹. آبراهامیان، همان مأخذ، صص ۱۰۰-۱۰۱.

۳۰. همان مأخذ، ص ۱۰۱.

۱. بهره‌گیری از فراماسونری به عنوان یکی از ابزارهای سیاسی و فرهنگی گسترش نفوذ استعمار غرب در خاور دور، هندوستان، ایران و قلمرو دولت عثمانی، از جمله در کشورهای عربی، مسئله‌ای کاملاً جدی است و باور به "دست پنهان" کانون‌های استعماری در گسترش فراماسونری در شرق اختصاص به ایران ندارد. برای نمونه، مسئله فراماسونری عثمانی، پیوند آن با زرسالاران یهودی سالونیک و فرقه دونمه، و نقش آن در سرنگونی حکومت عثمانی و برکشیدن مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) در تاریخنگاری ترکیه هنوز نیز مورد بحث است.^{۳۱}

در زمینه تاریخ اولیه فراماسونری در ایران و ارتباط آن با کانون‌های استعماری غرب تاکنون پژوهش جدی صورت نگرفته و همین امر به آشفته‌گویی در این حوزه دامن زده است. در تاریخنگاری معاصر ایران پیشینه فعالیت فراماسونری به میرزا ملکم خان محدود می‌شود و وی به عنوان بنیانگذار و رهبر نخستین سازمان ماسونی ایران مطرح می‌گردد. این مسئله و بسیاری از مسائل بغرنج دیگر "عصر سپهسالار" هنوز در هاله‌ای از ناشناختگی قرار دارد. از جمله، نقش مانکجی لیمجی هاتریا (۱۸۹۰-۱۸۱۳)، مأمور رزیدانت (مقیم) حکومت هند بریتانیا در ایران، و رابطه نزدیک او با شاهزاده جلال‌الدین میرزا (پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه و نویسنده نامه خسروان و استاد اعظم "فراموشخانه")، میرزا یعقوب ارمنی (پدر میرزا ملکم خان) و برخی نخبگان دربار قجر و نقش فراماسونری هند در پیدایش فراماسونری در ایران هنوز مورد توجه محققان ایرانی قرار نگرفته است. همچنان‌که در زمینه نقش آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی (نیای خاندان فروغی) و حاج محمد معین‌التجار بوشهری (نیای خاندان بوشهری) در پیدایش و گسترش کشت و تجارت تریاک در ایران و پیوند نزدیک آنان با امپراتوری مالی ساسون، که یکی از مهم‌ترین کانون‌های توطئه‌گر سیاسی و مالی شرق در نیمه دوم سده نوزدهم و دهه‌های نخستین سده بیستم به‌شمار می‌رود،^{۳۲} و فعل و انفعالات بسیار بغرنج و پنهان مالی و سیاسی این عصر هنوز پژوهش جدی صورت نگرفته است.

فقر تاریخنگاری معاصر ایران، فقدان تک‌نگاری‌های علمی و مستند و اشاعه برخی فرضیات و اوهام در این حوزه، که طبعاً با سطحی‌نگری‌ها و پنداربافی‌ها نیز همراه است، نمی‌تواند توجیه مناسبی برای حذف صورت مسئله و انکار پایه‌های عینی این فرضیات و باورهای رایج باشد.

برخلاف آنچه گفته می‌شود، پدیده فراماسونری در اروپا و آمریکا هنوز نیز در هاله‌ای از ابهام و پوشیدگی قرار دارد. درباره لژهای پایه ماسونی، که اکثریت مطلق ماسون‌ها را در بر می‌گیرد، سخن فراوان گفته شده، ولی توجه به محافل عالی ماسونی، جمع بسته نخبگان بلندپایه، نیز تنها از دهه ۱۹۸۰ آغاز شده است. در سال ۱۹۸۳ استفن نایت در کتاب جنجالی خود به این محافل پنهان توجه نمود. او نوشت:

در انگلستان گروهی از نخبگان فراماسون وجود دارد که گراند لژ متحده بر آنان نظارتی ندارد. اینان برادران موسوم به درجات عالی هستند که حتی اکثریت فراماسون‌ها تصویری از وجود آنان ندارند. بیشتر ماسون‌ها تا سه درجه ارتقاء می‌یابند و با نیل به مقام استادی تصور می‌کنند که در بالاترین پله نردبان ماسونی ایستاده‌اند... بخش اعظم این "استادان"، که خیل کثیر ماسون‌ها را تشکیل می‌دهند، از وجود سی درجه بالاتر کاملاً بی‌خبرند؛ هیچگاه به این مسیر وارد نخواهند شد و هیچگاه حتی سخنی درباره آن نخواهند شنید.

استفن نایت سپس به شرح سازمان پنهان آئین اسکاتی کهن می‌پردازد؛ شبکه‌ای به‌غایت پوشیده از نخبگان عالی‌مقام انگلیسی که در سراسر بریتانیا در درجات بالای سی و یکم آن تنها ۶۵۵ نفر عضویت دارند و تنها ۷۵ نفر دارای درجه سی و سوم هستند. استفن نایت فاش کرد که، برخلاف شبکه عادی فراماسونری، شورای عالی درجه سی و سوم در کنترل نظامیان بلندپایه است. نظامیان عضو این شورا عبارتند از فیلدمارشال لرد آلكساندر تونیس، که در دوران جنگ دوم جهانی فرماندهی نیروهای بریتانیا در خاورمیانه و مدیترانه را به دست داشت، ژنرال سر لئونارد اتکینسون،

۳۱. بنگرید به: رحیم رئیس‌نیا، ایران و عثمانی، تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۷۴، سه جلد؛ به‌ویژه به ترجمه ترکان جوان ارنست رامسائور مندرج در جلد سوم کتاب فوق و نیز کتاب‌شناسی آن.

۳۲. بنگرید به: [عبدالله شهبازی،] «ساسون‌ها، سپهسالار و تریاک ایران»، مطالعات سیاسی، کتاب اول، پاییز ۱۳۷۰، صص ۱۲۵-۱۳۹.

ژنرال سر هارولد ویلیامز و ژنرال سر ادوارد والتال. این افراد قریب به دو دهه است که در این شورا حضور دارند و تا سال ۱۹۸۲ "بزرگ فرمانروای با اختیار"، یعنی عالی‌ترین مقام ماسونی درجه سی و سوم در انگلستان و رئیس شورای عالی، ژنرال سر هربرت رالف هون بود.^{۳۳}

این "کشف" استفن نایت در فضایی صورت گرفت که تنها تا سال ۱۹۲۶ قریب به ۵۴۰۰۰ عنوان کتاب و مقاله در زمینه فراماسونری نشر یافته بود و ادعا می‌شد که تمامی ابعاد فراماسونری آشکار و در دسترس همگان است؛ و به گفته یک مورخ ماسون «تنها راز فراماسونری این است که در آن هیچ رازی وجود ندارد».^{۳۴}

استفن نایت ۱۸ ماه پس از انتشار این کتاب جنجالی به شکلی نامتعارف در ۳۳ سالگی درگذشت و این امر شایعات گسترده‌ای را دال بر دخالت محافل عالی ماسونی در مرگ او بر سر زبان‌ها انداخت.^{۳۵}

آیا به راستی، چنان‌که ادعا می‌شود، "توهم توطئه ماسون‌ها" القاء مارکسیستی است؟

اگر از این زاویه به کاوش در منابع مارکسیستی بپردازیم، برخلاف پیش‌فرض اولیه، توجه مارکسیست‌ها به پدیده فراماسونری را اندک خواهیم یافت. نگارنده در میان کتاب‌های ناشرین شوروی سابق به زبان انگلیسی، تنها یک اثر درباره فراماسونری می‌شناسد که آن نیز در دوران گورباچف، نه استالین یا برژنف، به چاپ رسید.^{۳۶} ممکن است کتاب‌های دیگری نیز در این زمینه منتشر شده باشد، ولی یقیناً معدود و انگشت‌شمار است و قابل مقایسه با کتاب‌ها و مقالات کثیر منتشره در غرب درباره فراماسونری نیست. در کتاب فوق، هیچ اشاره‌ای به پژوهش‌ها و انتشارات شوروی در این زمینه دیده نمی‌شود و منابع همه غربی است. اتفاقاً لولی زامویسکی، نویسنده، اثر خود را تحت تأثیر کتاب استفن نایت نگاشته است. به عبارت دیگر، انتشار این اثر را باید از پیامدهای فضای باز سیاسی دوران گورباچف و متأثر از فرهنگ سیاسی غرب دانست.

کتاب زامویسکی خواندنی است. زامویسکی می‌نویسد که برای جلوگیری از انتشار تحقیق استفن نایت به او رشوه پیشنهاد شد و زمانی که پذیرفت مورد تهدید قرار گرفت. ناشران قراردادهای متعدد انتشار کتاب او را پس از امضا لغو می‌کردند و زمانی که سرانجام کتاب منتشر شد در حجم وسیع خریداری و از دسترس عموم خارج گردید.

همچنین، هیچ نوشته مفصلی از حزب توده (کتاب یا مقاله)، بجز یک مقاله کوتاه چهار صفحه‌ای از احسان طبری، که در فضای پس از انقلاب اسلامی ایران و بدون ذکر نام نویسنده منتشر شد، در زمینه فراماسونری نمی‌یابیم. نورالدین کیانوری، آخرین دبیر اول حزب توده در ایران، در خاطرات خود می‌نویسد:

ما در بحث فراماسونری واقعاً وارد نشدیم زیرا اطلاعاتمان در این زمینه فوق‌العاده کم بود. این جریان برای ما جریان ناشناخته و پیچیده‌ای بود. این جریان بسیار مخفی بود... بنابراین، اگر ما درباره فراماسونری مطلبی نوشته‌ایم علت فقط بی‌اطلاعی ما از این جریان بود.^{۳۷}

33. Stephen Knight, *The Brotherhood*, London: Grafton, 1985, pp. 38-45.

«طبق آئین کهن اسکاتلندی (اسکاتی)... سیر ماسون دارای سی و سه پایه است که از پایه نخست (کارآموزی) آغاز می‌شود. ماسون سپس به درجه دوم (کاربری) "سر" داده می‌شود و پس از آن به درجه سوم (استادی) می‌رسد. ماسون‌هایی که به این سه پایه تعلق دارند، خیل عظیم ماسون‌ها را تشکیل می‌دهند... ولی سیر ماسونی در پایه "استادی" متوقف نیست و این تنها مدخلی است برای ارتقاء در هرمی که به اوج، یعنی به پایه سی و سوم و مقام "بزرگ بازرس کل"، منتهی می‌شود. این بخش از تشکیلات ماسونی، که متکفل سیر ماسون از درجه چهارم به درجه سی و سوم است، ناشناخته‌ترین آن است و هدایت آن دیگر با گراندلژها نیست، بلکه با "شورای طریقت" ماسونی است... درباره تشکیلات ماسونی درجات عالی در ایران تاکنون [تا سال ۱۳۷۰] سندی منتشر نشده و اصولاً بسیاری از پژوهشگران تصویری نیز از آن ندارند... این ناشناختگی به معنای عدم وجود تشکیلات عالی ماسونی در ایران نیست، بلکه شواهدی در دست است که احتمال فعالیت آن را از گذشته دور مطرح می‌سازد.» [عبدالله شهبازی] «ابهام در تاریخنگاری فراماسونری ایران»، مطالعات سیاسی، کتاب اول، پاییز ۱۳۷۰، صص ۴۱-۴۲»

34. William Whalen, *Christianity and American Freemasonry*, Bruce, Milwaukee, 1958.

35. Martin Short, *Inside The Brotherhood*, London: Grafton, 1989, p. 9.

36. Lolly Zamoisky, *Behind the facade of the Masonic Temple*, Moscow: Progress Publishers, 1989.

۳۷. خاطرات نورالدین کیانوری، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۴۱۵.

می‌دانیم که رژیم‌های کمونیستی و فاشیسم هیتلری فعالیت‌های ماسونی را ممنوع کردند. طبیعی است آن نظام‌های سیاسی که فعالیت احزاب آشکار را بر نمی‌تابند به طریق اولی به سازمانی پنهانی و رازآمیز، که اتهام وابستگی آن به کانون‌های عالی دنیای سرمایه‌داری غرب بر سر زبان‌هاست، اجازه فعالیت ندهند. آیا این امر می‌تواند توجیهی باشد برای این که هر معتقد به "توطئه ماسونی"، درست یا نادرست، واقعی یا وهم‌آلود، یا حتی هر مخالف فراماسونری را «فاشیست» و از زمره کسانی بخوانیم که «هوس قدرت و سلطه دارند و دیگران را فرمانبردار خود می‌خواهند و معتقدند که آدمیان از خود حرف و شعور ندارند و کاره‌ای نیستند یا کاره‌ای نباید باشند»؛^{۳۸} و بالاتر از آن هرگونه توجه پژوهشی به این حوزه را «پارانویک» و «غیرعلمی» و حتی «دسیسه دستگاه‌های امنیتی» بدانیم؟!^{۳۹}

خاستگاه اولین جنبش‌های ضد ماسونی نه روسیه و نه سرزمین‌های اسلامی بلکه اروپای غربی، بویژه ایتالیا و فرانسه، و ایالات متحده آمریکا بود یعنی سرزمین‌هایی که برای نخستین بار اقتدار و سلطه ماسون‌ها را تجربه و لمس کردند. از درون این جنبش‌ها بود که نوشتار ضد ماسونی مفصلی زاده شد و بعدها به دستمایه فکری و منبع الهام در سراسر جهان بدل گردید. اگر توهمی نیز رواج داده شد باز از درون همین موج ضد ماسونی دنیای غرب بود که نیرومندترین آن در ایالات متحده آمریکا پدید آمد.

در ایالات متحده آمریکا جنبش ضد ماسون مقارن با دوران ریاست‌جمهوری اندریو جکسون آغاز شد. جکسون فراماسون بود و در ۷ اکتبر ۱۸۲۲ به عنوان استاد اعظم گراندلژ تنسی برگزیده شد. مخالفان سیطره فراماسون‌ها بر سیاست ایالات متحده به تأسیس "انجمن ضد ماسون"^{۴۰} دست زدند که سپس به "حزب ضد ماسون"^{۴۱} تغییر نام یافت. ضد ماسون‌ها در تبلیغات خویش مدعی بودند که سرزمین آمریکا آماج «توطئه عظیم ماسونی برای براندازی قانون» قرار گرفته و اشراف از طریق سازمان فراماسونری سلطه خود را بر تمامی احزاب سیاسی کشور برقرار کرده‌اند. این جنبش مقارن با اوجگیری تکاپوی کلیسای رم علیه فراماسونری است. در فاصله حدود یک دهه سه پاپ به صدور اعلامیه‌های شدید علیه فراماسونری دست زدند: پیوس هشتم (۱۳ سپتامبر ۱۸۲۱)، لئو دوازدهم (۱۳ مارس ۱۸۲۵) و گرگوری شانزدهم (۱۵ اوت ۱۸۳۲). نیروی محرکه جنبش ضد ماسون آمریکا گروهی از کشیشان بودند که برغم تعلق به مذهب پروتستان در احساسات ضد ماسونی با کلیسای کاتولیک اشتراک نظر داشتند و برخی از آنان، چون دیوید برنارد، از فرقه باپتیست، زمانی خود ماسون بودند. برپا هاتچکینس، از سران کلیسای پرسبیترین نیویورک، در رساله‌های خود، مانند پیامی به تمامی ماسون‌های شرافتمند، «جنگ ماسون‌ها علیه دین» را مورد پرسش قرار می‌داد و نقش مهمی در انگیزش احساسات دینی علیه فراماسونری داشت.

حزب ضد ماسون در سال ۱۸۳۰ فرانسیس گرانگر را به عنوان نامزد خود در انتخابات فرمانداری نیویورک معرفی کرد.

۳۸. سروش، همان مأخذ.

۳۹. احمد اشرف در مقاله «توهم توطئه» (گفتگو، شماره ۸، تابستان ۱۳۷۴، صص ۷-۴۵) با استناد به «حمایت دستگاه امنیتی» رژیم پهلوی از کتاب فراماسونری اسماعیل راین تلاش‌های پژوهشی در این زمینه را تخطئه کرده و چنین نتیجه گرفته است: «دستگاه‌های دولتی ایران و دستگاه‌های امنیتی کشور نیز در پخش شایعات بی‌اساس و توطئه‌پردازی نقش عمده‌ای داشته و دائماً در تلاش بوده‌اند که اذهان مردم را از امور واقعی به امور واهی منحرف کنند.» (همان مأخذ، ص ۳۹) نگارنده هشت سال پیش، در مقاله «ابهام در تاریخنگاری فراماسونری ایران»، ماجرای انتشار کتاب راین را بیان داشت و نقش اسدالله علم و سرتیپ علوی‌کیا را در این ماجرا نشان داد. تحلیل من از «معمای» انتشار کتاب فوق اینگونه بود: تحولات جهانی در سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۸، تقارن دولت‌های نیکسون و هیث در آمریکا و انگلیس، «به عنوان راستگراترین باندهای سیاسی نماینده مجتمع‌های زرسالار غرب»، زمینه مناسب را برای «تحکیم سلطنت پهلوی و اوج سلطنت مطلقه» آن فراهم ساخت. یکی از پایه‌های استقرار این نقش جدید داخلی و منطقه‌ای «فروریختن بساط گراندلژهای ماسونی پیشین و ایجاد یک تشکیلات متمرکز و کاملاً مطیع بود» که با ایجاد لژ بزرگ ایران به ریاست جعفر شریف‌امامی (اسفند ۱۳۴۷) تحقق یافت. انتشار کتاب راین در همین زمان و با این هدف صورت گرفت و سازمان‌های مختلف ماسونی را مرعوب ساخت. (مطالعات سیاسی، کتاب اول، ص ۵۸) در عین حال، کتاب راین تحركات قبلی رژیم پهلوی را در تبلیغات ضد انگلیسی، که در زمان دولت شش ساله حزب کارگر به رهبری هارولد ویلسون توسط راین و دیگران آغاز شده بود، تداوم می‌بخشید. (همان مأخذ، زیرنویس ص ۵۸)

40. Anti-Masonic Society

41. Anti-Masonic Party

گرانگر ۱۲۰ هزار رأی به دست آورد ولی شکست خورد. او در انتخابات سال ۱۸۳۲ نیز ناکام ماند ولی آراء وی به ۱۵۶ هزار رأی رسید. در این سال حزب ضد ماسون ویلیام ورت را، در برابر اندریو جکسون و هنری کلای، به عنوان نامزد خویش در انتخابات ریاست جمهوری معرفی کرد. **هنری کلای**، نامزد حزب جمهوریخواه ملی، نیز چون رقیب دمکراتش ماسون بود و "استاد اعظم پیشین" گراندلز کنتاکی. حزب ضد ماسون در این انتخابات شکست خورد ولی موفق شد دو نماینده را، ویلیام سیوارد و میلارد فیلمور، به مجمع قانونگذاری نیویورک وارد کند؛ و در سال ۱۸۳۵ موفق شد جوزف ریتنر را به فرمانداری پنسیلوانیا برساند. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۳۶ نیز نامزد مورد حمایت حزب ضد ماسون، ژنرال ویلیام هنری هاریسون از حزب ویگ، شکست خورد. این پایان کار حزب ضد ماسون است. تخمین زده می شود که این حزب در اوج اقتدارش حدود ۳۴۰ هزار رأی در سراسر ایالات متحده داشت.^{۴۲}

خلاصه کنیم: "توهم" توطئه فراماسونری "توهم" همه جایی است و ربطی به "مارکسیسم" و "فاشیسم" ندارد و همانقدر ایرانی است که آمریکایی یا انگلیسی یا فرانسوی.

۲. این ادعای آقای آبراهامیان را، که گویا فردوست رضا شاه را «در اصل بهائی» معرفی کرده، می کاویم: فردوست تنها از حسن رابطه رضاشاه با بهائیان سخن گفته نه بیش تر. عین گفته فردوست چنین است: «اصولاً رضاخان نیز با بهائیت روابط حسنه داشت تا حدی که اسدالله صنیعی را، که یک بهائی طراز اول بود، آجودان مخصوص محمد رضا کرد.»^{۴۳} نه در خاطرات فردوست و نه در مصاحبه های تلویزیونی او ادعای آقای آبراهامیان دیده نمی شود.

۳. آقای آبراهامیان یکی دیگر از دلایل "پارانویای سیاسی" فردوست را این ادعا می داند: «حزب توده در سال های ۱۹۵۰ پنهانی به داخل جبهه ملی رسوخ کرده بود و خود جبهه ملی نیز مخفیانه با آمریکا رابطه داشته است.» در بخش نخست، چنین مطلبی در خاطرات فردوست مندرج نیست؛ هرچند اگر وی از رسوخ حزب توده در جبهه ملی در سال های ۱۹۵۰ سخن گفته بود، این ادعا باورنکردنی و در نتیجه مصداقی از "پارانویا" تلقی نمی شد. حزب توده قطعاً در رهبری جبهه ملی نفوذ نداشت، ولی رسوخ آن در سطوح پائین و میانی جبهه ملی، و سایر سازمان های سیاسی آن دوران، از اهداف این حزب بود؛ برای تحقق این منظور شبکه هایی تأسیس کرد و در این راه گام هایی برداشت. فرض کنیم حزبی که به درون گارد شاهنشاهی نفوذ کرد و اعضای آن در صفوف سازمان های اطلاعاتی ارتش پهلوی حضور داشتند، در تشکیلات جبهه ملی نیز عناصری داشت. چرا این فرضیه باید "توهم" و "بیماری" تلقی شود؟

اما عین گفته فردوست، که آبراهامیان برای القاء نظرات خود آن را به گونه ای مسخ شده عرضه کرده، چنین است: فردوست شروع حرکت جبهه ملی در سال ۱۳۲۸ را با حمایت «آمریکایی ها» می داند.^{۴۴} این نظری کاملاً جدی است که بسیاری از محققان تاریخ معاصر ایران بر آن صحنه گذارده اند. ولی قطعاً این بدان معنا نیست که دکتر محمد مصدق را "مهره" آمریکا بدانیم؛ همانگونه که نقش انکارناپذیر امپریالیسم آمریکا در توطئه علیه دولت مصدق (از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۸۲ مرداد ۱۳۳۲) نمی تواند دال بر همسوئی سیاست های آمریکا و انگلیس در مسئله نفت ایران در سال های ۱۳۲۰-۱۳۳۱ باشد.

آن گفته فردوست که آبراهامیان به شکل فوق ارائه کرده، خاطره وی از فعالیت های گراتیان یاتسویچ، مسئول ایستگاه سیا در تهران در اوایل دهه ۱۳۴۰، است. فردوست می نویسد روزی یاتسویچ به دیدار وی آمد و گفت: «ما علاقه زیاد به جبهه ملی داریم زیرا از عناصر تحصیل کرده و پیشرو تشکیل شده و رو به توسعه است. ولی مسئله ما این است که می خواهیم بدانیم آیا حزب توده در آن رسوخ کرده یا نه؟» یاتسویچ به کمک دفتر ویژه اطلاعات، به ریاست فردوست، در این زمینه تحقیق کرد.

۴۲. عبدالله شهبازی، زرسالاران، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۶.

۴۳. خاطرات فردوست، ص ۳۷۴.

۴۴. همان مأخذ، ص ۱۶۸.

نتیجه بررسی این شد که حدود ۳۰ درصد لیست یاتسویج توده‌ای از آب درآمدند. طبق قرار، نتیجه را بتدریج به یاتسویج دادم و او از حضور عناصر توده‌ای تعجب کرد و گفت که بررسی را به مرکز (آمریکا) فرستاده‌ام و آن‌ها دستور داده‌اند که هیئت مدیره جبهه ملی سریعاً عناصر توده‌ای را تصفیه کند و ضمناً هر چند سال یک بار این بررسی تکرار شود تا نفوذی‌های بعدی مشخص شوند. آمریکا برای این خدمت یک نشان به یاتسویج اعطا کرد که روزی به دفتر آورد و با خوشحالی به من نشان داد و گفت که مرکز از شما تشکر کرده است.^{۴۵}

این گفته فردوست جدی است و ربطی به "توهم" و "پارانویا" ندارد. هم حمایت دولت وقت حزب دمکرات در آمریکا از جبهه ملی دوم مسئله‌ای جدی است و هم نفوذ عناصر "توده‌ای" به صفوف آن.^{۴۶} در جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (پیوست‌های ویراستار بر خاطرات فردوست)، بر اساس اسناد متعددی که تحریکات و آشوب‌ها علیه دولت امینی و نقش عناصر سابق توده‌ای مرتبط با محافل چونی رشیدیان‌ها و غیره را در آن حوادث نشان می‌داد، این پدیده را چنین تبیین کرده‌ام:

[اسدالله] علم در حالی که از سویی توسط عوامل خود به تحریک و تشجیع عناصر ملی‌گرا و چپ علیه دولت امینی دست می‌زد، از سوی دیگر از کانال یاتسویج و مطبوعات داخلی و خارجی به بزرگنمایی خطر حزب توده و کمونیسم می‌پرداخت و جبهه ملی دوم را ساخته و پرداخته توده‌ای‌ها قلمداد می‌کرد و عناصر توده‌ای سابق تحت پوشش خود را به عضویت در جبهه ملی ترغیب می‌نمود... در این سال‌ها حزب توده فاقد شبکه جدی در داخل کشور بود و عناصر مورد اشاره فردوست در واقع اعضای حزب توده در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۲۲ محسوب می‌شدند که در این زمان عملاً از فعالیت سیاسی بریده و تحت پوشش علم قرار داشتند و در مواردی منابع اطلاعاتی شبکه اینتلجنس سرویس و ساواک بودند.^{۴۷}

۴. و بالاخره آقای آبراهامیان واضح‌ترین دلیل بر «پارانویای سیاسی» در اندیشه فردوست را اظهارات وی درباره ارنست پرون می‌داند؛ کسی که فردوست از معدود دوستان دیرین او بود و طبعاً خاطرات وی در این زمینه باید به عنوان منبعی دست اول مورد توجه هر پژوهشگر جدی قرار گیرد.

فردوست حضور پرون در مدرسه گه‌روزه و نزدیکی او به محمد رضا پهلوی در این دوران را طرحی سازمان‌یافته از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا می‌داند.^{۴۸} این ادعا درباره رابطه غیرعادی محمد رضا پهلوی و ارنست پرون اختراع فردوست نیست؛ شایعه‌ای است دیرپا که در مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰ فراوان به آن توجه شده و تمامی فعالین سیاسی ایران در دوران پهلوی با آن آشنایی کامل دارند.^{۴۹} این امر چندان "پارانویا" به نظر نمی‌رسد و آن را، حداقل به عنوان یک فرضیه، "زمینی" نیز می‌توان دید. چرا کانون‌های استعماری که در پی گسترش نفوذ خود در مناطق حساس و استراتژیک جهان بودند نباید به چنین اقداماتی مبادرت ورزند؟ این فرضیه‌ای کاملاً معقول است مگر این که ما منکر هرگونه پیچیدگی و دوراندیشی در عملیات پنهان کانون‌های سیاسی و اطلاعاتی دنیای معاصر باشیم و سازوکار تحولات سیاسی جهان امروزی را در فعل و انفعالات آشکار و ساده خلاصه کنیم.

اثبات "حقوقی" این که آیا پرون از آغاز، از زمان اشتغال در مدرسه گه‌روزه، مأمور اطلاعاتی بود یا نه، کار ساده‌ای نیست و نیازمند اسناد و مدارک دقیقی است که شاید هیچگاه به دست نیاید. در این زمینه محقق ناگزیر باید به قرائن و شواهد تاریخی استناد کند. در فضای فقدان اسناد کافی درباره دوران اولیه زندگی پرون، خاطرات فردوست می‌تواند سندی ارزشمند و یگانه تلقی شود زیرا به یکی از "سه یارِ غار" آن روز مدرسه گه‌روزه (محمد رضا پهلوی، پرون و

۴۵. همان مأخذ، ص ۳۳۹.

۴۶. اسنادی در دست است که طبق آن، درست در همین زمان دکتر شاپور بختیار، عضو شورای عالی جبهه ملی، سخنرانی تنیدی ایراد کرد و خواستار اخراج "توده‌ای‌ها" از صفوف این سازمان شد. این اسناد مؤید صحت و اهمیت اظهارات فردوست است.

۴۷. همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴۸. همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴۹. از جمله بنگرید به:

فردوست) تعلق دارد. بهر روی، اگر درباره این دوره از زندگی پرون خاطرات فردوست سندی منحصربفرد است، در زمینه نقش این چهره به غایت مرموز تاریخ معاصر ایران در پیدایش و گسترش سازمان ماسونی لژ پهلوی، که محمد خلیل جواهری آن را تأسیس کرد، توطئه‌های پرون علیه دولت دکتر مصدق و بالاخره ارتباط او در سال‌های جنگ دوم جهانی و پس از آن با سرویس اطلاعاتی بریتانیا کمبودی از نظر سند وجود ندارد.

رابطه پرون با رایین زهنر، مأمور MI-6 در ایران و استاد بعدی دانشگاه آکسفورد، مسئله‌ای آشکار است که در خاطرات کریستوفر وودهاوس، نماینده MI-6 در ایران در زمان عملیات براندازی دولت مصدق، نیز مندرج است.^{۵۰} ویلیام راجر لوئیس می‌نویسد:

زهنر از طریق شخصی که در پشت پرده مغز متفکر شاه بود، یعنی یک سوپرسی بنام ارنست پرون، از رویدادهای داخلی دربار اطلاعات دست اول کسب می‌کرد. پرون نیز مانند زهنر عاشق شایعات بود... [زهنر] به افراط مشروب می‌نوشید... او بقیه اعضای سفارت را با لذت تریاک کشیدن آشنا کرد. چندان طاقت جنبه‌های تاریک‌تر و وحشتناک‌تر عملیات جاسوسی را نداشت. در حفظ اسرار فاقد انضباط بود... بنابراین، وقتی در پائیز ۱۹۵۲ از کار برکنار شد، کریستوفر وودهاوس، نماینده MI-6 در سفارت، به هیچ وجه متأسف نشد.^{۵۱}

زهنر بعدها به تدریس تاریخ ادیان در دانشگاه آکسفورد پرداخت و در اواخر عمر، در پی اجرای کیم فیلیبی، در مظان اتهام همکاری با سرویس اطلاعاتی شوروی قرار گرفت و برغم تبرئه از این اتهام دل‌شکسته دنیا را ترک گفت. پیتیر رایت در خاطرات جنجالی خود فرجام زهنر را چنین بیان می‌دارد:

من پرونده پرسنلی زهنر را مطالعه کردم. در دوران جنگ او مسئول ضد اطلاعات MI-6 در ایران بود. کار او مشکل و خطرناک بود... او برای انجام آن کار کاملاً مناسب بود. به لهجه مردم محلی حرف می‌زد و بخش اعظم زندگی او در دنیای پریشان و پر از آدمکشی ضد خرابکاری گذشته بود... بعد از پایان جنگ وظیفه او بسیار ترس‌آور بود... زهنر می‌بایست در پشت خطوط آن‌ها [روس‌ها] به کار ادامه دهد و دائماً در این ترس باشد که می‌باید لو رفته و... کشته شود... بعد از جنگ زهنر شغل اطلاعاتی را ترک کرد و در دانشگاه آکسفورد به تدریس باستان‌شناسی ایران پرداخت... زهنر مرد کوچک اندامی بود که پرتاقت بنظر می‌رسید و رفتارش به رفتار دانشمندان گیج و پریشان حواس می‌مانست.^{۵۲}

پیتیر رایت اتهام وابستگی زهنر به سرویس اطلاعاتی شوروی را با او مطرح کرد و وی از خود دفاع نمود.

بعد از این همه کارهایی که کرده بود و تمامی خطرهایی که پذیرفته بود، سال‌ها بعد به جاسوسی متهم شد. این موضوع او را به سرعت آزد. اشک از چشمانش سرازیر شد... آشفته شدم و دست و پایم را گم کردم... در کریسمس آن سال، زهنر تبریک دوستانه‌ای برای من فرستاد و طولی نکشید که بدرد حیات گفت. من که هنوز از وارد آوردن اتهام به او ناراحت بودم، تاج گلی برای مراسم تدفین او فرستادم اما هرگز نتوانستم نگاهش را، وقتی از او در مورد جاسوس بودنش پرسیدم، فراموش کنم.

تصادفاً توصیف فردوست از شخصیت پرون تشابه روحی وی را با زهنر و نیز تشابه سرنوشت پسین هر دو را نشان می‌دهد. فردوست می‌نویسد:

اصولاً پرون فرد دهن لقی بود و انگلیسی‌ها این خصوصیت او را می‌شناختند... مجموعه رفتارهای پرون سبب شد که بتدریج ارزش خود را در نزد انگلیسی‌ها از دست بدهد و این اواخر دیگر اهمیت سابق را نداشت... پرون پرحرف و دهن لقی بود و لذا این اواخر روابطش با رده‌های پائین سفارت بود.^{۵۳}

۵۰. سی. ام. وودهاوس، عملیات چکمه، ترجمه فرحناز شکوری، تهران: نشر نور، ۷۶۳۱، ص ۲۰.

۵۱. جیمز بیل، ویلیام راجر لوئیس (گردآورنده)، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸، صص ۳۷۴-۳۷۸.

۵۲. پیتیر رایت، شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۷، صص ۳۷۶-۳۷۸.

۵۳. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، صص ۱۶۹، ۱۹۱.

اطلاع اخیر فردوست با گفته ویلیام راجر لوئیس انطباق دارد و نشانه آن است که پس از خروج زهنر از ایران پرون موقعیت پیشین را از دست داده بود.

بنابراین، گفته‌های فردوست درباره پرون، برخلاف تصویر ساده‌ای که آقای آبراهامیان ارائه داده است، وهم‌آلود و غیرواقعی نیست؛ اظهاراتی است که ارزش توجه و تتبع جدی پژوهشی را داراست.

آخرین و مفصل‌ترین تحلیل در زمینه "نظریه توطئه" به دکتر احمد اشرف، استاد ایرانی دانشگاه در ایالات متحده آمریکا، تعلق دارد.^{۵۴}

احمد اشرف نیز صورت مسئله را معقول و منطقی طرح می‌کند. او نیز منکر "توطئه" نیست و ظاهراً "نگاه بیمارگونه" به پدیده‌های سیاسی - تاریخی را مد نظر دارد:

توهم توطئه نوعی بیماری روانی فردی و اجتماعی است... کسی که به توهم توطئه... مبتلاست تمام وقایع عمده سیاسی و سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی را در دست پنهان و قدرتمند سیاست بیگانه و سازمان‌های مخوف سیاسی و اقتصادی و حتی مذهبی وابسته به آن سیاست می‌پندارد... این که می‌گوییم توهم توطئه نوعی بیماری است بدین معنا نیست که اساساً هیچ توطئه‌ای در هیچ موردی در کار نیست و آن چه توطئه خوانده می‌شود همه از باب خواب و خیال و توهم است.^{۵۵}

احمد اشرف پس از بحث کوتاه نظری درباره توهم توطئه در ایران و انتساب آن به برخی ریشه‌های فرهنگی، مانند ثنویت کهن ایرانی (تقسیم جهان به دو بخش نیک و بد)، مصادیقی از آن را ذکر می‌کند. ولی وی نیز، مانند آبراهامیان، در بیان مصادیق، برخی پدیده‌های مهم و قابل تعمق در تاریخ معاصر ایران را با برخی توهم‌های به واقع بیمارگونه می‌آمیزد و ملغمه‌ای به دست می‌دهد که نتیجه آن چیزی جز نفی حضور هرگونه توطئه جدی خارجی در تحولات معاصر ایران نیست؛ برغم این که آقای اشرف مکرر بر وجود «توطئه‌های واقعی» تأکید دارد. او در بررسی خود، احمد خان ملک ساسانی و محمود محمود را از عوامل اصلی اشاعه توهم توطئه در تاریخنگاری معاصر ایران می‌شناساند.^{۵۶}

در تحلیل احمد اشرف همه چیز سخت به هم آمیخته است تا نظریه او را درباره بیماری توطئه‌پردازی "ما ایرانیان"، که گویا ریشه کهن در فرهنگ ایرانی - انیرانی دارد، به اثبات رساند:

ریشه‌های تاریخی این توهم به اساطیر آفرینش ایران از دوران باستان می‌رسد... "ایران" همزمان با "انیران" زاده می‌شود و از همان روز هدف توطئه بیگانگان قرار می‌گیرد. توهم توطئه بیگانگان بر علیه ایران از همان آغاز پیدایش ایران زمین در ژرفای تفکر ایرانی جای می‌گیرد... ایران همراه دو همزاد توطئه‌گر زاده می‌شود. سرگذشت ایران، داستان دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و توطئه‌چینی‌های بی‌امان و پیگیر این همزادان است.^{۵۷}

در سال‌های اخیر انتساب همه چیز به "کانون فرهنگی" ایرانی - اسلامی رواجی شگرف یافته است؛ گویی "ما ایرانیان" از سرشت ویژه‌ای هستیم و هر پدیده‌ای، هر چند معمول در جوامع دیگر، برخاسته از گوهر یگانه ماست؛ "بدی" در "ذات" ماست و از آن گریزی نیست. بیشتر آرامش دوستدار و اینک احمد اشرف!^{۵۸}

بزعم آقای اشرف، یکی از این توهمات توطئه‌پردازانه مشکوک شمردن ماجرای پیدایش و عملکرد کمیته ملی ایران در برلن است که «به‌رهبری تقی‌زاده در جریان جنگ اول جهانی برای مبارزه بر ضد انگلستان تاسیس شده بود».^{۵۹}

۵۴. احمد اشرف، «توهم توطئه»، گفتگو، شماره ۸، تابستان ۱۳۷۴، صص ۷-۴۵.

۵۵. همان مأخذ، ص ۷.

۵۶. همان مأخذ، صص ۱۳-۱۶.

۵۷. همان مأخذ، صص ۲۸-۲۹.

۵۸. بنگرید به: «دین و دولت در اندیشه سیاسی»، مطالعات سیاسی، کتاب دوم، پاییز ۱۳۷۲، صص ۱۹۱-۳۲۵.

۵۹. اشرف، همان مأخذ، ص ۱۳.

ظاهراً اولین کسی که با قطعیت فعالیت کمیته برلین را طرحی انگلیسی خواند، احمد خان ملک ساسانی است. خان ملک کاملاً به اهمیت مسئله، حتی در مقیاس بین‌المللی، واقف بود ولی متأسفانه فرصت نیافت در این باره بیشتر بنویسد، یا اگر چیزی نوشته نگارنده نیافته است. خان ملک ساسانی می‌نویسد: حسینقلی خان نواب «در تمام مدت جنگ بین‌المللی اول وزیر مختار ایران در برلن بود. برای چه انگلیس‌ها در موقع جنگ ایشان را به برلن فرستادند یکی از مسائل مهم سیاست بین‌المللی است که در جای خود نوشته شده است.»^{۶۰}

من نیز در زمان تدوین *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* ماجرای کمیته برلین را «مشکوک» خواندم و چنین نوشتم:

با شروع جنگ جهانی اول، استعمار انگلیس به تجدید سازمان سرویس اطلاعاتی خود دست زد و اداره ششم اطلاعات نظامی (MI-6) شبکه‌های جاسوسی گسترده ماوراء بحار بریتانیا را تحت پوشش گرفت. ایران، به دلیل اهمیت استراتژیک آن و نیز به دلیل نفوذ وسیعی که آلمان به سرعت در آن کسب می‌کرد، و عامل اصلی آن نفرت مردم از روسیه و انگلیس بود، طبعاً یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فعالیت اینتلیجنس سرویس انگلستان در مرحله جدید فعالیت آن به شمار می‌رفت. یکی از مهم‌ترین ابعاد این فعالیت، نفوذ پنهان شبکه جاسوسی انگلیس در حرکت‌های ملیون ایرانی و نهادهای دولتی و نظامی آلمان (و سایر سفارتخانه‌های خارجی) در ایران بود. به همین دلیل است که در دوران جنگ اول جهانی از سویی شاهد حضور افرادی چون حسینقلی خان نواب و سید حسن تقی‌زاده در برلین و "ملی" و "آلمانوفیل" شدن این چهره‌های سرشناس [وابسته به کانون‌های سیاسی] بریتانیا هستیم و از سوی دیگر عناصری چون احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) را در سمت منشی اول سفارت آلمان در تهران فعال می‌یابیم.^{۶۱}

تصور نمی‌رود طرح موضوع، به گونه فوق، چندان غیرواقعی و "بیمارگونه" باشد. بهرروی، حداقل آقای اشرف باید این مسئله را به عنوان فرضیه‌ای قابل بررسی می‌پذیرفتند. اگر این بررسی صورت می‌گرفت آنگاه روشن می‌شد که تردید در اصالت عملکرد کمیته ملی مستقر در برلین توهم و خواب و خیال نیست.

حضور برخی عناصر میهن‌دوست و اصیل در کمیته برلین را نمی‌توان منکر شد؛ ولی این به معنای نفی ماهیت مشکوک پدیده فوق نیست. توجه کنیم که، علاوه بر تقی‌زاده، بنیانگذار دیگر کمیته برلین رضا افشار (متوفی ۱۳۴۲ ش.) است:

میرزا رضا خان افشار (شفیع‌زاده، دارا) همزمان با نهضت جنگل پیشکار مالیه گیلان بود. او به‌مراهی با انقلابیون پرداخت و در کمیته اتحاد اسلام مسئولیت مالی را به دست گرفت. در این زمان، او از عوامل ایجاد تفرقه در میان سران نهضت بود. به نوشته ابراهیم فخرایی، وی در بحبوحه گرفتاری‌های مالی نهضت ۴۸۰ هزار ریال پول‌های جمع‌آوری شده از مردم برای مصارف جنگی را برداشت و به تهران گریخت.^{۶۲} افشار با این پول به کسب و تجارت پرداخت و ثروتی اندوخت؛ در سپتامبر ۱۹۱۳ برای تحصیل به نیویورک رفت و قریب به ۱۶ ماه (تا آخر دسامبر ۱۹۱۴) در آمریکا با علیقلی خان نبیل‌الدوله و تقی‌زاده محشور بود.^{۶۳} علیقلی خان نبیل‌الدوله، کاردار ایران در واشنگتن، از سران فرقه بهائی و از نزدیکان عباس افندی (عبدالباها) بود. وی، که از خانواده سپهر کاشی و از خویشاوندان مورخ‌الدوله سپهر است، در آغاز در سفارت انگلیس در تهران اشتغال داشت و پس از مهاجرت به آمریکا، بنوشته اسماعیل رائین، در فراماسونری آمریکا «مقام شامخ» یافت.^{۶۴} محمود محمود نیز در این زمان در آمریکا حضور داشت. اختلاف محمود و تقی‌زاده، که منشاء بدبینی شدید تمامی دوران پسین زندگی محمود به تقی‌زاده است، از همین زمان آغاز شد. معلوم نیست محمود، آن جوان پرشور فرقه دمکرات نواب-تقی‌زاده، در این سفر چه دید که تا بدین حد روح او را آزرده؟ بنوشته احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله)، یک هندی بنام چاتوبادایا،^{۶۵} که در برلین کمیته‌ای برای فعالیت به سود آلمان

۶۰. خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران: چاپ دوم، بابک، ۱۳۵۴، صص ۹۸-۹۹.

۶۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۷۲.

۶۲. ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، تهران: جاویدان، چاپ یازدهم، ۱۳۶۶، ص ۹۷؛ حسن مرسلوند، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، تهران: الهام، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۱.

۶۳. سید حسن تقی‌زاده، زندگی طوفانی؛ خاطرات سید حسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۷۲، ص ۴۸.

۶۴. اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران: مولف، [زمستان ۱۳۴۷] ج ۲، ص ۱۵۲؛ ج ۳، صص ۴۶۴-۴۶۵.

65. Virendranath Chattopadhyaya (1880-1941?)

در شرق تشکیل داده بود، تقی‌زاده را به آلمانی‌ها معرفی کرد و در نوامبر ۱۹۱۴ کنسول آلمان در نیویورک با تقی‌زاده تماس گرفت.^{۶۶} در این انتخاب آلمانی‌ها، علاوه بر معرفی کمیته هندی مستقر در برلین، مورخ‌الدوله سپهر نیز در تهران نقش مهمی ایفا کرد. سپهر می‌نویسد:

رئیس اداره امور شرق آلمان تلگراف توضیحاتی راجع به سوابق تقی‌زاده از تهران خواست. فن‌کاردرف، شارژدافر آلمان، جواب تلگراف را به نگارنده محول داشت و من آنچه از ایام طفولیت از مراتب وطن‌پرستی و آزادیخواهی و فداکاری تقی‌زاده شنیده بودم به روی کاغذ آوردم.^{۶۷}

تقی‌زاده رضا افشار را به عنوان همکار خود برگزید و در ۳۱ دسامبر ۱۹۱۴ به‌همراه وی راهی آلمان شد. رضا افشار بعدها مدعی شد که برای راه‌اندازی کمیته برلین مبلغ سه میلیون مارک اعتبار در اختیار تقی‌زاده قرار گرفت.^{۶۸} تقی‌زاده منکر این ادعا بود.^{۶۹} انتصاب فردی چون حسینقلی‌خان نواب، که خود و خانواده‌اش از ارتباطات دیرین و عمیق با بریتانیا برخوردار بودند، در سمت وزیر مختار ایران در برلین به توصیه تقی‌زاده صورت گرفت؛ زیرا، بنوشته سپهر، می‌خواست سفارت ایران «به دست‌های مطمئن سپرده شود».^{۷۰} آیا دکتر احمد اشرف پدیده‌ای بنام «عملیات فریب» را

ویرندانات چاتوپادایا به یکی از خانواده‌های متمول حیدرآباد تعلق داشت. پدرش روزنامه‌نگار تحصیل کرده غرب و رئیس یکی از دانشگاه‌های حیدرآباد بود. «چاتو» در ۱۹۰۱ به بریتانیا رفت و در دانشگاه آکسفورد به تحصیل پرداخت. او در این دوران به فعالیت‌های سوسیالیستی جلب شد و به عنوان عضو هیئت هند در کنفرانس اشتوتگارت اترناسیونال دوم (اوت ۱۹۰۷) حضور یافت. در حوالی سال ۱۹۱۰ از لندن به پاریس رفت، عضو حزب سوسیالیست فرانسه شد و رهبری انقلابیون هندی مقیم پاریس را به دست گرفت. با شروع جنگ اول جهانی، در سال ۱۹۱۴ در برلین مستقر شد و کمیته هندی‌های مقیم برلین Berlin Indian Committee را تأسیس کرد. این کمیته تا ۶ دسامبر ۱۹۱۸ فعال بود. در دوران جنگ اول جهانی تمایلات آلمانی از خود نشان داد و پس از پیروزی انقلاب بلشویکی به روسیه شوروی گرایش یافت. در حوالی سال ۱۹۱۹ با یک زن روزنامه‌نگار و ماجراجوی آمریکایی، بنام آگنس اسمدلی، ازدواج کرد. اسمدلی در این زمان ساکن برلین بود و در دانشگاه برلین زبان انگلیسی تدریس می‌کرد. او بعدها به خاطر گزارش‌ها و کتاب‌هایی که درباره چین کمونیستی، و در حمایت از انقلابیون کمونیست چین، نوشت شهرت فراوان یافت و در ۶ مه ۱۹۵۰ در شهر آکسفورد انگلستان درگذشت. چاتو در نوامبر ۱۹۲۰ برای بار اول به شوروی سفر کرد. در مه ۱۹۲۱ به عنوان عضو هیئت هندی در کنگره سوم اترناسیونال کمونیستی در مسکو شرکت کرد. در ۱۹۲۳ عضو حزب کمونیست آلمان شد. در این سال‌ها با گروهی از انقلابیون ژاپنی و چینی مقیم آلمان رابطه نزدیک داشت. در سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۳۱ انجمن مبارزه با امپریالیسم را هدایت می‌کرد. در سال ۱۹۲۸ از آگنس اسمدلی جدا شد و در حوالی سال ۱۹۳۳ به اتحاد شوروی مهاجرت کرد. در بخش قوم‌شناسی آکادمی علوم لنینگراد به کار پرداخت و با یک زن روس ازدواج کرد. در دسامبر ۱۹۳۷ برخی از دوستان ژاپنی چاتو به اتهام «جاسوسی» دستگیر و تیرباران شدند. چاتو نیز دستگیر شد. درباره سرنوشت بعدی او اطلاعات متناقضی در دست است. عده‌ای، از جمله آگنس اسمدلی، مدعی‌اند که چاتو احتمالاً «قربانی تصفیه‌های استالینی شد» و به قتل رسید. گروهی مدعی‌اند که آزاد شد و در حوالی سال ۱۹۴۰ در مسکو در فقر درگذشت. طبق گزارش سازمان اطلاعاتی بریتانیا، چاتو در اواخر عمر استاد زبان و ادبیات اردو در دانشگاه مسکو بود و در ژانویه ۱۹۴۱ فوت کرد. در برخی منابع، زمان مرگ او دسامبر ۱۹۴۲ ذکر شده است. پس از استقلال هند، دولت شوروی، در پاسخ به پرسش مقامات هندی، اعلام کرد که چاتو تبعه اتحاد شوروی شده بود و به علت تصلب شرایین فوت کرده است.

۶۶. احمدعلی سپهر، ایران در جنگ بزرگ، تهران: چاپ جدید، نشر ادیب، ۱۳۶۳، ص ۵۵؛ تقی‌زاده، همان مأخذ، صص ۴۸۰-۴۸۱.

۶۷. سپهر، همان مأخذ، صص ۵۵-۵۶.

۶۸. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره ششم، شماره چهارم، اسفندماه ۱۳۳۳، صص ۴۳۵-۴۴۷.

رضا افشار از افراد موثر در صعود سلطنت پهلوی بود. او در سال ۱۳۰۳ ش. به عنوان نماینده ارومیه به مجلس پنجم راه یافت و در تصویب ماده واحده انقراض سلطنت قاجاریه نقش داشت و به همین دلیل در مجلس موسسان (۱۳۰۴) نیز حضور یافت. در دوران سلطنت رضا شاه، او در آغاز نماینده ادوار ششم و هفتم مجلس بود و سپس، در ۱۳۰۷، به حکومت گیلان منصوب شد. این اقدام نارضایتی بی‌نتیجه مردم گیلان را برانگیخت. (فخرایی، همان مأخذ، ص ۹۷) افشار در ۱۳۱۰ حاکم کرمان و در ۱۳۱۱ مسئول راه‌سازی کشور و کمی بعد استاندار اصفهان شد. در همین سمت، در آبان ۱۳۱۲، با اعلام توطئه قتل شاه توسط بختیاری‌ها، برکناری و مرگ جعفرقلی خان سردار اسعد و عده‌ای از سران بختیاری را سبب شد. رضا افشار در سال ۱۳۱۵ به دلیل سوء استفاده مالی از خدمات دولتی برکنار گردید و پس از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً به صحنه آمد. او در زمان نگارش مقاله فوق نماینده مجلس هیجدهم بود. رضا افشار مدتی مدیرعامل شرکت هواپیمایی ایران بود. او به فرقه بهائی تعلق داشت.

۶۹. تقی‌زاده، همان مأخذ، ص ۴۸۳.

۷۰. سپهر، همان مأخذ، ص ۵۶.

حسینقلی خان نواب (متولد ۱۲۸۶ ش. در شیراز، متوفی بهمن ۱۳۲۴ ش.) در سال ۱۳۳۵ ق. / ۱۹۱۵ م. به جای هوانس خان ماسحیان [آوانس

در دوران جنگ اول جهانی یک "واقعیت تاریخی" نمی‌دانند؟!

بالاخره، و مهم‌تر از همه، بزعم احمد اشرف این تصور دیرپا و عمیق ایرانیان که در «سقوط قاجاریه و ظهور پهلوی» قدرت‌های خارجی نقش داشتند «یکی از مضامین محبوب توطئه‌پردازهاست.»^{۷۱} بدینسان، بحث بسیار جدی کودتای ۱۲۹۹ و نقش کانون‌های خارجی در آن به این شیوه، با صدور یک حکم کوتاه و قاطع، مختومه اعلام می‌شود! اشرف منکر حمایت «دو جناح از حکومت بریتانیا» (حکومت هند و ارتش انگلیس) از کودتای ۱۲۹۹ نیست. ولی بزعم ایشان، رضا خان شخصیت مستقل خود را داشت و به عبارت دیگر قزاقی زیرک بود که از علاقه قدرت‌های خارجی به سود خویش بهره جست و آنان را به بازی گرفت؛ اگر انگلستان نبود رضاخان کودتای خود را به کمک آلمان محقق می‌ساخت:

این که رضاخان آن روز و رضاشاه بعد عامل بی اراده بریتانیا بود و هر کاری که می‌کرد به فرمان "از ما بهتران" صورت می‌گرفت، بی شک از مضامین توهم توطئه است... حال آن که رضاخان یک بار دیگر در سال ۱۹۱۷ به ابتکار خودش طرح کودتایی را با حمایت امپراتوری آلمان ریخته بود.^{۷۲}

تنها مأخذ این ادعای آقای اشرف *خاطرات ابوالقاسم کحال‌زاده* است.^{۷۳} آقای اشرف، که در برخورد به برخی مسائل سخت شکاک و نقاد است و حاضر نیست مسئله‌ای معقول و قابل تأمل را حتی به صورت فرضیه بپذیرد، در این ادعای گزاف و مهم به هر کتابی، بدون کاوش ابتدایی در اصالت دعاوی مندرج در آن، تمسک جسته است. کتاب فوق، به نقل از کحال‌زاده، مدعی است که گویا وی در اکتبر ۱۹۱۷ (یعنی دقیقاً همان زمان که رضا خان وارد ارتباط مستقیم با اردشیرجی ریپورتر، مأمور رزیدانت اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا، شد) واسطه تماس رضا خان با رودلف زمر، شارژدافر آلمان در ایران، بود و رضاخان در این ملاقات، در حضور کحال‌زاده، خواستار کمک دولت آلمان به وی برای کودتا و پایان بخشیدن به هرج و مرج و فعالیت «جاسوسان انگلیس» شد.^{۷۴} ابوالقاسم کحال‌زاده این خاطرات را در واپسین سال‌های حکومت پهلوی تنظیم کرد و انتشار آن از سال ۱۳۵۳ در مجله گوهر، به مدیریت مرتضی کامران، آغاز شد. تنظیم این خاطرات به درخواست دکتر نصرت‌الله کاسمی بود.^{۷۵} آیا چنین ادعای شاذ را- که قریب به ۶۰ سال پس از حادثه، در اوج حکومت مطلقه محمدرضا پهلوی و برای درج در یک نشریه وابسته به محافل حاکمه وقت، تنظیم شده- می‌توان به جد گرفت؟ چرا کحال‌زاده این اطلاع مهم تاریخی را در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، که خود مدتی مدیرکل انتشارات و تبلیغات کشور بود و نقش انگلیسی‌ها در صعود رضا خان به عنوان یک اصل بدیهی در هر نشریه‌ای جار زده می‌شد، هیچگاه مطرح نساخت؟

ابوالقاسم کحال‌زاده پسر دکتر حسین خان کحال است. دکتر حسین خان کحال از اعضای سرشناس لژ بیداری ایران و از همکاران سید ضیاء‌الدین طباطبایی در روزنامه شرق بود و یکی از پسران وی (سرتیپ ابوالحسن آهنین) از دوستان نزدیک سید ضیاء. ابوالقاسم کحال‌زاده در سال‌های جنگ اول جهانی، در زمانی که پدر او ریاست کل اوقاف را به دست داشت، منشی دوم سفارت آلمان در تهران بود و با آن پیشینه و وابستگی‌های خانوادگی منطقاً وضعی مشابه با

ماستیان] (مساعداالسلطنه) به وزیر مختاری ایران در برلین منصوب شد و در تمامی دوران جنگ اول جهانی وزیر مختار ایران در آلمان بود. ماسحیان از ارامنه ایران بود و مترجم آثار شکسپیر به زبان‌های ارمنی و فارسی. مساعداالسلطنه از سال ۱۳۳۰ ق. وزیر مختار ایران در آلمان بود. آلمانی‌ها به دلیل بودنش به او بدبین شدند و از دولت ایران تغییر او را خواستند.

۷۱. اشرف، همان مأخذ، ص ۱۶.

۷۲. همان مأخذ.

۷۳. ابوالقاسم کحال‌زاده، دیده‌ها و شنیده‌ها، به کوشش مرتضی کامران، تهران: فرهنگ، ۱۳۶۳.

۷۴. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۴۷-۱۴۸. درباره خاطرات کحال‌زاده به همان مأخذ، زیرنویس صص ۸۹-۹۰، مراجعه شود.

۷۵. گوهر، سال پنجم، شماره ۱۱-۱۲، بهمن- اسفند ۱۳۵۶، ص ۸۷۰.

مورخ الدوله سپهر داشت. سپهر می‌نویسد: «کحال زاده با وجود جوانی خدمات ذیقیمتی به ملیون و آزادیخواهان نموده و بعدها در مقامات قضایی و اداری دولت ایران به مشاغل برجسته ارتقا یافته است.»^{۷۶}

کحال زاده در سال‌های پس از کودتای ۱۲۹۹ در راه خلع سلطنت قاجاریه و توسعه اقتدار رضا خان می‌کوشید و با این هدف روزنامه پژوهش را در تهران منتشر کرد. «هتاک» و «بیروگی‌های» او، به تعبیر ملک‌الشعراء بهار، بگونه‌ای بود که در اواخر میزان ۱۳۰۱ منجر به اعتراض علما و تکفیر وی و غارت دفتر روزنامه توسط مردم شد.^{۷۷} درباره وضع کحال زاده، نامه عارف قزوینی به محمد رضا هزاره (۷ آبان ۱۳۱۱) گویاست:

... حالا دلم می‌خواهد این آقای کحال زاده مستنطق عدلیه را به سرکار معرفی کنم تا بدانید با این آشنایی به روحیات و اخلاق عمومی و با شناسایی این اشخاص به من چه می‌گذرد. این آقای کحال زاده، پسر دکتر حسین خان کحال [است]. پدرش را ندیده ولی از اشخاص مطلع شنیده بودم آدم خوب آزادیخواهی بوده است. برای این که زنش نسبت به او بی‌وفا بوده، این بیچاره ترک آمیزش با همه کرده، از منزل بیرون نیامده و بقدری خون به دل خود ریخته تا بالاخره دق کرده از زحمت زندگی و ننگ همسر بد آسوده می‌شود.^{۷۸}

حسنعلی خان، عموی این آقای کحال زاده، که علت بداخلاقی و بی‌وفایی زن مزبور بود، در دوره سوئدی‌ها داخل اداره ژاندارمری شده، به درجه سلطانی رسید؛ ولی طبع پست و فطرت بد او را وادار به دزدی‌های بیشرفانه کرد. بعد از آشکار شدن و محاکمه او را محکوم به حبس تاریک با اعمال شاقه کردند. چندین سال در حبس نظمیه بود. اغلب او را می‌دیدم با لباس دو رنگ با سایر دزدها برای ساختن راه عباس‌آباد همه روزه از خیابان لاله‌زار عبور می‌دادند.

و این آقای...^{۷۹} [کحال زاده] هم یک جوان جاسوس اجنبی‌پرست رسوایی است که از هیچ کار روبرگردان نبوده، وقتی که در خراسان بودم از طرف ... السلطنه [قوام‌السلطنه] به عنوان جاسوس به خراسان آمده، مرحوم کلنل محمدتقی خان او را گرفته چند روزی حبس نمود، بعد اسباب استخلاص او فراهم شده او را رها کردند. حال اگر بخواهم به معرفی آقای... [کحال زاده] بپردازم، چون طولانی‌تر از این خواهد شد، نه حوصله شرح دادن دارم و نه می‌خواهم سرکار را سرگردان کنم. البته اگر انشاءالله موفق به نوشتن این واقعه خونین شدم برای آگاهی عموم فروگذار از جزئیات یا هیچ یک از آنچه را که عهده‌دار نوشتن آن باشم نخواهم کرد.^{۸۰}

در زمان دولت رزم‌آرا نام کحال زاده در فهرست کارمندان فاسد دولت (معروف به "بند جیم") منتشر شد.

مضامین و مصادیق درست و غلط در نوشته احمد اشرف سخت بهم آمیخته است و هیچ معیاری برای تشخیص توطئه‌های واقعی از توهم توطئه در دست نیست. اشرف مکرر وجود توطئه را می‌پذیرد، ولی در عمل یک تنه کار صدها پژوهشگر سخت‌کوش را که باید به بازسازی تاریخ پیچیده دو سده اخیر ایران همت گمارند آسان می‌کند؛ در جدی‌ترین مباحث بغرنج پاسخ‌های قاطع به دست می‌دهد و یکسره این تحولات را از هر گونه تأثیر کانون‌های

۷۶. سپهر، همان مأخذ، ص ۲۷۷.

۷۷. ملک‌الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: چاپ سوم، جیبی، ۱۳۵۷، ج ۱، صص ۲۵۴-۲۵۵.

۷۸. همسر دکتر حسین خان کحال در سال ۱۳۲۸ ق. مدیر مجله دانش بود که، به‌زعم برخی، نخستین نشریه منادی «بیداری توده نسوان» در ایران محسوب می‌شود. (محمد صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان: کمال، چاپ جدید، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۶۶) گوئل کهن می‌نویسد: «روزنامه دانش به دست زنی روشنفکر و آگاه به دانش نوین، و در جهت تنویر افکار و شناخت حقوق و آزادی‌های زنان ایران، بنیان گذارده شد. خانم دکتر کحال، به عنوان نخستین زن روزنامه‌نگار ایران، تحول تازه‌ای در سیر ژورنالیسم کشور پدید آورد.» (گوئل کهن، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، تهران: آگاه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۸۶)

همسر دکتر حسین خان کحال دختر یعقوب جدیدالاسلام همدانی است. (شکوفه به انضمام دانش: نخستین نشریه‌های زنان ایران، [بکوشش حوریه سعیدی]. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۷، ص هشت) یعقوب یهودی با نام میرزا محمد حکیم‌باشی جدیدالاسلام معروف شد. خانم کحال در شماره اول نشریه دانش (۱۰ رمضان ۱۳۲۸ ق.) می‌نویسد: "این کمینه، خانم دکتر، صبیبه مرحوم میرزا محمد حکیم‌باشی جدیدالاسلام، این جریده موسوم به دانش را علی‌الحساب هفته [ای] یک نمره تقدیم ارباب ذوق و دانش می‌سازم." (همان مأخذ، ص ۲۸۴)

۷۹. ناشر سند نام فوق را حذف و به جای آن سه نقطه گذارده است. با توجه به متن سند کاملاً روشن است که نام حذف شده همان "کحال زاده" است که در آغاز سند نیز ذکر شده.

۸۰. سید هادی حائری، عارف قزوینی شاعر ملی ایران، تهران: جاویدان، ۱۳۶۴، صص ۵۴۵-۵۴۶.

استعماری برکنار می‌داند.

از مصادیق درست، توجه او به وصیت‌نامه جعلی پطر کبیر و خاطرات مجعول ابوالقاسم لاهوتی و کینیاز دالگورکی است. ولی آقای اشرف توجه نمی‌کند که اتفاقاً پیدایش و اشاعه چنین جعلیاتی - که موارد مشابه دیگر نیز هم در سده نوزدهم و هم در سده بیستم دارد - خود بیانگر نقش جدی "توطئه" در تحولات معاصر ایران است. پدیده عجیب دیگر در نوشته اشرف، نگاه او به نقش امپریالیسم آمریکا در تحولات ایران در سال‌های جنگ جهانی دوم و پس از آن است. بزعم اشرف، بخش مهمی از عملکرد اطلاعاتی، سیاسی و فرهنگی آمریکا در این دوران «خودسرانه» و تنها محصول «بلهوسی» جرال دوه‌ر (که آقای اشرف به منظور ساده کردن تصویر و القاء راحت مطلب به خواننده وی را «مأمور دون پایه» سفارت آمریکا معرفی می‌کند) بود؛ و مقامات واشنگتن نیز از این عملیات اطلاعی نداشتند!

دخاله مستقیم سفارت آمریکا در امور داخلی ایران بگونه‌ای خودسرانه از سوی یکی از ماموران کوچک و بلهوس سفارت بنام جرال دوه‌ر، وابسته عشایری که هوس ایفای نقش "لورنس عربستان" را در سر داشت، در اواخر دهه ۱۳۲۰ آغاز شد. داستان اعمال دوه‌ر و حقارت برخی از دولتمردان ایران، که به او اجازه این اعمال خودسرانه را - که واشنگتن هم از آن بی اطلاع بود - می‌دادند، نمونه‌ای است از موارد متعدد و شرم‌آور رفتار مقامات ایرانی در آن زمان. این شخص، که به بیماری خودنمایی مبتلا بود... از جمله انتصاب رزم‌آرا به نخست‌وزیری را نمونه‌ای از اقدامات خود قلمداد می‌کرد. در واقع، رزم‌آرا با استفاده از همین خودنمایی دوه‌ر او را مورد استفاده قرار داده و به مقامات مملکتی اینطور وانمود کرده بود که آمریکا از نخست‌وزیری وی پشتیبانی می‌کند.^{۸۱}

مُلخَص کلام آقای اشرف این است که تأثیر و نفوذ دولت ایالات متحده آمریکا در تحولات ایران زمان جنگ جهانی دوم و پس از آن چیزی بیش از توهم زائیده اذهان «توطئه‌پردازان ایرانی» نیست؛ و سرآغاز پیدایش این توهم عملیات «خودسرانه» و «خودنمایانه» جرال دوه‌ر، وابسته عشایری سفارت آمریکا در تهران، است. برغم این ادعا، آقای اشرف در ادامه بحث فهرستی طولانی از تمهیدات توسعه‌طلبانه آمریکا در ایران به دست می‌دهد و برای خواننده دقیق این پرسش را به جد مطرح می‌سازد که اگر تمامی این اقدامات توسط ایالات متحده آمریکا در ایران صورت گرفته پس چرا هرگونه تصور از توطئه این قدرت امپریالیستی را باید «توهم‌آمیز» و «بیمارگونه» دانست؟ آیا به راستی آمریکا، برغم دربار پهلوی، از دولت رزم‌آرا حمایت نمی‌کرد و اقدامات دوه‌ر در این زمینه خودسرانه بود؟ این پرسشی است که هر محقق آشنا با اسناد موجود پاسخ آن را بهتر می‌داند. اشرف چنین ادامه می‌دهد:

عملیات دوه‌ر، که با گسترش نفوذ آمریکا در خاورمیانه و جایگزینی خلاء قدرت بریتانیا همزمان بود، سبب شد که در محافل توطئه‌پرداز تهران عامل تازه‌ای به سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی اضافه شود. به خصوص آنکه آمریکا با دائر کردن اداره مستشاری در ژاندارمری و ارتش و توسعه اصل چهار ترومن و کمک‌های اقتصادی پایگاه‌هایی برای اعمال نفوذ در ایران تدارک دیده بود. از همین زمان بود که آمریکایی‌ها وارد توطئه‌پردازی و توطئه‌چینی در ایران شدند.^{۸۲}

بهرروی، بنوشته احمد اشرف، آمریکایی‌ها "شبکه بدامن" را ایجاد کردند. این مهم نیست که کارگردان اصلی عملیات براندازی دولت مصدق در ایران (عملیات چکمه) سر شاپور ریپورتر بود یا کس دیگر؛ این امر قطعاً در آینده روشن‌تر و مستندتر از امروز خواهد بود.^{۸۳} مهم این است که آقای اشرف نیز به نقش گسترده این شبکه معترف است. او نیز به تهیه و نشر جعلیات توسط این شبکه، سیطره آن بر طیف وسیعی از مطبوعات و نقش کلیدی آن در تبلیغات سیاسی این دوران اشاره می‌کند و همه را واقعی، نه توهم، می‌بیند. ولی در این زمینه نیز گفته‌های وی آکنده از تناقض است.

آقای اشرف از سویی به چاپ کاریکاتورهای تحریک‌کننده و توهین‌آمیز علیه مصدق در مطبوعات وابسته به شبکه بدامن اشاره می‌کند و می‌نویسد: «تقریباً تمام کاریکاتورهایی که علیه مصدق در فاصله سی‌ام تیر ماه و بخصوص نهم

۸۱. اشرف، همان مأخذ، ص ۲۳.

۸۲. همان مأخذ، صص ۲۳-۲۴.

۸۳. برای آشنایی با شبکه بدامن و نقش سر شاپور ریپورتر در عملیات اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده آمریکا در ایران سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ بنگرید به مقاله "سر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲".

اسفند ماه ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در جراید تهران به چاپ می‌رسید از واشنگتن وارد می‌شد» و توسط شبکه بدامن منتشر می‌گردید.^{۸۴} ولی در چند سطر بعد مدعی می‌شود که گردانندگان شبکه بدامن، که گویا کسان دیگری بجز شاپور ریپورتر و اسدالله علم بودند (و البته ایشان نامی از آنان نمی‌برد و به هیچ مأخذی ارجاع نمی‌دهد)، «اساساً برای مبارزه علیه حزب توده استخدام شده بودند و در ماه‌های آخر به‌ناچار وارد عملیات بر ضد نهضت ملی گردیده و مایل به شرکت در عملیات کودتای ۲۸ مرداد نبودند»^{۸۵} با این تعبیر، روشن نیست که شبکه بدامن، برغم عدم تمایل گردانندگان آن به مشارکت در مبارزه علیه مصدق، چگونه از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ «مقاله‌ها و مطالب گوناگون و حتی کاریکاتورهایی علیه مصدق» را در «میان نشریاتی که جیره‌خوار سفارت بودند»^{۸۶} توزیع می‌کرد؟

به نوشته آقای اشرف، «توطئه‌چینی» آمریکائیان ادامه می‌یابد و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اوج خود می‌رسد. این توطئه‌ها واقعی و عریان است ولی معلوم نیست چرا آقای اشرف تحلیل آن از سوی ایرانیان را توهم می‌خواند؟ به ادامه تحلیل ایشان توجه کنیم:

از این زمان. همراه گسترش نفوذ واقعی آمریکا در ایران، توهم توطئه‌های آمریکایی در ایران نیز رواج پیدا کرد. بخصوص پس از روی کار آمدن دولت امینی و اصلاحات ارضی، که مورد حمایت محافل آمریکایی بود، توهم توطئه آمریکا در همه امور رواج گرفت. نخست‌وزیری منصور نیز که با فشار آمریکایی‌ها صورت گرفته بود بیش از پیش به توهم قدرت مطلقه آمریکا در ایران انجامید و سفارت آمریکا قبله حاجات جاه‌طلبان سیاسی شد. چنان‌که به گفته مارتین هرتز، وابسته سیاسی سفارت آمریکا، برگزیدگان سیاسی ایران در دوران بعد از مصدق به افسانه قدرت فائقه آمریکا در ایران اعتقاد پیدا کرده و تصور می‌کردند که نخست‌وزیران ایران را دولت آمریکا انتخاب می‌کند.^{۸۷}

تا اینجا مرز میان توطئه واقعی و توهم توطئه روشن نیست. به فهرست آقای اشرف از توطئه‌های آمریکا توجه کنیم:

جرالد دوهر وانمود می‌کرد که رزم‌آرا را سفارت آمریکا، برغم تمایل شاه، به قدرت رسانیده است و در واقع نیز چنین بود. آمریکائیان پروژه گسترده بدامن را، از سال ۱۹۴۸، توسط عوامل سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران راه‌اندازی کردند و سالیانه یک میلیون دلار بودجه آن را متقبل شدند. از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد «تقریباً تمام کاریکاتورهایی که علیه مصدق در جراید تهران به چاپ می‌رسید» و «مقاله‌ها و مطالب گوناگون» با همین مضمون توسط شبکه بدامن تهیه و توزیع می‌شد. آمریکائیان، به کمک سرویس اطلاعاتی بریتانیا، کودتای ۲۸ مرداد را سازمان دادند. آمریکائیان دولت علی امینی را به قدرت رسانیدند و طرح توسعه والت ویتمن روستورا در قالب «انقلاب سفید» تحقق بخشیدند و تمامی پیامدهای عمیق مخرب آن را بر ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران تحمیل نمودند. آمریکائیان حسنعلی منصور را بر مسند نخست‌وزیری ایران جای دادند و سفارت آمریکا، همچون سفارت بریتانیا، به «قبله حاجات» رجال سیاسی ایران بدل شد.

به این فهرست می‌توان بسیاری از حوادث ریز و درشت را، که نقش آمریکائیان در آن بطور مستدل نمایان است، افزود. تمامی این تحولات واقعیت‌های تاریخی است و در تمامی این تحولات توطئه‌های واقعی را می‌توان ردیابی کرد. اکنون چرا اگر کسی همین سیاهه را ردیف کند به بیماری توهم توطئه مبتلاست و از «ثنویت فرهنگی دیرپای ایرانی» متأثر است؟! این تناقض در اندیشه احمد اشرف تداوم دارد.

او در ادامه بحث از توهم توطئه فراماسونری، یهودیت و بهائیان در روانشناسی ایرانی تحلیلی مبسوط به دست می‌دهد،^{۸۸} ولی در عین حال معترف است که باور ایرانیان به "توطئه ماسون‌ها" دارای مبنای عینی است:

این سوء ظن شدید به چند سبب بوده است: یکی این‌که در هیچ کشوری نسبت فراماسون‌ها در ترکیب سرآمدان جامعه به اندازه

۸۴. همان مأخذ، صص ۲۴-۲۵.

۸۵. همان مأخذ، ص ۲۵.

۸۶. همان مأخذ، ص ۲۴.

۸۷. همان مأخذ، ص ۲۵.

۸۸. همان مأخذ، صص ۳۲-۳۷.

ایران (به خصوص از نیمه قرن حاضر تا دوران انقلاب) نبوده است. دوم این که در هیچ کشوری به اندازه ایران برخی از فراماسون‌ها ارتباط سازمان خود را با "از ما بهتران" با اغراق زیاد تبلیغ نمی‌کردند؛ و در هیچ کشوری به اندازه ایران بخشی از فراماسون‌ها در عمل سرسپرده سفارت بریتانیا نبوده‌اند.^{۸۹}

اشرف سپس به «توهم توطئه یهودیان و بهائیان» می‌پردازد و، از جمله، این گفته خان‌ملک ساسانی را، که گرویدن دسته جمعی و وسیع یهودیان ایران در یک مقطع زمانی معین به بهائی‌گری را «از دسیسه‌های انگلیس» می‌داند، جلوه‌ای دیگر از توهم توطئه قلمداد می‌کند.^{۹۰}

نوشته‌های خان ملک ساسانی شباهتی به پژوهش‌های جدید مستند ندارد، ولی این نوشته‌ها بازتاب تجربه نسلی است که از نزدیک شاهد عینی بسیاری از وقایع بوده، این تجربه را لمس کرده و با آن زیسته؛ و بنابراین بدینی او را باید موجه انگاشت. در این نگاه، اغراق و ساده‌اندیشی و غلبه برخی پیش‌فرض‌ها بر واقعیات و عدم شناخت عمیق سازوکار پیچیده عملکرد کانون‌های خارجی و سیاست بین‌المللی معاصر و بی‌توجهی به نقش عوامل متنوع اجتماعی وجود دارد. ولی هیچ محقق جدی نمی‌تواند به این داوری‌ها بی‌اعتنا باشد، از ردیابی منشاء این بدینی‌ها غفلت کند و یکسره خط بطلان بر این تجربه کشد؛ و بدتر این که آن را به نوعی بیماری روانی منتسب کند. گروه جمعی و غیر عادی یهودیان ایران، و ایضاً زرتشتیان، در یک برهه زمانی کوتاه به بهائی‌گری قطعاً حادثه‌ای قابل تعمق است و زمانی که این تحول را با گرایش سران جامعه بهائیت به استعمار بریتانیا همزمان می‌یابیم نمی‌توانیم خان ملک ساسانی را به خاطر این بدینی شماتت کنیم. و این بدینی تنها از آن خان ملک ساسانی نیست.

برای یافتن ریشه‌های "توهم توطئه یهود" در ایران شاید، و فقط برای نمونه، اشاره‌ای کوتاه به کارنامه جوزف ولف و پسر نامدارش، دراموند ولف، در ایران گویا باشد:

سر هنری دراموند ولف^{۹۱} نوه حاخام دیوید ولف و ارل دوم ارفورد^{۹۲} است و از طریق مادر به سر رابرت والپول (ارل اول ارفورد)، صدراعظم نامدار بریتانیا در نیمه اول سده هیجدهم میلادی، نسب می‌برد.^{۹۳} دیوید ولف یک حاخام یهودی مقیم آلمان بود که به مسیحیت گروید. پسر او بنام **جوزف ولف**^{۹۴} عضو کلیسای انگلستان شد، به تحصیل زبان‌های شرقی در دانشگاه کمبریج پرداخت و به بهانه تبلیغ مسیحیت در میان یهودیان مصر، بین‌النهرین، کریمه، افغانستان و هند سفرهای به ظاهر تبشیری خود را آغاز کرد. پس از بازگشت به انگلستان مورد توجه عموم قرار گرفت؛ در سال ۱۸۲۷ با لیدی جنوریانا والپول (دختر ارل دوم ارفورد و خواهر ارل سوم ارفورد)^{۹۵} ازدواج کرد^{۹۶} و مجدداً به سفر پرداخت. در خراسان به اسارت ترکمن‌ها درآمد ولی به کمک عباس میرزا آزاد شد؛ و سپس به میان جامعه یهودیان بخارا رفت. هر چند دکتر جوزف ولف به عنوان دومین میسیونر بزرگ پروتستان فعال در ایران، پس از هنری مارتین، شناخته می‌شود ولی، بی‌هیچ تردید، باید او را از برجسته‌ترین مأموران و دسیسه‌گران اطلاعاتی بریتانیا در سده نوزدهم میلادی دانست. درباره میزان تعلق او به مسیحیت همین بس که هیچ کس وی را در سفرهای تبشیری‌اش موفق نمی‌داند زیرا، برغم مأموریتش از سوی "انجمن لندن ترویج مسیحیت در میان یهودیان"،^{۹۷} هیچ یهودی را به دین مسیح در نیاورد.

۸۹. همان مأخذ، صص ۳۳-۳۴.

۹۰. همان مأخذ، ص ۳۶.

91. Sir Henry Drummond Wolff (1830-1908)

92. 2nd Earl of Orford

۹۳. برای آشنایی با سر رابرت والپول و خاندان والپول بنگرید به: شهبازی، زرسالاران، ج ۳، صص ۳۳۸-۳۴۴.

94. Joseph Wolff (1795-1862)

۹۵. پس از مرگ سر رابرت والپول (ارل اول ارفورد) عنوان ارلی ارفورد ابتدا به پسر ارشد او انتقال یافت و سپس به پسر ارل دوم.

۹۶. جوزف ولف در یک ضیافت در کنار لیدی جنوریانا والپول، خواهر ترشیده و زشت روی لرد ارفورد سوم، نشست. در زمان صرف غذا، چنگال لیدی والپول به زمین افتاد. جوزف ولف به سرعت خم شد تا چنگال را از زیر میز بردارد و در همین حال ساق پای لیدی والپول را نیشگون گرفت. به این ترتیب، جوزف ولف زیرک و شجاع با خانواده ثروتمند و نامدار والپول وصلت کرد و به جرگه اشرافیت بریتانیا وارد شد.

۹۷. برای آشنایی با انجمن فوق و نیز زندگینامه دکتر جوزف ولف بنگرید به:

W. T. Gidney, *The History of the London Society for the Promotion of Christianity amongst the Jews from 1809 to 1908*,

جوزف ولف به دین یهود نیز اعتقاد نداشت. او به مکتبی تعلق داشت که در سده نوزدهم میلادی دیزرائیلی یهودی تبار شاخص‌ترین چهره و نماد آن بود. برای اینان یهودیت نه دین بلکه حربه سیاسی بود. آنان در سده نوزدهم، برغم مخالفت اندیشمندان یهودی برجسته‌ای چون دکتر آبراهام گیگر^{۹۸} و دکتر لئوپولد زونز،^{۹۹} که یهودیت را "ملیت" نمی‌دانستند، از طریق سازمان‌هایی چون هووی زیون (عشق صهیون) بستری را آفریدند که سرانجام به ایدئولوژی صهیونیسم بدل شد. نمونه دیگر، در نسل پس از جوزف ولف، آرمینیوس وامبری،^{۱۰۰} سیاح یهودی، است که، طبق گفته خودش در اولین دیدار با هرتزل (یادداشت‌های روزانه هرتزل، سال ۱۹۰۲) از طریق دیزرائیلی به سازمان اطلاعاتی بریتانیا جذب شد و کار خود را در یک قهوه‌خانه در عثمانی به عنوان خواننده آغاز کرد. وامبری، بنویشته هرتزل، آتئیست (ملحد) بود و به هیچ دینی باور نداشت.

هنری دراموند ولف تنها فرزند جوزف ولف و لیدی والپول است. در دوره دوم زمامداری گلاستون، دراموند ولف و لرد راندولف چرچیل، پدر سر وینستون چرچیل، نماینده پارلمان و هم پیمان بودند.^{۱۰۱} ولف پس از یک دوره پرجوش فعالیت سیاسی به دیپلماسی روی آورد و سفیر بریتانیا در تهران و سپس در مادرید شد. او ۹ سال در مادرید بود تا بازنشسته شد و به جرگه معاشران دائم ادوارد هفتم، پادشاه انگلیس، پیوست.^{۱۰۲}

ولف از زمان ورود به ایران (آوریل ۱۸۸۸) کوشید تا، به تعبیر هما ناطق، ایران را به سوی «لیبرالیسم اقتصادی» بکشاند؛ یعنی دولت ایران «آزادی داد و ستد» را به رسمیت شناسد و این «آزادی» را تأمین و تضمین کند و راه را برای مشارکت سرمایه‌داران اروپایی در ایران هموار سازد.^{۱۰۳} اقدامات ولف در ایران به انعقاد قراردادهای مهمی انجامید که اعطای امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون به کمپانی لینچ و با مشارکت حاج معین‌التجار بوشهری (اکتبر ۱۸۸۸) و امتیاز بانک شاهی برای کمپانی ساسون و شرکای آن- کمپانی‌های والپول گرینول،^{۱۰۴} شرودر^{۱۰۵} و گلین میلز^{۱۰۶} (ژانویه ۱۸۸۹)، از مهم‌ترین آن‌هاست. به گفته گریوز، از برکت راه آبی کارون، بریتانیا پایگاه سیاسی و اقتصادی استواری به دست آورد و علاوه بر گسترش تجارت با ایران به فعالیت در ایلات جنوب نیز پرداخت.^{۱۰۷} امتیاز بانک شاهی، که سه ماه پس از امتیاز کارون تحقق یافت، سبب شد که انحصار نشر اسکناس ایران در دست کمپانی شرودر قرار گیرد.

بانک شاهی به شبکه جهانشمولی تعلق داشت که در سده نوزدهم مهم‌ترین کانون مالی- تجاری فعال در شرق به‌شمار می‌رفت. این بانک از بدو تأسیس (۱۸۸۹) عملاً شاخه‌ای از مجتمع بانکی هنگ‌کنگ- شانگهای (HSBC)^{۱۰۸} بود. این مجتمع عظیم مالی در اوّل ژانویه ۱۸۶۵ تأسیس شد و بنیانگذاران آن گردانندگان شبکه جهانی تجارت تریاک در سده نوزدهم بودند. بانک شاهی بعدها، در سال ۱۹۶۰، رسماً در HSBC ادغام شد. این مجتمع هنوز نیز پایرجا و یکی از عظیم‌ترین موسسات جهانوطنی مالی در آغاز هزاره سوم میلادی به شمار می‌رود. نسل‌های گذشته ایران از بانک شاهی خاطرهای نامطبوع به یادگار گذارده‌اند. از جمله، مجدالاسلام کرمانی می‌نویسد:

چه بسیار امتیازات خانه‌برانداز به دولتین مجاورتین داده شد [که] هزار مرتبه ضرر آن‌ها زیادت از امتیاز انحصار دخانیات بوده، از

London: London Society for the Promotion of Christianity amongst the Jews, 1908.

98. Abraham Geiger (1810-1874)

99. Leopold Zunz (1794-1886)

100. Arminius Vambery (1832-1918)

۱۰۱. درباره رابطه لرد راندولف چرچیل، پدر سر وینستون چرچیل، با روچیلدها و کمک‌های مالی لرد روچیلد به راندولف چرچیل و نیز رابطه سر هنری دراموند ولف با این کانون بنگرید به:

R. F. Foster, *Lord Randolph Churchill, A Political Life*, Oxford: Clarendon Press, 1981.

102. Anthony Allfrey, *Edward VII and his Jewish Court*, London: Weidenfeld & Nicolson, 1991, pp. 59-61.

۱۰۳. هما ناطق، بازرگانان در دادو ستد با بانک شاهی و رژی تباکو، تهران: توس، ۱۳۷۳، ص ۱۸

104. Walpole, Greenwell & Co.

105. Henry Shroeder & Co.

106. Glyn Mills

107. Rose Greaves, *Persia and the Defense of India, 1884- 1892*, London: 1952, p. 129.

108. Hongkong and Shanghai Banking Corporation (HSBC)

قبیل امتیاز طبع پول کاغذی معروف به اسکناس که به بانک انگلیس داده شد. و فی الواقع از همان تاریخ ثروت ایران به باد رفته و هرچه طلا در این مملکت از تاراج اعراب باقی مانده بود، یا از ممالک دیگر مثل هندوستان به همراه نادرشاه و قشون ایران آمده بود، با کمال میل و رغبت تقدیم ملت نجیب نوع پرست بریتانیای عظمی گردید...^{۱۰۹}

شیخ ابراهیم زنجانی نیز تعبیر مشابهی دارد:

انگلیسان... بانکی به اسم بانک شاهنشاهی در ایران تشکیل کردند. آه، این بانک تا ایران رابه خاک نشانده و بکلی این آب و خاک را به تصرف انگلیسان نداده محال است از گریبان ایران دست بکشد. از محرمان انگلیسان و مهم ترین وطن فروشانی که به نفع انگلیس به ضرر ایران کار می کنند مکرر شنیدم که گفته اند انگلیسان می گویند برای بردن ایران هیچ اقدام لازم نیست فقط گرسنه ماندن شان کافی است.^{۱۱۰}

در مدت طولانی این امتیاز شوم، که در شومی برادر امتیاز استخراج نطف جنوب بود، چه بلا به سر دارایی ایرانیان از این بانک شاهنشاهی آمد و چه میلیون ها ثروت ایران را به مفت به انگلستان ریخت و چگونه امتیاز بازار و ترقی و تنزل نقود و سود و زیان معاملات را به دست گرفته از این راه ثروت مملکت را برد، کسی قادر به حساب نیست.^{۱۱۱}

سر هنری دراموند ولف از دوستان و شرکای **بارون موریس دو هرش**،^{۱۱۲} زرسالار نامدار آلمانی و بنیانگذار اتحادیه مستعمراتی یهود^{۱۱۳} بود. هرش به نسل سوم یک خاندان متنفذ یهودی ساکن باواریا تعلق داشت. او در چهل سالگی موفق شد امتیاز احداث نخستین راه آهن عثمانی (راه آهن بالکان- قسطنطنیه) را از دولت عثمانی بگیرد. آنتونی الفری ماجرای گرفتن این امتیاز را «ماجرای سرشار از خدعه، زور، رشوه و فریب» می خواند. بدینسان، هرش توانست «یکی از انبوه ترین ثروت های تاریخ» را، به تعبیر الفری، گرد آورد. هرش در شش سال آخر عمر خود بیشتر این ثروت را در راه استقرار یهودیان شرق اروپا در شمال آمریکا و آرژانتین صرف کرد. وارثین هرش دو پسر نامشروع او بودند: یکی از آنان بنام بارون دو فارست^{۱۱۴} در انگلیس تحصیل کرد و عضو پارلمان بریتانیا از حزب لیبرال شد. او صمیمی ترین دوست وینستون چرچیل و مورد نفرت جرج پنجم (پادشاه انگلیس) بود.^{۱۱۵}

به راستی، پس از آشنایی با چنین داستان هایی آیا می توان "ما ایرانیان" را به افسانه سازی و پنداریابی و توهم در زمینه "توطئه یهود" متهم کرد؟ نمونه های چنین توطئه هایی در تاریخ دو سده اخیر ایران فراوان وجود داشته و به شکل مبهم و نادقیق و گاه اغراق آمیز در نوشتار سیاسی برخی مطلعین و معمرین انعکاس یافته است. معهدا، و برغم آن نموده های آشکار، که دقیقاً به عملکرد شناخته شده پلوتوکراسی یهودی باز می گردد، ایرانیان هیچگاه مانند اروپاییان به ضد یهودی گری دچار نشدند و به دلیل تسامح و سعه صدر ذاتی فرهنگی خود صحنه های آنتی سمیتیسم سنتی غرب را نیافریدند.

معمولاً گفته می شود که بهائی گری در آغاز مورد حمایت حکومت تزاری روسیه بود و به همین دلیل عشق آباد به کانون فعالیت این فرقه بدل شد. در این زمان استعمار بریتانیا از فرقه ازلی حمایت می کرد که مرکز آن در قبرس قرار داشت. گسترش نفوذ استعمار بریتانیا در فلسطین، مرکز بهائی گری، سرآغاز پیوند بهائیان با انگلیس انگاشته می شود. این ادعا، باور نسلی است که خود از نزدیک شاهد بسیاری مسائل بوده است. برای نمونه، سید ابوالحسن حائری زاده طی سخنانی در مجلس هیجدهم مشاهدات دوران نوجوانی خویش را در یزد چنین بیان می کند:

۱۰۹. احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحطاط مجلس، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱، صص ۱۳۵-۱۳۶.

۱۱۰. اسناد شیخ ابراهیم زنجانی، شماره ۳۰، ص ۱۱۷.

۱۱۱. همانجا، شماره ۳۴، ص ۳۳۶.

112. Baron Maurice de Hirsch (1831-1896)

113. Jewish Colonization Association

114. Baron de Farest

115. Allfrey, ibid, pp.12, 59.

خدا رحمت کند مرحوم مستشارالدوله صادق را... می‌گفت هر وقت خارجی‌ها یک خواب‌هایی می‌بینند برای ما یک مشت دین درست می‌شود در ایران... حالا بازار به اسم حزب و مسلک و مرانامه گرم است، آن وقت هم بازار دین‌سازی رواج بود. خارجی‌ها برای استفاده خودشان، که ستون پنجم خود را تقویت کرده باشند، از این حرف‌ها درست می‌کردند... بچه بودم مرا بردند یزد. چهار پنج سال قبل از مشروطیت بود. مرحوم جلال‌الدوله حکومت یزد بود. آن موقع باز یک جنجال و هیاهویی شد. به عنوان این‌که بایی کشتند، عده‌ای را کشتند. خود من آنجا توی کوچه‌ها که می‌رفتم یک خانه‌ای بود که بیرق روس‌ها بالایش بود. می‌گفتند منزل آگند^{۱۱۶} [دولت روسیه است]. او یکی از فامیل‌های سید علی محمد باب بود که آن‌ها را بنام افنان [می‌گفتند].^{۱۱۷} در اغلب شهرستان‌ها آنچه من تحقیق کردم عوامل غیرمستقیمی که روس‌ها و یا انگلیس‌ها داشتند همین‌ها بودند... بهائی‌ها ستون پنجم روس‌ها بودند. [در عشق‌آباد] مشرق‌الاذکار داشتند و کمک‌شان می‌کردند و تاجرباشی‌های‌شان و وکیل‌باشی‌های‌شان از آن‌ها بود. یک عده دیگر هم مال انگلیس‌ها بودند. بعد از این‌که انقلاب روسیه شد... آن‌ها مثل این‌که ضعیف شد دستگاه‌شان، لذا یک ارباب دیگری برای خودشان پیدا کردند و رفتند ستون پنجم یک دولت دیگری شدند.^{۱۱۸}

احمد کسروی می‌نویسد:

جنبش بایی‌گری را در ایران روس یا انگلیس پدید نیاورده و خود نتوانستند آورد. ولی پس از پدید آمدن ناچاری می‌بوده که آنان به سودجویی از آن پردازند. آنچه دانسته‌ایم بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس بهمبستگی می‌داشته. و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهائیش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسولخانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهران و آشکار هواداری از بهاء و دسته او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاها آزادی به ایشان داده شد. از آن سو انگلیسیان بنام همچشمی که در سیاست شرقی خود با روسیان می‌داشتند، به میرزا یحیی صبح ازل، که از بهاء جدا گردیده دسته دیگری بنام ازلیان می‌داشت، پشتیبانی می‌نموده‌اند. بویژه پس از آن‌که جزیره قبرس، که نشیمنگاه ازل می‌بود، به دست ایشان افتاده که دل‌بستگی‌شان به او و پیروانش بیشتر گردیده. چاپ کتاب نقطه‌الکاف، که پرفسور براون به آن برخاسته و آن "مقدمه" دلسوزانه‌ای که نوشته، اگرچه عنوانش دلسوزی به تاریخ و دل‌بستگی به آشکار شدن آمیغ‌های تاریخ است، ولی انگیزه نهانش پشتیبانی از ازل و از بایان می‌بوده. سال‌ها چنین می‌گذشته و از دو دسته آن یکی پشتیبانی از روسیان می‌دیده و این یکی از هواداری انگلیسیان بهره می‌جسته، و این پشتیبانی و هواداری در پیشامدهای درون ایران نیز بی‌هنایش نمی‌بوده، تا هنگامی که جنگ جهانگیر گذشته پیش آمده. چون در نتیجه آن جنگ از یکسو دولت امپراتوری روس با سیاست‌های خود برافتاد و از میان رفت و از یکسو دولت انگلیس به فلسطین، که عکا کانون بهائی‌گری در آنجاست، دست یافت. از آن سوی تا این هنگام میرزا یحیی مرده و دستگاه او بهم خورده و ازلیان چه در ایران و چه در دیگر جاها سست و گمنام گردیده بودند. این پیشامدها آن حال پیش را از میان برده است.^{۱۱۹}

هم ادعای مستشارالدوله صادق، هم خاطرات حائری‌زاده و هم گفته کسروی جدی است. باید بیفزاییم که سرآغاز پیوند بهائیان با استعمار بریتانیا را باید پیش از پایان جنگ اول جهانی (۱۹۱۸) دانست. نخستین اردوگاه‌های مهاجرین یهودی در فلسطین در سال ۱۸۸۳ با حمایت بارون ادموند روچیلد فرانسه ایجاد شد و در سال ۱۹۰۲ تراست مستعمراتی فلسطین، با هدف «عمران و توسعه صنعتی و بازرگانی فلسطین» اعلام موجودیت کرد. بنابراین، سال‌ها قبل از صدور اعلامیه بالفور (۱۹۱۷) کانون‌های صهیونیستی در فلسطین به برنامه‌ریزی‌های توطئه‌گرانه مشغول بودند. سفر سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۳ عباس افندی به اروپا و آمریکا را باید نقطه عطفی در رابطه سران فرقه بهائی و کانون‌های استعماری غرب دانست. در این باره بیشتر توضیح خواهم داد.

با پایان جنگ اول جهانی، در سال ۱۹۲۰ شورای عالی متفقین قیمومیت فلسطین را به دولت بریتانیا داد و سر هوبرت ساموئل^{۱۲۰} به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این خطه مستقر شد. ساموئل از اندیشمندان و فعالان برجسته و

116. agent

۱۱۷. منظور حاج میرزا محمود افنان است.

۱۱۸. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هیجدهم، جلسه ۱۶۰ (۲۹ مهرماه ۱۳۳۴)، صص ۵-۶.

۱۱۹. احمد کسروی، بهائی‌گری، تهران: کتابفروشی پایدار، بی تا، صص ۱۲۱-۱۲۲.

120. Sir Herbert Samuel (1870-1963)

نامدار صهیونیسم است. او نیز، به سان جوزف ولف و آرمینیوس وامبری، آتئیست بود و بنابراین نمی‌توان عملکردش را ناشی از تعلقات دینی دانست. بنوشته ویگودر، نویسنده یهودی، هربرت ساموئل «در دوران تحصیل در آکسفورد یک بحران روحی را از سر گذرانید که در نتیجه آن ایمان به یهودیت را از دست داد. معهذاً، او به خاطر دفاع از خانواده‌اش ظاهر خود را حفظ کرد و همچنان عضو جامعه یهودی ماند.»^{۱۲۱}

سر هربرت ساموئل به خاندان معروف ساموئل-مونتگ تعلق دارد. نقش فعال این خانواده در تاریخ سیاسی و مالی معاصر بریتانیا با ادوین ساموئل آغاز می‌شود:

ادوین ساموئل (متوفی ۱۸۷۶) از سرمایه‌داران مالی انگلیس بود که به اتفاق برادر کوچکش، ساموئل مونتگ، موسسه صرافی و تجاری ساموئل و مونتگ را تاسیس کرد.^{۱۲۲} این کمپانی بعداً، در ۱۸۵۳، به ساموئل مونتگ و شرکا تغییر نام داد. خانواده ساموئل از آغاز در تجارت جهانی تریاک درگیر بود و ثروت انبوه خود را از این طریق اندوخت. به همین دلیل، در سال ۱۸۸۲ ساموئل مونتگ سفری به چین کرد و طرحی به این دولت ارائه داد.^{۱۲۳} طبق این طرح، کمپانیهای انگلیسی انحصار خود را بر تجارت تریاک در سراسر جهان برقرار می‌کردند و در مقابل درآمد دولت‌های چین و هند بریتانیا را نیز تأمین می‌نمودند. ساموئل ادعا می‌کرد که اگر انحصار تریاک صادراتی هند به او واگذار شود، از هر صندوق تریاک یکصد تائل (سکه نقره چین) درآمد خالص به دولت چین تحویل خواهد داد. رابرت هارت، رئیس کل گمرکات دریایی بریتانیا، از طرح ساموئل حمایت می‌کرد. سرانجام، وزارت امور خارجه چین با ذکر این نکته که «هدف از افزایش مالیات ایجاد درآمد بیشتر برای دولت چین نیست، بلکه تضعیف تجارت تریاک است» به بحث فوق پایان داد.^{۱۲۴}

ساموئل مونتگ در سال ۱۸۹۶ بارونت و در سال ۱۹۰۷ بارون شد و لرد سواپتلینگ لقب گرفت. پسر او، بنام ادوین مونتگ، در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۲ در کابینه دیوید لوید جرج، وزیر امور هندوستان بود. ادوین مونتگ به همراه سر روفوس اسحاق (نایب‌السلطنه هند)، سر فیلیپ ساسون (منشی مخصوص لوید جرج) و سر وینستون چرچیل (وزیر جنگ) عوامل اصلی طراحی و اجرای کودتای ۱۲۹۹ ایران در دولت بریتانیا به شمار می‌روند.^{۱۲۵} در این زمان سر فیلیپ ساسون رهبری امپراتوری مالی ساسون‌ها را به دست داشت و سهامدار اصلی بانک شاهی در ایران بود.

سر هربرت ساموئل، پسر ادوین ساموئل و پسرعموی ادوین مونتگ، که از حمایت جناح "صهیونیست‌های مسیحی" در دولت بریتانیا-از جمله سر وینستون چرچیل- برخوردار بود، توجه خاصی به بهائیان مبذول می‌داشت. بدینسان، فرقه بهائی بعنوان یکی از اجزاء سیاست‌های استعماری غرب اهمیت بیش‌تریافت و سران این فرقه در تحقق استراتژی صهیونیستی ایجاد کشور اسرائیل مشارکت جدی نمودند. این نزدیکی تا بدانجا بود که در زمان درگذشت عباس افندی، چرچیل طی تلگرافی مراتب تسلیت دولت بریتانیا را به جامعه بهائی ابلاغ نمود و سر هربرت ساموئل و سر رونالد استورز، مأمور سیاسی دولت انگلستان در فلسطین، در تشییع جنازه عبدالبهاء شرکت کردند.^{۱۲۶}

گفتیم که پیشینه پیوند بهائی‌گری با کانون‌های متنفذ استعماری غرب به سال‌ها پیش از سقوط تزارسم در روسیه می‌رسد و سفر سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۳ عباس افندی به اروپا و آمریکا نقطه عطفی در این رابطه است. یک سال پس از سقوط سلطان عبدالحمید عثمانی، در سپتامبر ۱۹۱۰ م. / رمضان ۱۳۲۸ ق. عباس افندی (عبدالبهاء) عازم مصر شد. او مدتی در رمله اسکندریه سکونت گزید، سپس به قاهره رفت و در ۱۱ اوت ۱۹۱۱ راهی لندن شد.

121. Geoffrey Wigoder, *Dictionary of Jewish Biography*, London: Simon & Schuster, 1991, p. 451.

122. *Encyclopaedia Judaica*, Jerusalem: Keter, 1971, vol. 2, pp. 264-265; vol. 14, pp. 798-800.

۱۲۳. ساموئل مونتگ به چینی‌ها به عنوان «یک مقام رسمی» دولت بریتانیا معرفی شد. معهذاً، دیوید اوئن در پژوهش خود درباره تاریخ تجارت تریاک بریتانیا (پایان‌نامه دانشگاه ییل، ۱۹۳۴) او را تنها «یک شوالیه حادثه‌جوی مالی» می‌داند.

124. David Edward Owen, *British Opium Policy in China and India*, USA: Archon Books, 1968. pp. 257-258

۱۲۵. بنگرید به: شهبازی، «کانون‌های استعماری، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی».

۱۲۶. عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، نشر پنجم، ۱۲۹ بدیع، ص ۵۰۸؛ اخبار امری، ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۷-۸، آبان-آذر ۱۳۲۴، ص ۷؛ عبدالحسین آیتی، کواکب الدویه فی مآثر البهائیه، مصر: ۱۳۴۲ ق.، ج ۲، ص ۳۰۷، سید محمد باقر نجفی، بهائیان، تهران: طهوری، ۱۳۵۷، صص ۶۷۷-۶۷۹، ۶۸۴-۶۹۶.

عباس افندی پس از یک ماه اقامت در لندن، در ذی‌قعدة ۱۳۲۹، به پاریس رفت. ۹ هفته در این شهر بود، سپس به مصر بازگشت و در رمه اسکندریه اقامت گزید. او پس از زمستان، در ۲۵ مارس ۱۹۱۲ / ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ عازم آمریکا شد و در ۱۱ آوریل به بندر نیویورک رسید. عباس افندی تا ۵ دسامبر ۱۹۱۲ / ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۰ در آمریکا بود. او سپس به انگلستان رفت و در ۲۱ ژانویه ۱۹۱۳ عازم پاریس شد و مدتی در شهرهای اشتوتگارت، بوداپست، وین و مجدداً پاریس اقامت داشت. در ۱۲ ژوئن ۱۹۱۳ به مصر بازگشت و از آنجا به حیفا رفت.^{۱۲۷}

سفر سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ عباس افندی به اروپا و آمریکا سفری کاملاً برنامه‌ریزی شده بود. بررسی جریان این سفر، و مجامعی که عباس افندی در آن حضور یافت، نشان می‌دهد که کانون‌های مقتدری در پشت این ماجرا حضور داشتند و می‌کوشیدند تا این "پیغمبر" نوظهور شرقی را به عنوان نماد «مذهب جدید انسانی»، آرمان ماسونی-تئوسوفیستی، معرفی کنند. این بررسی ثابت می‌کند که کارگردان اصلی این نمایش **انجمن جهانی تئوسوفی** بود. درباره نقش سیاسی انجمن جهانی تئوسوفی تاکنون کتاب یا مقاله‌ای به فارسی منتشر نشده است. این انجمن در سال ۱۸۷۵ به دست **کلنل الکات**،^{۱۲۸} نماینده ویژه راترفورد هایس رئیس‌جمهور آمریکا در هند، و **مادام بلاواتسکی**^{۱۲۹} در نیویورک تأسیس شد و سپس مرکز فعالیت خود را در هند قرار داد و نقش پیچیده‌ای در تحولات سیاسی و فرهنگی هند و منطقه، از جمله ایران، ایفا کرد. به علت این ناآشنایی با تئوسوفیسم است که در نوشتار فارسی معمولاً این واژه را به "حکمت الهی" و گاه "عرفان" ترجمه می‌کنند و گمان می‌برند که این یک انجمن جهانی عرفانی است.^{۱۳۰}

در این سفر تبلیغات وسیعی به سود عباس افندی، به عنوان یکی از رهبران تئوسوفیسم، صورت گرفت؛ در حدی که ملکه رومانی و دخترش ژولیا وی را به عنوان «رهبر تئوسوفیسم» می‌شناختند و به این عنوان با او مکاتبه می‌کردند.^{۱۳۱} عباس افندی در این سفر با برخی رجال سیاسی و فرهنگی ایران- چون سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله (پسر ظل‌السلطان)، دوست محمد خان معیرالممالک (داماد ناصرالدین‌شاه)، سید حسن تقی‌زاده، میرزا محمد قزوینی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و غیره- ملاقات کرد.^{۱۳۲} این ماجرا، که حمایت کانون‌های عالی قدرت جهان معاصر را از فرقه بهائی نشان می‌داد، بر محافل سیاسی عثمانی و مصر نیز تأثیر نهاد و عباس افندی پس از بازگشت از این سفر وزن و اهمیتی یافت.^{۱۳۳}

عبدالبهاء در آغاز این سفر، در ۲۱ رمضان ۱۳۲۹ / ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۱، با «رئیس انجمن تئوسوفی و فراماسون» لندن دیدار کرد و گفت: «تحیت محترمانه مرا به جمعیت تیاسفی برسان و بگو شما فی‌الحقیقه خدمت به وحدت عالم انسانی نموده‌اید، زیرا تعصب جاهلانه ندارید، آرزوی وحدت بشر دارید.»^{۱۳۴} عباس افندی، سپس، در ۱۵ ذیحجه ۱۳۲۹ / ۸ دسامبر ۱۹۱۱ در انجمن تئوسوفی پاریس حاضر شد و خطابه‌ای ایراد کرد.^{۱۳۵} او در ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۰، بیست روز قبل از سفر به آمریکا، در هتل ویکتوریای رمه اسکندریه با گروهی از

۱۲۷. شوقی ربانی، *God Passes By* (کتاب قرن بدیع)، ترجمه نصرالله مودت، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع، قسمت سوم (دوره حضرت عبدالبهاء)، صص ۱۷۲-۱۷۷.

128. Henry Steel Olcott (1832-1907)

129. Helena P. Blavatsky (1831-1891)

۱۳۰. درباره انجمن جهانی تئوسوفی و جایگاه آن در ظهور نازیسم در دو مصاحبه سخن گفته‌ام: «ایران‌شناسی، آریایی‌گرایی و تاریخنگاری»، صص ۱۷-۱۸، ۲۳-۲۶؛ «اسطوره‌ها و بنیان‌های اندیشه سیاسی یهود»، صص ۱۳-۱۵. در مقاله «رازهای پنهان صعود نازیسم» نیز به نقش تئوسوفیسم پرداخته‌ام.

۱۳۱. نورالدین چهاردهی، بهائیت چگونه پدید آمد، تهران: آفرینش، ۱۳۶۹، صص ۲۰۰-۲۰۱.

۱۳۲. محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، صص ۱۷۲-۱۷۵.

۱۳۳. همان مأخذ، ص ۱۶۷.

۱۳۴. خطابات حضرت عبدالبهاء فی اروپا و امریکا، الجزء الاولى فی سفره الاول الی اروپا، مصر: ۱۳۴۰ ق. / ۱۲۹۱ م. صص ۱۸-۱۹.

۱۳۵. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و امریکا، چاپ جدید، بی‌جا، بی‌تا، صص ۱۴۳-۱۴۸.

سران طایفه پارسی هند ملاقات کرد.^{۱۳۶}

عباس افندی بویژه در آمریکا در مجامع متعدد ماسونی حضور یافت و سخنانی باب طبع ماسون‌ها بیان داشت. او در ۲۴ مه ۱۹۱۲ / ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۰ در کنگره انجمن آزادی ادیان در شهر بوستن، هدف تمامی ادیان را «وحدت عالم انسانی» بیان کرد و تعارض میان ادیان را از «صاحبان ادیان» خواند که «نور را به ظلمت مخلوط کرده‌اند».^{۱۳۷} او در ۲۹ مه ۱۹۱۲ / ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۰ در انجمن تتوسوفی نیویورک سخنرانی کرد و مقاصد بهائیان و تتوسوفیست‌ها را یکی دانست.^{۱۳۸} در ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۲ / ۱۰ شعبان ۱۳۳۰ در انجمن تتوسوفی بوستن سخنرانی کرد.^{۱۳۹} در ۳ نوامبر ۱۹۱۲ / ۲۳ ذی‌قعدة ۱۳۳۰ یکی از نشریات شیکاگو پیام عباس افندی به «عالم انسانی» را به چاپ رسانید. عباس افندی در این پیام از «تجدد دینی»، که ملازم با تجدد جهان است، سخن می‌گوید و «وحدت ادیان»:

الحمدلله قرون ظلمانی گذشت، قرن نورانی آمد. الحمدلله آثار اوهام و تقلید زایل شد و عقول و افکار بشر توسیع یافت. اختراعات تجدید جست. علوم و فنون تجدید یافت. مشروعات تجدید حاصل نمود. اکتشافات تجدید جست. جمیع اشیاء تجدید یافت. قوانین عالم تجدید پیدا نمود. لهذا اقتضا چنان بود که آئین الهی نیز تجدید یابد.^{۱۴۰}

عباس افندی در یکی دیگر از جلسات تتوسوفیست‌های آمریکا گفت:

تعصب دینی، تعصب مذهبی، تعصب وطنی و تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است... دین یکی است... همه روی زمین یک کره است، یک ارض است، یک وطن است. خدا تقسیمی نکرده... اینها اوهام است.^{۱۴۱}

او حتی از «وحدت زبان» و ایجاد زبان واحد جهانی سخن می‌گوید؛ زبانی که در «جمیع مدارس عالم» به کودکان آموخته شود تا بدین طریق «سوء تفاهم بین ملل زایل شود» «این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است».^{۱۴۲}

عباس افندی، در مسیر بازگشت، در ۴ دسامبر ۱۹۱۲ / ۲۵ ذیحجه ۱۳۳۰ مجدداً در انجمن تتوسوفی نیویورک سخن گفت؛ از آن‌ها به خاطر «نهایت رعایت» به سفر وی تشکر کرد، خداحافظی نمود و آرزو کرد که «به منتها مقامات عالم انسانی» برسند.^{۱۴۳} در ۹ ژانویه ۱۹۱۳ در شهر لندن در جلسه انجمن تتوسوفی اسکاتلند حضور یافت و سخنرانی کرد، و در ۱۴ فوریه ۱۹۱۳ در انجمن تتوسوفی پاریس درباره «وحدت عالم انسانی» سخن گفت.^{۱۴۴}

این ماجرا درست در زمانی رخ می‌دهد که علمای شیعه در ایران و عتبات به شدت در زیر ضربه‌اند و تلاش برای اخراج آنان از صحنه اجتماعی و منزوی ساختن شان در اوج خود است.

در عصر روز شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ق. / ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹م. شیخ فضل‌الله نوری، مجتهد نامدار تهران، به وضعی فجیع به دار آویخته شد؛ و درست در همان روز مقاله‌ای موهن علیه اسلام و علما، که بعدها معلوم شد سید نورالدین، پسر سید اسدالله خرقانی مأمور تشکیل انجمنهای مخفی در عتبات، نوشته است،^{۱۴۵} در روزنامه *حبل‌المتین* تهران به چاپ رسید. این مقاله مفصل، که عنوان "اذا فسد العالم فسد العالم" را بر خود دارد، غوغا و آشوبی در تهران ایجاد کرد و

۱۳۶. همان مأخذ، صص ۱۲۶-۱۲۸.

۱۳۷. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع، ج ۲، صص ۸۶-۸۹.

۱۳۸. همان مأخذ، ص ۹۸.

۱۳۹. همان مأخذ، صص ۱۸۵-۲۲۳.

۱۴۰. همان مأخذ، ص ۳۱۹.

۱۴۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا، صص ۲۱۶-۲۱۷.

۱۴۲. همان مأخذ، صص ۲۱۷-۲۴۹.

۱۴۳. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا، ج ۲، صص ۳۳۳-۳۴۲.

۱۴۴. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا، صص ۱۳۵-۱۴۲.

۱۴۵. صدرهاشمی، همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۱۲.

اعتراض شدید مراجع عتبات، از جمله آخوند خراسانی، را برانگیخت. این مقاله دقیقاً یک مانیفست باستان‌گرایانه و ضداسلامی است^{۱۴۶} و تقارن نشر آن با قتل شیخ فضل‌الله نوری تصادفی نیست؛ و در واقع باید سرآغاز گشایش یک جبهه جدید علیه علما تلقی شود.^{۱۴۷} در آن از جمله چنین می‌خوانیم:

ملت ایران که در تاریخ تمدن و اقتدار دول دنیا گوی سبقت و نیکنمایی را برده و از بدو تاریخ تمدن و اقتدار دول اولیه در عداد ممالک بزرگ دنیا محسوب بود و از سلاطین بزرگ عالم باج می‌گرفت و خراج می‌ستاند، همواره مرکز علوم و صنایع نفیسه بود... چنانچه بناهای تخت جمشید و بناهای داریوش کبیر نمونه شوکت و اقتدار سلاطین آن عصر می‌باشد. اقتدارات سیروس کبیر از بین‌النهرین تا حدود سند را در تحت سلطه و اقتدار خود داشت و قریب صد میلیون نفوس ایران آن عصر بود بر نیمی از دنیا حکومت می‌کرد. این بود حال نژاد ایرانی و سلاطین ایرانی... بدترین موقعی که شرف قومیت و استقلال ایران مضمحل و نابود شد، همان وقتی بود که قوم وحشی جزیره‌العرب و بادیه‌نشینان و نژاد سوسمارخوار عرب بر ایران حمله آورد. اینک هزار و سیصد سال است که نژاد ایرانی می‌خواهد پشت خود را از زیر سنگ خرافات آنان خالی نماید و هرچند که یک نفر اولاد خلف ایران قیام می‌نماید و می‌خواهد ملت قدیم و قویم را از تحمل شاق و زحمات رقیب و عبودیت و قید خرافات خلاصی بخشد و اندک زمانی موفق شد، باز سنگی در جلوی راه ترقی می‌افتد...

مقاله مقصر عقب‌ماندگی ایران را علما می‌داند و به آنان به شدت می‌تازد:

در حقیقت شما ظالمید، ما مظلوم. شما مقصرید، ما قاضی... عبا را از سر بیفکنید تا نیک ببینید! عمامه را اندک کوچک ببندید تا گوش‌های مبارک را نگرفته، روشن و واضح واویلائی مظلومین را ببینید و بشنوید...^{۱۴۸}

این تحرکات را یک کانون معین هدایت می‌کرد. آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، مراجع عتبات، سرنخی از این کانون را در سید حسن تقی‌زاده یافتند؛ و پس از «چند ماه تشبّث در نصیحت او»، که «اصلاً مفید نشد»،^{۱۴۹} سرانجام در ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ ق. به صدور حکم «تفسیق» سیاسی او، نه «تکفیر» چنان‌که در تاریخ‌نگاری معاصر ایران شایع شده، دست زدند.^{۱۵۰} معه‌ذا، دیگر دیر شده بود. جبهه‌ای گشوده شده که در آن علما از حریف خود شناختی مبهم و نادقیق، و گاه پندارآمیز و گمراه‌کننده، دارند. سه ماه بعد با قتل سید عبدالله بهبهانی (رجب ۱۳۲۸) پاسخی شدید به حکم علما داده شد. و سرانجام کار به جایی رسید که آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، دو رهبر

۱۴۶. مقاله فوق از نظر سبک و سیاق و مضمون به نوشته‌های اردشیر ریپورتر و نزدیکان او شباهت کامل دارد.

۱۴۷. سید اسدالله میرسلامی خرقانی (خارقالی) از چهره‌های بسیار موثر و ناشناخته تاریخ معاصر ایران است که در زمان مشروطه نقشی مرموز در عتبات، به‌ویژه در بیت آخوند خراسانی، ایفا کرد. (بنگرید به: ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، صص ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۷۵، ۳۷۵؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۷۹؛ ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب، صص ۴۷۲-۴۷۴؛ شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه، ج ۱، ص ۲۲۵؛ ایرج افشار، خاطرات و اسناد مستشارالدوله، ج ۲، صص ۲۲۰، ۲۵۸، ۲۷۶؛ ایرج افشار، مبارزه با محمدعلی‌شاه، صص ۴۲۷-۴۲۶) خرقانی در اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ق. هم‌زمان با اشغال بوشهر به دست انگلیسی‌ها، به‌همراه دریابگی وارد بوشهر شد و از آن پس تا زمان مرگ (۸ صفر ۱۳۵۵ ق.) در صحنه داخلی ایران فعال بود. در زمانیکه سید نورالدین، پسرش، مقاله فوق را در تهران نوشت، خرقانی در بوشهر اقامت داشت. در مجموعه اسناد خانوادگی آقای داریوش بهادری قشقایی نامه‌ای از سید اسدالله خرقانی (از بوشهر) به اسماعیل خان سردار عشایر (صولت‌الدوله) قشقایی (در فارس) موجود است. این نامه به تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۷ است یعنی درست ده روز پس از قتل شیخ فضل‌الله نوری و انتشار مقاله فوق در تهران. خرقانی در این نامه، از قول بالیوز انگلیس در بوشهر، درباره پیامدهای سوء ورود قشون عشایر و سید عبدالحسین مجتهد لاری به شیراز هشدار می‌دهد. نامه فوق به شکلی آشکار بیانگر ارتباطات نزدیک خرقانی با انگلیسی‌هاست.

۱۴۸. جبل‌المیتین، چاپ تهران، سال سوم، شماره ۶، ۱۳ رجب ۱۳۲۷. (متن کامل این مقاله در تاریخ مشروطیت ملک‌زاده، ج ۶، صص ۱۲۸۹-۱۲۹۲ تجدید چاپ شده است.)

۱۴۹. «نامه آیتین خراسانی و مازندرانی به نایب‌السلطنه علیرضا خان عضدالملک درباره مسلک تقی‌زاده» (۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸) مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، تهران: موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰.

۱۵۰. بنگرید به متن حکم مندرج در: ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، تهران: جاویدان، ۱۳۵۹، صص ۲۰۷-۲۰۸. شیخ عبدالله مازندرانی در نامه مندرج در جبل‌المیتین (۲۸ رمضان ۱۳۲۸) می‌نویسد: «حکمی که در باب تقی‌زاده از ماها دو نفر صادر شده که متفقاً حکم کردیم، اولاً تکفیر نبوده. هرکس نسبت تکفیر داده کذب محض است. بلکه حکم به فساد مسلک سیاسی و منافات مسلک با اسلامیت مملکت بود.»

نامدار انقلاب مشروطیت ایران، در انزوا و فشار شدید روانی و سیاسی، در وضعی که به تعبیر مازندرانی «خسته و درمانده» و «خائف بر جان خود» بودند، زندگی را بدرود گفتند. نامه‌ای که شیخ عبدالله مازندرانی در اواخر سال ۱۳۲۸ ق. به حاج محمدعلی تاجر بادامچی تبریزی نگاشته روشنگر این فضای سیاسی است:

رقیمه شریفه مورخه ۲۹ ج ۲، که صفحه آخر آن جناب مستطاب سیدالعلماء العظام آقای آقا میر محمود سلمه‌الله تعالی هم شرحی نوشته بودند، رسید. همانطوری که جنابعالی برای بیان مطالب خودتان مقدماتی نوشته بودید، حقیر هم لازم دانستم که مقدمه [ای] بنویسم:

اول آن که، در قلع شجره خبیثه استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت یک دسته مواد فاسده مملکت هم به اغراض دیگر داخل و با ما مساعد بودند. ماها به غرض حفظ بیضه اسلام و صیانت مذهب سد ابواب تعدی و فعال مایشاء و حاکم مایرید بودن ظالمین در نفوس و اعراض و اموال مسلمین و اجراء احکام مذهبی و حفظ نوامیس دینی و آن‌ها به اغراض فاسده دیگر و انحراف بعض مقدسین خالی الغرض از مشروطیت هم بواسطه دخول همین مواد فساد در مشروطه‌خواهان و از روی عدم تمیز این دو امر از همدیگر به وادی مخالفت افتادند. علی کل حال، مادامی که اداره استبدادیه سابقه طرف بود این اختلاف مقصد بروزی نداشت. پس از انهدام آن اداره ملعونه تباین مقاصد علنی شد. ماها ایستادیم که اساس را صحیح و شالوده را بر قویم مذهبی که ابدالدهر خلل ناپذیر است استوار داریم، آن‌ها هم در مقام تحصیل مرادات خودشان به تمام قوا برآمدند. هرچه التماس کردیم و حالی کردیم که "ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون یوم المعاد" برای حفظ دنیای خودتان هم، اگر واقعه مشروطه‌خواه و وطن‌خواهید، مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهبی ممکن نیست استوار و پایدار بماند، به خرج نرفت. وجود قشون همسایه را هم در مملکت اسباب کار خود دانسته، اسباب بقا را فراهم و به کمال سرعت و فعالیت در مقام اجراء مقاصد خود برآمدند.

دوم آن که، چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی الحقیقه به ما دو نفر، یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت الله خراسانی دام‌ظله و حقیر، منحصر دانستند و از انجمن سری طهران بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم، لهذا انجمن سری مذکور، که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه لعنهم الله تعالی هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هكذا ارامنه و یک دسته دیگر مسلمان صورتان غیر مقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سری مذکور به شعبه [ای] که در نجف اشرف و غیره دارند رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از این به بعد مضر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند. مجالس سربه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند. این‌گونه اشخاص طریق سلب نفوذ را به نشر اکاذیب دانسته، چه کاغذپرانی‌ها به اطراف کردند و در جراید درج کردند و ظاهرًا این شعبه در همه جا مشغول است. تمام آنچه را اشاره کرده بودید، مثل قضیه میرزا ابوالقاسم طهرانی و غیره و غیره و مکاتبه قونسول و مسئله شیروانی و غیرذلک، همه از فروع این اصل و نشر این اکاذیب به دستورالعمل مرکز و برای این مقصد است. امثال جنابعالی هم که بی‌خبر [هستید] و نمی‌دانید زیر کاسه چه نیم کاسه است، تلقی به قبول می‌فرمایید. یکی هم نیست که بپرسد که چگونه اعتماد به این نوکشیده‌ها از اعتماد بر خود ماها بیشتر شده. حالا که مطلب بالا گرفت، مکاتیبی به غیر اسباب عادی به دست آمده که بر جانمان هم خائف و چه ابتلاها داریم. از یکطرف شکایت بلاد از صدمات و تعدیات و اشاعه منکرات و خرابی ادارات شب و روزی برایمان نگذارده، از طرف دیگر متصل به اصلاح خرابی مرکز مشغول و یک ثلمه را اگر سد کنیم هزار خرابی از جاهای دیگر پدید، و واقعه خسته و درمانده شده، بر جان خودمان هم خائفیم.

بعد از بیان این مقدمه عرض می‌شود، حکمی که درباب تقی‌زاده از ماها دو نفر صادر شده، که متفقاً حکم کردیم، اولاً تکفیر نبوده؛ هرکس نسبت تکفیر داده کذب محض است، بلکه حکم به فساد مسلک سیاسی و منافات مسلکش با اسلامیت مملکت بود. این هم نه مطلبی بود که به گفتن یا نوشتن یکی دو نفر باشد. بلکه اشخاصی که مطالب را به ماها نوشتند، از اعضاء صحیحه مجلس و غیرهم، کسانی هستند که ملت‌خواهی و عالم بودن آن‌ها به مقتضای عصر و بیغرضی و مسلمانی آن‌ها قطعی در نزد شما و عموم ملت مسلم است. سابقاً هم مثل شما به او معتقد بودند و حالا عدول کرده، مطالب و خلاف‌های صادر از او، که کاشف از فساد مسلک است، همه با سند و اساس دارد. قطعی و محققاً اصل انجمن سری طهران را یا خودش منعقد کرده یا رکن عمده است. یازده فصل از مقاصد آن‌ها که روی کاغذ زرد طبع شده بود و چون جلوگیری کردیم جمع کردند، اگر دیده بودید خیلی از این دو ورقی که مرقوم فرموده‌اید نادم و انگشت عبرت به دهان می‌گرفتید. اجمالی از خیانت‌های او را در این مدت در جواب تلگراف آقایان علما و انجمن ذکر شد. انشاء الله تعالی ملاحظه فرموده و به اشتباه خودتان و عموم ملت آذربایجان درباره او و امثال او متنبه خواهید بود. خداوند عز اسمه شو او و امثال او را از این مملکت و ملت فلک‌زده رفع فرماید.

اجمالاً بدانید، [در] حقیقت، عساکر کاری روس و انگلیس این‌گونه مردم‌اند، والا از عساکر قزوین و تبریز، اگر اینها در کار نبودند،

خوفی نداشتیم و یقیناً تا حال نمانده زودتر از اینها رفته بودند. آن‌ها هم به امید این دسته کارکنان داخلی مانده [اند]. اگر خبر از وضع معاشها و استخدام مستخدمین و تلف مالیه ملت در چه مصارف و عدم صرف آن‌ها در تشکیل قشون نظامی، که برای چه غرض و چه مقصد بوده، داشته باشید باید عوض اشک خون گریه کنید که این همه زحمت را برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی بواسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم. کشف‌الله تعالی هذالغمه عن المله. السلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته. الاحقر عبدالله المازندرانی.^{۱۵۱}

این وضع تأثرانگیز آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، که دستاورد مشروطیت ایران بی شک ثمره پایمردی‌های آنان است، درست در زمانی است که عباس افندی در تدارک سفر آنچنانی به اروپا و آمریکا بود.

در چنین فضایی شاهد گروه دسته‌جمعی بخشی از یهودیان و زرتشتیان ایران به بهائی‌گری هستیم. در بررسی الواح عبدالبهاء، اوج این ماجرا را در سال ۱۹۱۹ می‌یابیم.^{۱۵۲} برخی مطلعین، تعداد زرتشتیان بهائی شده را حدود ۲۵۰ نفر ذکر کرده‌اند.^{۱۵۳} اینان، بیشتر، روستاییان فقیر منطقه یزد و کرمان، چون حسین آباد و مریم آباد و قاسم آباد، و از رعایای ارباب جمشید بودند.

این پدیده را می‌توان به شکل‌های مختلف تحلیل کرد و برای آن پایه‌های اجتماعی و فرهنگی فرض نمود.^{۱۵۴} ولی در آن روزها دست‌اندرکاران و آشنایان با سیاست مسئله را به گونه‌ای دیگر می‌دیدند؛ عموماً نه آن را جدی می‌گرفتند و نه برای آن اصالتی قائل بودند. برای نمونه، اعظام قدسی در خاطرات خود از دوران تدریس در مدرسه سن لویی تهران می‌نویسد:

یک معلم انگلیسی بنام فریبرز که اصلاً زردشتی بود ولی بهائی شده بود با من از نقطه نظر این که علاقمند به خط فارسی بود اظهار دوستی و تقاضا داشت که خط تعلیم بگیرد. من هم حاضر شدم. این بود که در روزهای مدرسه ایشان هم چند دقیقه که سر کلاس من نبود به اصطلاح در زنگ تنفس تعلیم می‌گرفتند... یکی از روزها وارد صحبت مذهبی گردید و خواست از در تبلیغ با من وارد مذاکره گردد. به ایشان گفتم: اگر می‌خواهید که من به شما تعلیم خط بدهم از این مقوله با من صحبت ننمائید، چون تمام اینها را از موسس و غیره می‌شناسم. ولی شما حق دارید چون زردشتی بوده‌اید و حالا قبول این مسلک را نموده‌اید. شما هم از نقطه نظر سیاسی قبول کرده‌اید. خنده‌ای کردند و گفتند: آقای میرزا حسن! مثل این که شما خوب وارد هستید.^{۱۵۵}

در بررسی این پدیده با نقش ارباب جمشید جمشیدیان به عنوان حامی اصلی این موج آشنا می‌شویم.^{۱۵۶}

ارباب جمشید از صمیمی‌ترین دوستان اردشیر ریپورتر بود؛ و این صمیمیت در حدی است که برخی از دیدارهای محرمانه اردشیرجی و رضاخان در خانه ارباب جمشید صورت می‌گرفت.^{۱۵۷} با توجه به این پیوند، اگر تحولات فوق را به کانون‌های توطئه‌گر امپراتوری بریتانیا و اردشیر ریپورتر منسوب کنیم چندان به بیراه نرفته‌ایم.^{۱۵۸} جایگاه ارباب جمشید

۱۵۱. جبل‌المتین، کلکته، سال هیجدهم، شماره ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ / ۱۳ اکتبر ۱۹۱۰، صص ۲۰-۲۱.

۱۵۲. عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ بدیع.

۱۵۳. حسن نیکو، فلسفه نیکو، تهران: فراهانی، ۱۳۴۳، ج اول، ص ۸۱.

۱۵۴. برای نمونه بنگرید به:

Susan J. Stiles, "Zoroastrian Conversions to the Baha'i Faith in Yazd, Iran," The University of Arizona, M. A. Thesis, 1983.

۱۵۵. حسن اعظام قدسی (اعظام‌الوزاره)، کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، تهران: ۱۳۴۲، چاپخانه حیدری، ج ۱، ص ۲۵۷.

۱۵۶. از جمله بنگرید به: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، جلد هشتم، قسمت دوم، صص ۹۵۰-۹۵۲؛ حسن نیکو، همان مأخذ، صص ۱۶۸-۱۷۶.

۱۵۷. بنگرید به: خاطرات اردشیر ریپورتر (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۵۰، ۱۵۵).

۱۵۸. فاضل مازندرانی اردشیر ریپورتر را از مخالفین بهائیان پارسی می‌خواند که صحیح نیست. (فاضل مازندرانی، همان مأخذ، ص ۹۳۵) شاید فاضل مازندرانی از روابط اردشیرجی مطلع بوده و تعمداً نخواست به اعلام حمایت او از بهائیان پارسی فرقه خود را در معرض اتهام قرار دهد. معهداً، در کتاب وی مواردی مندرج است که ادعای فوق را نقض می‌کند: از جمله حمایت اردشیر ریپورتر از ملا بهرام اختر خاوری، زرتشتی

در این ماجرا تا بدان حد است که عباس افندی مکرراً بهائیان یزد و کرمان را به فرمانبری و اطاعت از او امر می‌کند. او به «بهائیان پارسی» یعنی زرتشتیان بهائی شده در ایران و هند، چنین می‌نویسد:

جناب ارباب شخصی خیرخواه است و بلند همت. باید از شما ممنون و خشنود باشد و تا توانید در کار او چنان امانت و صداقت و همت بنمائید که عبرت دیگران گردد. خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت و امانت من.^{۱۵۹} صداقت و امانت و همت و خیرخواهی در حق عموم عالم علی‌الخصوص در امور حضرت ارباب جمشید بر کلی فرض و واجب است و خدمت به آستان مقدس شمرده شود و خیانت و رخاوت و عدم امانت را معصیت به حق شمرند و عصیان و طغیان در امر حضرت یزدان، و اگر قصور و فتور در این امر مشکور واقع گردد تزییع امرالله است و تدمیر احباء الله و تکدیر خاطر این عبد و تسوید وجوه سایر یاران و سلب اعتماد به امانت و وفا و صفای این حزب مظلوم در آفاق.^{۱۶۰} احباب باید به میل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت به منتهای قوت بکوشند و مبدا نفسی سبب تکدر خاطر آن خیرخواه عالم گردد. چنین شخص خیرخواه را باید به جان و دل خیرخواه شد و در خدمتش همت نمود، زیرا قصور سبب غضب رب غفور گردد.^{۱۶۱}

گروش گروه قابل توجهی از زرتشتیان به بهائی‌گری طبعاً نگرانی جامعه زرتشتی را برانگیخت و رهبران دینی زرتشتیان ایران به اعتراض علیه عملکردهای اردشیر ریپورتر و دستیاران او، چون ماستر خدابخش و کیومرس وفادار، برخاستند. مورخین بهائی علت این اعتراض‌ها را «تعصب» دستوران و موبدان زرتشتی و همکاری آنان با «ملاهای اسلام» ذکر می‌کنند.^{۱۶۲}

رشید شهردان، مورخ زرتشتی که ارادتی خاص به مانکجی هاتریا و اردشیر ریپورتر و الیگارشوی پارسی امپراتوری بریتانیا دارد، مخالفت رهبران دینی جامعه زرتشتی ایران با اقدامات اردشیر ریپورتر و دوستان او را به «سخن‌چینی و غمازی» و «خوی زشت اهریمنی» منتسب می‌کند. او می‌نویسد:

فرزانه اردشیرجی ریپورتر و استاد ماستر خدابخش و استاد کیومرس وفادار و ارباب کیخسرو شاهرخ و دیگران از دست و زبان آن‌ها راحت نبوده‌اند و هر آن در پس پرده با پخش شبنامه و یا تشکیل مجالس اشکال و زحمات برای آن‌ها تولید و در پیش بردن مقاصدشان که خیر جامعه را در بر داشت موانع ایجاد می‌کردند.^{۱۶۳}

در این زمان، وثوق‌الدوله و همفکرانش درگیر مبارزه پنهانی شدید با اردشیر ریپورتر و هواداران او در میان نخبگان سیاسی حاکم بر ایران بودند. این مبارزه در ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ به اوج رسید. این طرح لرد کرزن، وزیر امور خارجه، با مخالفت جدی جناحی از الیگارشوی حاکمه بریتانیا- از جمله ادوین مونتگ و وینستون چرچیل- مواجه شد و در ایران تکاپوی اردشیر ریپورتر را برانگیخت. اینان طرحی معقول‌تر و صرفه‌جویانه‌تر در سر داشتند که مدت کوتاهی بعد با کودتای ۱۲۹۹ تحقق یافت.^{۱۶۴}

وثوق‌الدوله، که فعالیت‌های اردشیر ریپورتر را محل اقدامات خویش می‌دید، به بهره‌برداری از ناراضی‌های زرتشتیان پرداخت و کار به جایی کشید که انجمن‌های زردشتیان یزد و کرمان و تهران طی نامه‌های مکرر به دولت ایران خواستار عدم مداخله اردشیر ریپورتر در امور زرتشتیان ایران شدند و این درخواست مورد تأیید وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرا، قرار گرفت.^{۱۶۵} در یک بیانیه انجمن زردشتیان تهران، از جمله، چنین آمده است:

بهایی شده، و همراهان او. (همان مأخذ، ص ۵۶۹) برخی مدارک دیگر نیز حمایت اردشیر ریپورتر از بهائیان پارسی را ثابت می‌کند؛ از جمله بنگرید به پایان‌نامه خانم استیلیس.

۱۵۹. عبداله‌اء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، صص ۳۷-۳۸.

۱۶۰. همان مأخذ، ص ۴۱.

۱۶۱. همان مأخذ، ص ۴۹؛ و نیز بنگرید به همان مأخذ، صص ۴۰، ۴۳، ۵۴-۵۵، ۵۷.

۱۶۲. فاضل مازندرانی، همان مأخذ، صص ۹۳۴-۹۳۹.

۱۶۳. رشید شهردان، تاریخ زرتشتیان: فرزندان زرتشتی، (چاپ جدید) تهران: فروهر، ۱۳۶۳، ص ۶۱۶.

۱۶۴. بنگرید به مقاله "کانون‌های استعماری، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی".

۱۶۵. نامه مورخ ۴ قوس ۱۳۳۷، نمره ۲۵۴۸ وثوق‌الدوله ریاست وزرا به انجمن زردشتیان تهران. (تصویر سند در اختیار نگارنده است.)

کسی را که پارسیان هندوستان در هر موقع به ایران می‌فرستند فقط و فقط وظیفه او رسیدگی به حوایج زردشتیان ایران... است و نه چنانکه جاهلان در سابق تعبیر می‌کردند رئیس و سرپرست؛ چه پارسیان هندوستان که خود تربیت شده و متمدن هستند خوب می‌دانند که ما تبعه ایرانییم و جز دولت ایران کسی را حق مداخله در حدود و حقوق ما نیست. یعنی دولت و آقا و رئیس و سرپرست ما فقط و فقط اعلیحضرت همایونی و دولت ایران و قانون مملکتی است. اما بدبختانه کثرت بیچارگی و جهالت ما و بی‌اطلاعی آن‌ها فرصت به دست نماینده اخیر آن‌ها، میستر اردشیرجی ایدلجی ریپورتر، داده... در ظرف ۲۳-۲۴ سال مدت مأموریت ایشان... در حدود و حقوق جماعت مداخله و حکومت نموده و بواسطه مداخلات غیر حقه ایشان هر روز در میان جماعت نفاق و دو رنگی تولید می‌شود...^{۱۶۶}

این تعارض به درگیریهای پنهان تروریستی نیز کشیده شد. در یکسوی این جنگ خونین کمیته حقوقی یزد قرار داشت که نخستین اقدام آن قتل ماستر خدابخش (۱۳۳۶ ق.) و تهدید کیومرث وفادار بود، که منجر به خروج او از ایران شد، و در سوی دیگر کمیته مجازات. شرح این داستان، داستان واقعی نه افسانه و اوهام و "قصه جن و پری"، به مجالی بیشتر نیازمند است.

احمد اشرف اظهارات ارتشبد سابق حسین فردوست درباره سرشاپور ریپورتر را «توطئه‌پردازی» و «افسانه‌های شگفت‌انگیز» می‌خواند و در این باره نه تنها استدلالی ارائه نمی‌دهد بلکه از ورود جدی به بحث نیز پرهیز می‌کند. و عجیب اینجاست که وی هیچ اشاره‌ای به اردشیر ریپورتر و وصیت‌نامه جنجالی او، و صحت و سقم این سند تاریخی، نمی‌کند؛ و حال آن‌که این سند می‌توانست برجسته‌ترین مصداق تحلیل او در زمینه بیماری توطئه‌پردازی "ما ایرانیان" باشد.

امروزه، پس از پایان جنگ سرد، فضای مناسبی فراهم آمده تا پژوهشگران تاریخ معاصر با نقش شبکه‌های پنهان در تحولات سیاسی بیش از گذشته آشنا شوند و بدینسان حیطه پژوهش تاریخی را به تحولات آشکار محدود نکنند. در نخستین سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی پرده از راز شبکه‌های پنهانی برداشته شد که از نخستین سال‌های دهه ۱۹۵۰ توسط سیا و ناتو در برخی کشورهای اروپایی سازمان یافته بود. اعترافات آندروئوتی، نخست‌وزیر وقت ایتالیا، درباره این شبکه شوک عظیمی بر افکار عمومی و محافل سیاسی غرب وارد ساخت. بی‌شک، از این پس مورخ تاریخ معاصر نمی‌تواند از کنار نقش این گونه شبکه‌های پنهان به سادگی بگذرد.

در اوایل ماه نوامبر ۱۹۹۰، در پی فشار حقوقدانان ایتالیا برای افشای راز ترورهای سیاسی ۲۰ ساله اخیر این کشور و ارائه یک سند سری به پارلمان ایتالیا، جولیو آندروئوتی مجبور شد در برابر مجلس به وجود یک سازمان سری در این کشور اعتراف کند. او در معرفی این سازمان گفت: «این شبکه مخفی متشکل از شهروندانی است که با وسواس خاص انتخاب و برای خرابکاری، تبلیغات و جنگ‌های چریکی آماده شده‌اند.» طبق اظهارات آندروئوتی، این شبکه، که بنام "گلا دیو" خوانده می‌شد، از سال ۱۹۵۱ به منظور مقابله با اشغال احتمالی قاره اروپا توسط اتحاد شوروی شکل گرفت و تا بدانجا گسترش یافت که «هم‌اکنون» هزاران زن و مرد ایتالیایی در آن به فعالیت مشغول‌اند. به گفته آندروئوتی، رهبر حزب دمکرات مسیحی که در سال‌های ۱۹۶۶-۱۹۶۹ معاون وزارت دفاع این کشور بود، این شبکه در کشورهای بلژیک، هلند و فرانسه نیز سازماندهی شده است. این شبکه تا بدان حد پنهان بود که حتی بتینو کراکسی، رهبر حزب سوسیالیست ایتالیا که در سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۹ نخست‌وزیر این کشور بود، از وجود آن اطلاع نداشت. به دنبال این حادثه، افشاگری‌های فراوانی صورت گرفت؛ از جمله ریچارد برنک، مأمور پیشین اطلاعاتی، اعلام کرد که «لژ فراماسونری P2 یک ساختار موازی ناتو بود و سازمان سیا ماهی ده میلیون دلار برای فعالیت آن می‌پرداخت.» لژ P2 کانونی است پنهان از نجبگان بلندپایه ایتالیا. یکی دو سال پیش از این حادثه گفته می‌شد در آن ۱۵۲ مقام بلندپایه دولتی و ۱۹۵ افسر عالی‌رتبه نظامی (از جمله ژنرال و دریاسالار) عضویت دارند. از دریاسالار توریسی^{۱۶۷} و دریاسالار

۱۶۶. بیانیه مورخ تیرماه ۱۲۹۷ انجمن زردشتیان تهران. (تصویر سند در دست نگارنده است.)

بیرندلی^{۱۶۸} (فرمانده نیروهای دریایی ناتو) به عنوان اعضای سازمان ماسونی فوق نام برده می‌شد.^{۱۶۹} همچنین افشاگری‌هایی درباره رابطه لیچیو جلی،^{۱۷۰} استاد اعظم لژ P2، با شبکه گلا دیو و پرداخت کمک‌های مالی آمریکائیان به وی صورت گرفت.

برای بسیاری از ناظران سیاسی در ایتالیا کمترین شکی نیست که گلا دیاتورها، تحت کنترل سازمان اطلاعات نظامی، بسیاری از عملیات تروریستی را که بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ در ایتالیا انجام گرفته است، رهبری یا تحریک یا سازماندهی کرده‌اند... یکی از گلا دیاتوره‌های سابق در مصاحبه‌ای اعلام داشت: بر حسب شرایط ما تروریست‌های چپ یا راست افراطی را تحریک یا از عملیاتی منصرف می‌کردیم. از برپایی اعتصاب حمایت، یا به از هم پاشیدگی آن کمک می‌کردیم، حمله مسلحانه پلیس یا ارتش را سازمان می‌دادیم.^{۱۷۱}

فردوست در خاطرات خود به سازمانی مشابه اشاره کرده است. داده‌های ارزشمند و منحصربفرد فردوست در این زمینه تشابه جدی این گونه فعالیت‌ها را در ایران با سازمان گلا دیو نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که «سازمان بی‌سیم» مندرج در خاطرات فردوست جزیی از یک طرح جهانی ایجاد شبکه‌های پنهانی در دوران جنگ سرد بوده است. «سازمان بی‌سیم»، که سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران سازمان داد، مانند گلا دیوی ایتالیا و سازمان‌های مشابه پنهان در اروپا، به جاسازی اسلحه و مهمات در نقاط مختلف کشور اشتغال داشت. فردوست می‌نویسد:

سازمان بی‌سیم یک سازمان کاملاً مخفی بود که انگلیسی‌ها بر اساس تجربیات نهضت مقاومت فرانسه به تدوین آئین‌نامه آن پرداخته و در مرحله اول در خاک انگلستان و ایرلند به تشکیل آن دست زده و سپس به ایجاد آن در برخی کشورهای مورد نظر پرداختند. این آئین‌نامه چنین بود که در شرایط صلح باید بتدریج خانه‌های امن در سراسر کشور، با پوشش بسیار بالا و در نهایت اختفا، تهیه شود. در هر خانه یک یا دو بی‌سیم بسیار قوی در جاسازی کاملاً مناسب و غیرقابل کشف مستقر شود. در هر خانه یک بی‌سیم چی ورزیده با خانواده‌اش در پوشش کاملاً موجه سکنی داده شود تا در طول سال‌ها در محیط خود کاملاً جا بیفتد. بتدریج در نقاط معین دفاینه‌هایی شامل سکه طلا و اسلحه نیز پنهان شود. پس از اشغال کشور توسط نیروی دشمن این پایگاه‌های بی‌سیم به مراکز واحدهای مخفی ارتش آزادیبخش تبدیل می‌شود و هر واحد می‌تواند با دسترسی به دفاینه‌ها، که نقشه آن از مرکز اطلاع داده می‌شود، امکانات مالی و تسلیحاتی خود را تامین کند و به عملیات پارتیزانی دست زند و در عین حال از طریق بی‌سیم فعالیت اطلاعاتی بالایی را انجام دهد.^{۱۷۲}

این توضیحات روشن می‌کند که شبکه گلا دیو در ایتالیا، و شبکه‌های مشابه در سایر کشورهای جهان، یک واقعیت جدی تاریخی است. و نیز این واقعیت پژوهشگر تاریخ معاصر را متوجه می‌کند که پیش‌نمونه‌های این گونه شبکه‌ها را در گذشته، در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، نیز می‌توان ردیابی کرد و نقش آنان را در تحولات سیاسی کاوید. اینها همه واقعیت‌های دنیای معاصر است. ترسیم این واقعیت‌ها نباید شگفت‌انگیز جلوه کند؛ شگفتی در این است که بر این واقعیات چشم بندیم و شگفت‌انگیزترین که توجه به این پدیده‌ها را به پارانویای سیاسی منتسب کنیم.

پیتر رایت در خاطرات خود از توجه لرد ویکتور روچیلد به تولید نوع خاصی از گریس در آزمایشگاه‌های مجتمع نفتی رویال داچ شل، که برای پنهان کردن اسلحه در زیر خاک به مدت طولانی کاربرد دارد، سخن می‌گوید. زمان تولید این نوع گریس با زمان ایجاد شبکه‌های سری در اروپا و ایران مقارن است. انطباق این داده‌ها روشن می‌کند که استفاده وسیع سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا از این ماده به چه منظور بوده و طراحان این ماجرا چه کسانی بوده‌اند. پیتر رایت می‌نویسد:

168. Birindelli

169. Zamoisky, ibid, p. 14.

170. Licio Gelli

۱۷۱. راه آزادی (چاپ خارج از کشور)، شماره ۶، آبان- آذر ۱۳۶۹، ص ۱۰.

۱۷۲. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۵۵.

روچیلد پیشنهاد کرد برخی از واحدهای تحقیقاتی و آزمایشگاه‌های زیر نظر خود را [در مجتمع روبال داچ شل] در اختیار MI-5 قرار دهد و کار روی چند موضوع فنی مختلف، از جمله تولید یک نوع گریس ویژه برای حفظ ابزارهای که باید مدت‌ها زیر خاک مخفی بماند، را شروع کند. گریس مورد نظر خیلی زود تهیه شد و MI-5 و MI-6 در موارد زیادی از آن استفاده می‌کردند.^{۱۷۳}

لرد ویکتور روچیلد همان کسی است که در *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* ارتباطات او را با شاپور ریپورتر شرح داده‌ام. ویکتور روچیلد، که در مارس ۱۹۹۰ درگذشت،^{۱۷۴} نیز افسانه و قصه جن و پری نیست؛ شخصیتی است واقعی که در همین زمین و در همین زمانه می‌زیست. لرد روچیلد در دولت ادوارد هیث ستاد مرکزی بررسی سیاست‌های دولت بریتانیا^{۱۷۵} را پایه گذارد؛ نهادی از اندیشمندان برجسته جوان که تنها در دوران ریاست روچیلد در اوج درخشش بود؛ پس از کناره‌گیری او به انحطاط گرایید و سرانجام منحل شد. توصیفی که از لرد روچیلد ارائه می‌شود، او را بمثابة شخصیتی برجسته و استثنایی جلوه‌گر می‌سازد که در عین حفظ استقلال خود مغز متفکر و هدایتگر دولت هیث بود. بیهوده نیست که مجمع فوق به‌طور ساده *Think Tank* (مخزن اندیشه) نامیده می‌شد. تمامی درهای وایت‌هال (کاخ نخست وزیری انگلیس) همواره به روی روچیلد گشوده بود. یادداشت‌های او با حروف و پوشش قرمز عرضه می‌شد تا به سادگی از مکاتبات اداری متعارف قابل تمیز باشد.^{۱۷۶} اعتبار، و به تبع آن نفوذ، روچیلد در میان دولتمردان طراز اول دنیای غرب تا بدان حد است که مارگارت تاچر از او به عنوان کسی که «بیشترین احترام» را برایش قایل است یاد می‌کند.^{۱۷۷} امروزه می‌دانیم که روچیلد در دولت خانم تاچر مشاور غیررسمی نخست‌وزیر در امور امنیتی بود. پیتر رایت درباره روچیلد چنین می‌نویسد:

در سال ۱۹۵۸... هالیس [سر راجر هالیس رئیس وقت MI-5] مرا با مردی بنام ویکتور روچیلد آشنا کرد که برای پیشرفت کار سرویس و مدرن کردن آن خدماتی بیش از حد انجام داد... من شک دارم در زندگی با شخص دیگری، که به اندازه ویکتور روچیلد مرا تحت تأثیر قرار داده باشد، برخورد کرده باشم. او یک دانشمند برجسته، عضو آکادمی سلطنتی، متخصص گیاه‌شناسی و جانورشناسی و یک کارشناس برجسته در مطالعات مربوط به شناخت ساختمان اسپرماتوزوئید بود. اما او خیلی بیشتر، بیش از یک دانشمند صرف، بود. میزان تماسها و آشنایی او در سیاست، در امور اطلاعاتی، با بانکداران، با غیرنظامیان دولتی، و با خارجیان شگفت‌انگیز بود. هیچ موضوعی در انگلیس وجود نداشت که از چشمان تیزبین او مخفی بماند... به زودی دریافتم که او علاقه‌ای مفرط به دنیای پر از دسیسه جاسوسی و عملیات مخفی دارد...^{۱۷۸}

پیتر رایت در خاطراتش از تیم سه نفره لرد ویکتور روچیلد، سر دیک وایت و سر شاپور ریپورتر نیز سخن گفته است. او می‌نویسد:

[ویکتور روچیلد] با استفاده از دوستی‌اش با شاه ایران و اداره برخی از عوامل جاسوسی در خاورمیانه، که آن‌ها را بطور شخصی و برای دیک وایت کنترل می‌کرد... مانند سر ریپورتر که رل تعیین‌کننده‌ای در عملیات خاورمیانه‌ای MI-6 در سال‌های دهه ۱۹۵۰ داشت، روابط خود را با دستگاه اطلاعاتی انگلستان حفظ می‌کرد... یک بار دیگر ویکتور و دیک وایت درون هیئت دولت تیمی تشکیل دادند... آن‌ها توان خود را روی هم گذاشتند تا سازمان اطلاعاتی انگلستان را به بالاترین حد ترقی‌اش در دوران پس از جنگ [جهانی دوم] برسانند.^{۱۷۹}

در آرشیوهای ایرانی اسناد متعددی موجود است که رابطه نزدیک لرد ویکتور روچیلد، و همسرش (ترزای مایور)، و سر دیک وایت (رئیس وقت MI-6) را با سر شاپور ریپورتر و نیز رابطه صمیمانه آنان را با امیر اسدالله علم مسجل می‌سازد.

۱۷۳. پیتر رایت، همان مأخذ، ص ۱۸۶.

174. Nigel West [Rupert Allason], *The Faber Book of Espionage*, London: faber & faber, 1995, p. 196.

175. Central Policy Review Staff (CPRS)

176. John Campbell, *Edward Heath, A Biography*, London: Jonathan Cape, 1993, pp. 317-325.

177. Margaret Thatcher, *The Downing Street Years*, London: HarperCollins, 1993, p. 646.

۱۷۸. پیتر رایت، همان مأخذ، صص ۱۸۵-۱۸۶.

۱۷۹. همان مأخذ، صص ۵۳۶-۵۳۷.

از جمله این اسناد، و فقط به عنوان نمونه، به موارد زیرین می‌توان اشاره کرد:

۱. کارت دعوت لرد ویکتور روچیلد برای شاپور ریپورتر بمنظور شرکت در یک میهمانی کاملاً خصوصی با حضور روچیلد و همسرش، سر دیک وایت و همسرش، شاپور ریپورتر و همسرش و چهار نفر دیگر در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۹ به افتخار شاپور ریپورتر. محل برگزاری میهمانی رستوران Mirabelle لندن است.^{۱۸۰}
 ۲. تلگراف تبریک ویکتور و تس روچیلد (ترزا مایور) به شاپور ریپورتر به مناسبت دریافت نشان شوالیه‌گری.^{۱۸۱}
 ۳. تلگراف ویکتور روچیلد از لندن به شاپور ریپورتر در تهران به منظور دعوت از اسدالله علم برای شکار.^{۱۸۲}
 ۴. نامه دوستانه مورخ ۵ دسامبر ۱۹۷۲ ویکتور روچیلد به شاپور ریپورتر و تشکر از او به خاطر میهمان‌نوازی‌ها و همکاری‌هایش در سفر به ایران به‌همراه یاکوب روچیلد پسرش (لرد روچیلد کنونی).^{۱۸۳}
- و بالاخره، در همین زمینه ارائه دو سند دیگر شاید تصویری جامع‌تر به دست دهد:
- نخست، عکس حسنعلی منصور که نامبرده با دستخط خود آن را چنین به شاپور ریپورتر اهدا نموده: «تقدیم به دوست عزیز و استاد و راهنمای خودم شاپور ریپورتر- حسنعلی منصور (امضا)- تهران- ۱۳۴۰». ^{۱۸۴}
- دوم، نامه مورخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۳ اردشیر زاهدی به شاپور ریپورتر. اردشیر زاهدی می‌نویسد:

از محبت و ژانتی‌یس [لطفی] که به من کردی ممنون هستم و امیدوارم در مقابل شخصیتی که سایه خدای من است و عزیزتر از جان من است لیاقت کار را داشته باشم.^{۱۸۵}

چنان‌که عبارت نشان می‌دهد، منظور اردشیر زاهدی، سفیر ایران در واشنگتن و داماد پیشین شاه، تشکر از توصیه‌ای است که شاپورجی به سود وی به محمد رضا پهلوی کرده است. آیا این دو سند ما را به این نتیجه رهنمون نمی‌کند که نفوذ و اقتدار شاپور ریپورتر در دربار پهلوی بیش از حسنعلی منصور و اردشیر زاهدی بود؟

توجه به توطئه کانون‌های پنهان قدرت، زرسالاران مقتدر و جهانوطنی که در باشگاه‌ها و محافل در بسته خویش گرد آمده‌اند و با اهرم نیرومند مالی خود بر مقدرات جهان امروزین چنگ انداخته‌اند، یک پارانوای ایرانی نیست؛ جهانی است. جهان سومی نیست، غربی نیز هست. این توجه می‌تواند معقول و مستدل باشد و می‌تواند راه اغراق بی‌ماید و به انواع توهم‌ها آلوده شود؛ ولی این وهم‌آلودگی را نمی‌توان دلیلی بر واهی بودن بنیادهای عینی توجه فوق دانست. آنچه این تصویر را به وهم می‌آلاید عدم امکان دستیابی به حریم بسته این کانون‌ها، عدم امکان دستیابی به اسناد پنهان و فقدان تکنگرایی‌های جدی پژوهشی در این حوزه است. به عبارت دیگر، موضوع تحقیق بگونه‌ای است که لاجرم راه را برای فرضیه‌سازی، گاه در حد تخیل و پنداریافی صرف، هموار می‌کند. ولی آیا این دلیل موجهی است که ما نفس وجود پلوتوکراسی مقتدر جهان معاصر را نفی کنیم و منکر تأثیر شبکه‌های سلطه آنان شویم؟

در نیمه دوم سده نوزدهم **روچیلدها** در غرب و **ساسون‌ها** در شرق با ایجاد امپراتوری مالی جهانوطنی خویش و با دسیسه‌های پیچیده مالی و سیاسی، که راه را برای گسترش اقتدار آنان هموار می‌ساخت، به موضوع انواع افسانه‌پردازی‌های وهم‌آلود بدل شدند. گذشت زمان لازم بود تا این پدیده را از اغراق‌ها و افسانه‌ها بپیراید و چهره واقعی آنان را به تاریخ عرضه کند. ولی امروزه نیز نقش تاریخی روچیلدها و ساسون‌ها همچنان یگانه است و پیرایش آن از توهمات از عظمت این آمیزه دسیسه و قدرت سیاسی و مالی نکاسته است. امروزه روچیلدها و ساسون‌ها افسانه نیستند، موجوداتی زمینی هستند که پژوهشگر تاریخ معاصر می‌تواند دامنه اقتدار آنان را بررسی و واقعیت را از توهم تفکیک کند. امروزه، اسناد بر برخی از افسانه‌های گذشته مهر تأیید می‌زند و اهمیت پدیده فوق را تا بدان حد اثبات

۱۸۰. تهران، مرکز اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۲-۱۲۹/۲۹ الف.

۱۸۱. همانجا، سند شماره ۳۹-۱۲۹/۲۹ الف.

۱۸۲. همانجا، سند شماره ۳۷-۱۲۹/۲۹ الف.

۱۸۳. همانجا، سند شماره ۱۵-۱۲۹/۲۹ الف.

۱۸۴. همانجا، واحد عکس، شماره ۱۹۷۷ ب ۱.

۱۸۵. همانجا، سند شماره ۸-۱۲۹/۲۷۱ الف.

می‌کند که پل جانسون در کتاب یک‌هزار صفحه‌ای و ارزشمند خود درباره پیدایش تمدن جدید غرب عملیات پیچیده مالی روچیلدها را «عاملی کلیدی در پیدایش دنیای نوین» می‌خواند.^{۱۸۶}

تاریخنگاری غرب توجه جدی به نقش کانون‌های پنهان قدرت در نیمه دوم سده نوزدهم و اوایل سده بیستم را به‌تازگی آغازیده است. کتاب آنتونی الفری درباره محفل خصوصی ادوارد هفتم از این‌گونه است. الفری این کتاب را بر پایه اسناد فراوان، از جمله اسناد خصوصی خاندان سلطنتی و ملکه بریتانیا، تهیه کرده است. کتاب الفری یک پژوهش معتبر و بی‌طرفانه محسوب می‌شود و از هرگونه شائبه یهودستیزی به دور است؛ تا بدانجا که در فرهنگ بیوگرافی یهود از آن به عنوان منبع استفاده شده است.^{۱۸۷}

ادوارد آلبرت (۱۸۴۱-۱۹۱۰) در سال ۱۸۵۹ پرنس ولز (ولیعهد) شد و در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۱، بعد از مرگ مادرش، ملکه ویکتوریا، در ۵۹ سالگی با نام ادوارد هفتم به تخت نشست و ۹ سال سلطنت کرد. گاه از ادوارد هفتم به عنوان نمونه‌ای از پادشاه مشروطه یاد می‌شود که در مسائل دولتی کمتر مداخله می‌کرد.^{۱۸۸} پژوهش الفری این ادعا را نقض می‌کند. یکی از صدراعظم‌های پیشین آلمان گفته بود: ادوارد هفتم «رغبت چشمگیری به هر آدم پولدار دارد.» ادوارد، که به پول علاقه‌ای شگفت داشت، دوستان خود را از میان «ماجرایان تجاری و سرمایه‌گذاران» برمی‌گزید.^{۱۸۹}

پرنس ادوارد در دوران طولانی ولایتعهدی برای خود درباری داشت که ثروتمندترین شخصیت‌های مالی جهان آن روز در آن گرد آمده بودند. در این دربار دوستان یهودی ادوارد جایگاه درجه اول داشتند. بنوشته آنتونی الفری، برخی از صمیمی‌ترین دوستان ادوارد عبارت بودند از: ناتانیل روچیلد (اولین لرد یهودی بریتانیا)، ساسون‌ها (معروف به روچیلدهای شرق)، بارون موریس هرش و سرارنست کاسل.

بنوشته الفری، درآمد سالیانه ولیعهد (ادوارد) کفاف زندگی مسرفانه و پرخرج او را نمی‌داد. ادوارد زمانی که به سن بلوغ رسید، به‌طور رسمی تنها ۶۰ هزار پوند درآمد سالیانه داشت، در حالی که در سال ۱۸۷۰ برای تعمیر کاخ خود ۸۰ هزار پوند خرج کرد. چهار سال بعد (۱۸۷۴) شایعاتی در مطبوعات بازتاب یافت که پرنس ولز ۶۰۰ هزار پوند بدهکار است و به کمک برادران روچیلد زندگی می‌کند.^{۱۹۰}

ادوارد در ۱۹ سالگی (۱۸۶۱) در کمبریج با ناتانیل (بعدها اولین لرد روچیلد انگلیس و دوست لرد راندولف چرچیل)، آلفرد و لئوپولد روچیلد، سه پسر بارون لیونل روچیلد، آشنا شد. آنان با ثروت افسانه‌ای خود، که موضوع طنزهای مردم بود، در حوالی کاخ ویندزور می‌زیستند. ادوارد پس از یک روز شکار با آنان چنان شیفته این سه برادر شد که به خانه‌شان رفت و با سرآنتونی روچیلد، عموی آنان، آشنا شد. (پدر آن‌ها، بارون لیونل روچیلد، در این زمان رئیس بانک لندن بود و در اکتون می‌زیست.) سر آنتونی دو دختر زیبا در خانه داشت که کمی از ادوارد کوچکتر بودند. پرنس در خانه روچیلدها ماند، با دختران رقصید و آنان را به کاخ خود دعوت کرد. این سرآغاز دوستی ادوارد با خانواده روچیلد است که تا پایان عمر او تداوم داشت. سر آنتونی به زودی مشاور مالی ادوارد شد.^{۱۹۱}

سال ۱۸۷۵ سرآغاز صمیمیت ادوارد با ساسون‌ها شمرده می‌شود. در این زمان، ولیعهد ۳۵ ساله سفری به هندوستان کرد و در بمبئی سر آلبرت (عبدالله) ساسون با پذیرایی باشکوه خود ادوارد را شیفته نمود.^{۱۹۲} الفری درباره ساسون‌ها شرحی مبسوط به دست می‌دهد، تجارت تریاک و پنبه را به عنوان منبع انباشت ثروت انبوه‌شان ذکر می‌کند و از آنان به عنوان «سلطان تجارت شرق» نام می‌برد.

الیاس، پسر دوم دیوید ساسون، پیش از سال ۱۸۵۹ در بندر شانگهای مستقر شد. در سال‌های بعد تمامی خانواده

186. Paul Johnson, *The Birth of Modern, World Society 1815-1830*, London: Phoenix, 1992, p. 851.

187. Geoffrey Wigoder, *Dictionary of Jewish Biography*, Israel: Jerusalem Publishing House, 1991, p. 457.

188. *Encyclopedia Americana*, 1985, Vol. 9, p. 745.

189. Allfrey, *ibid*, p. 23.

190. *ibid*, pp. 24-25.

191. *ibid*, pp. 9-10.

192. *ibid*, p. 10.

ساسون در سواحل چین مستقر شدند و از نخستین تجاری بودند که پس از بازشدن درهای ژاپن به این کشور راه یافتند. در زمان جنگ داخلی آمریکا و قطع صادرات پنبه این کشور، ساسون‌ها به صدور پنبه شرق به انگلیس پرداختند و بدینسان نقش خود را به عنوان «سلطان تجارت شرق» تثبیت کردند.^{۱۹۳}

با بازگشایی کانال سوئز، امپراتوری بریتانیا با اعطای نشان شوالیه‌گری و عنوان شهروندی لندن [به عبدالله ساسون] برتری آنان را در شرق به رسمیت شناخت.^{۱۹۴}

بنوشته الفری، خانواده ساسون از دهه ۱۸۵۰ در محلات اعیانی لندن دارای خانه بودند. روبین ساسون و ساسون دیوید ساسون در لندن مستقر بودند؛ در کلوپ اشرافی لندن، کلوپ مارلبرور، عضویت داشتند و چهره آشنای آن به شمار می‌رفتند. آرتور آبراهام ساسون از بنیانگذاران بانک هنگ‌کنگ و شانگهای بود. او در سال ۱۸۷۳ با دختر یکی از اعیان یهودی انگلیس ازدواج کرد و همسر زیبای وی، با «الماس‌های خیره‌کننده‌اش»، یکی از معروف‌ترین برگزارکنندگان میهمانی‌های باشکوه لندن بود. خواهر زن آرتور ساسون مدتی بعد، در ژانویه ۱۸۸۱، با لئوپولد روچیلد ازدواج کرد. پرنس ولز (ادوارد) در این مراسم حضور داشت. آنان با پرنس ولز، لرد روزبری (شوهر حنا روچیلد و نخست وزیر انگلیس در سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۵) و لئوپولد روچیلد دوست صمیمی بودند.^{۱۹۵}

پیوند ساسون‌ها و روچیلدها بعدها مستحکم‌تر شد. در اکتبر ۱۸۸۷، ادوارد ساسون، تنها پسر و وارث سر آلبرت، با الن، دختر بارون گوستاو روچیلد پاریس، ازدواج کرد و ۹ سال بعد نوه آلبرت با نوه گوستاو روچیلد ازدواج نمود. در تابستان ۱۸۸۹، ناصرالدین‌شاه میهمان ویکتوریا، ملکه انگلیس، بود و ملکه میهمانداری او را به ادوارد و دوستانش واگذار کرد.^{۱۹۶} در این سفر، بار اصلی پذیرایی از پادشاه ایران به دوش آلفرد و فردیناند روچیلد بود. بنوشته الفری، اکنون، سر آلبرت ساسون، که پیر و سالخورده بود، خود حکمران یک امپراتوری شرقی محسوب می‌شد. او در کنار ادوارد در انتظار ورود شاه ایران نشست. شاه در لندن برای شام میهمان لرد روزبری و همسرش، حنا روچیلد، بود و فردای آن روز آلبرت او را به نهار دعوت کرد. الفری معتقد است که توجه آلبرت ساسون به شاه ایران یک مسئله اخلاقی نبود. ایران به درستی هم حوزه منافع کمپانی ساسون بود و هم حوزه منافع امپراتوری بریتانیا؛ این کشور حایلی بود در میان هند بریتانیا و امپراتوری توسعه‌جوی روسیه... ثبات سیاسی در ایران و افزایش نفوذ بریتانیا توأمه باید با یک تدبیر تأمین می‌شد.

«بازوی مالی» این تدبیر تأسیس بانک شاهی ایران بود. این اقدام بر پایه طرح سر هنری دراموند ولف، سفیر بریتانیا در تهران، تحقق یافت و سر آلبرت ساسون به این خاطر به مقام لردی رسید.^{۱۹۷} این تصویری است از رهبران یک شبکه جهانوطن که تمامی جهان را در زیر پوشش نفوذ مالی و سیاسی خود داشتند. این شبکه در فراماسونری جهانی نیز نقش درجه اول داشت. توجه کنیم که ادوارد هفتم در مقام ولیعهدی به مدت ۲۷ سال رهبر ماسون‌های بریتانیا بود.^{۱۹۸} آیا وهم‌آلود بودن این تصویر در گذشته می‌توانست دلیلی معقول برای نفی وجود آن باشد؟

آقای اشرف به درستی می‌نویسد:

مهم‌ترین عامل در اشاعه توهم توطئه عامل عینی یعنی تجربه توطئه واقعی است. به‌نظر ما هیچ یک از کشورهای خاورمیانه جز ایران شرایط نیمه‌استعماری را تجربه نکرده‌اند. در شرایط نیمه‌استعماری، که دو قدرت استعماری به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و بر

193. ibid, pp. 50-51.

194. ibid, p. 10.

195. ibid, pp. 52- 56.

196. ibid, p. 50.

197. ibid, pp. 56- 58.

198. F. M. Gratton, Robt. S. Ivy, *The History of Freemasonry in Shanghai and Northern China*, Tientsin: 1913, p. 231.

علیه یکدیگر هم توطئه‌چینی و هم توطئه‌پردازی می‌کنند. زمینه مساعد برای پرورش توهم توطئه فراهم می‌شود.^{۱۹۹}

با این توضیح گمان می‌رود که وجود و اهمیت عامل توطئه و نقش خاص و برجسته آن در تحولات معاصر ایران مورد تأیید آقای اشرف باشد؛ تا بدان حد که وضع این کشور را از سایر کشورهای خاورمیانه متمایز می‌کند. با حضور چنین عامل نیرومندی، انتساب بیماری توهم توطئه به ایرانیان و برجسته کردن برخی گزاف‌ها و اغراق‌ها و ساده‌اندیشی‌ها و تحلیل‌های عامیانه، که در هر فرهنگ ملی دیگر نیز کم و بیش یافت می‌شود، و بالاتر از آن ریشه‌یابی این بیماری در اساطیر باستانی و «توطئه‌انیران علیه ایران» و «توطئه‌های شرق و غرب علیه ایرج» و انتساب آن به «روح ملی» و غیره و غیره کم لطفی جلوه می‌کند.

آیا پدیده‌ای بنام توهم توطئه، با همان مختصات که ارائه می‌شود، در فرهنگ سیاسی ایران، و به تبع آن در تاریخنگاری معاصر ایران، وجود دارد؟ پاسخ قطعی چنین است: آری، وجود دارد! و دقیقاً همین نگرش‌های سطحی و وهم‌آلود و پارانویایی است که راه را برای افراطی دیگر هموار می‌کند؛ دیدگاهی که با تمسک به نگرش‌های غیردقیق و سطحی در عمل، در ذکر مصداق‌ها نه در طرح مسئله، منکر هرگونه نقش موثر کانون‌های مداخله‌گر و سلطه‌جوی خارجی در تحولات معاصر ایران است. در واقع، بدون وجود دیدگاهی که در فرهنگ سیاسی ایران به طنز «دیدگاه دایی جان ناپلئونی» نام گرفته این سوءبرداشت و نگرش افراطی نمی‌توانست زمینه‌ای برای اشاعه و رشد بیابد.

تاریخنگاری معاصر ایران هنوز در آغاز راه است و تا ترسیم یک تصویر واقع‌گرایانه و همه‌جانبه از حوادث دو سده اخیر راهی دراز در پیش دارد. پیراستن تصاویر رایج تاریخی از اوهام و پندارهای یکجانبه و سطحی از نیازهای نخستین طی این راه است. تاریخنگاری معاصر ایران نمی‌تواند و نباید در تبیین تحولات تاریخی به یک عامل بسنده کند، بلکه باید بکوشد تا تصویری جامع از فرایند تکوین پدیده‌های تاریخی، با در نظر گرفتن نقش تمامی عوامل و زمینه‌های داخلی و خارجی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - تمدنی، به دست دهد. در این میانه، باید توجه داشته باشیم که تاریخ معاصر ایران، به دلیل رقابت کانون‌های قدرت جهانی در عصر توسعه‌طلبی امپریالیستی و جایگاه ژئوپولیتیک ویژه ایران در خط مقدم این تعارض‌ها و رقابت‌ها، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های حضور و چالش و نفوذ این کانون‌ها بوده است. بنابراین، تاریخنگاری معاصر ایران، در عین تلاش برای پرهیز از اوهام و یکسونگری‌ها، نمی‌تواند و نباید از اهمیت جدی و گاه تعیین‌کننده نقش کانون‌های خارجی و کانون‌های داخلی مرتبط با آنان و تأثیر آن در سازوکار تحولات معاصر غفلت کند. در این تلاش پژوهشی، اگر تاریخنگاری معاصر ایران به بهانه پرهیز از نظریه توطئه به دام الگوی عامیانه «دو عاملی» بیفتد و فرایند بغرنج پویای جامعه ایرانی را به شکلی مطلق‌گرایانه به دو بخش «داخلی» و «خارجی» تقسیم کند و برای یافتن «متهم اصلی» ناکامی‌ها و عقب‌ماندگی‌های جامعه به چالشی ارزشی در غلطد بی‌شک عقیم خواهد بود و در تحقق کارکرد خویش ناکام خواهد ماند.

چرا فقط می‌گردیم تا توطئه‌گرانی را پیدا کنیم و همه تقصیرها را به گردن‌شان بیفکنیم؟ گیریم که فراماسون‌ها فعال بودند؛ اما چرا کارشان گرفت و رخنه و رسوخ در امور پیدا کردند؟^{۲۰۰}

این سخن را اگر بدینگونه تأویل کنیم که در تبیین پدیده‌های اجتماعی نباید تنها به دنبال نقش توطئه‌گران بود و به زمینه‌ها و علل متعدد تکوین آن پدیده نیز باید توجه کرد، پذیرفتنی است. ولی این سخن را بگونه‌ای دیگر نیز می‌توان فهمید: «همه تقصیرها را نباید به گردن توطئه‌گران انداخت و خود را تبرئه کرد.» به عبارت دیگر، در این «تقصیر تاریخی» ما نیز «مقصریم» یا «تقصیر اصلی» از ماست! چنین رویکردی به پژوهش تاریخی از بیخ و بن خطاست. در تبیین واقعیت تاریخی، محقق به دنبال یافتن «مقصر» و «گناهکار» و «متهم» نیست؛ اعم از این‌که خودی باشد یا بیگانه. حادثه‌ای در گذشته رخ داده و این رخداد ثمره صدها و هزاران عامل بوده است. در مسئله رابطه قدرت‌های

۱۹۹. اشرف، همان مأخذ، ص ۳۸.

۲۰۰. سروش، همان مأخذ، صص ۳۰-۳۱.

غربی و کشورهای تحت سلطه نیز چنین است. ملت‌هایی، که فقط "ما ایرانیان" نبوده‌ایم، به دلایل عدیده در یک بُرهه از تاریخ بشری در موضع انحطاط و ضعف قرار گرفتند و قدرت‌هایی، به دلایل عدیده، در موضع قدرت و سلطه‌جویی. طبیعی است که گروه اول منکوب و مقهور گروه دوم شدند و طبیعی است که در این تحول "گناه" و "تقصیری" نیز مرتکب نشدند. از چنین رویکردی نمی‌توانیم توقع روشنگری تحولات عینی گذشته و یافتن علل و چگونگی فرایندها و پدیده‌های تاریخی داشته باشیم.

یک پژوهشگر ایرانی در بررسی وضع کنونی جامعه ایران می‌نویسد:

مورد دیگری که باید در بررسی جامعه مدنی ایران امروز به آن توجه داشت نقش مهم روشنفکران مذهبی و برخی روشنفکران لائیک است. هر دو این گروه‌ها با دیدگاه‌های جدید و تفکرات عمیق در جهت توسعه جامعه مدنی تلاش می‌کنند. اینان به‌طور محسوسی از توصیفات پیش پا افتاده و نظریات توطئه دوری می‌جویند.^{۲۰۱}

این گفته را به دو گونه می‌توان فهمید: اگر منظور پرهیز از تحلیل‌های بسیط، «بازی با بدیل‌های سیاه و سفید»^{۲۰۲} و «توصیفات پیش پا افتاده» باشد، این قطعاً پدیده‌ای مثبت است. ولی اگر این مفهوم صحیح به ابزاری تبلیغی برای ترویج نوعی دیگر از مطلق‌گرایی بدل شود قطعاً پدیده‌ای منفی است.

گرایش به نادیده گرفتن عامل "توطئه"، اگر به دخالت قدرت‌های خارجی تعبیر شود، در تاریخنگاری معاصر نمی‌تواند به عنوان نوعی ارزش توصیه شود. نتیجه چنین رویکردی بازنگری در تحولات دو سده اخیر ایران بر بنیاد نادیده یا کم اثر انگاشتن نقش قدرت‌ها و کانون‌های خارجی خواهد بود که در نهایت منشاء تمامی تحولات را صرفاً به سازوکارهای درونی جامعه ایرانی نسبت می‌دهد. این نگرش یکسویه خواهد بود و به ارائه تصویری مقلوب از تحولات تاریخ معاصر ایران خواهد انجامید. بازسازی تاریخ معاصر بر مبنای این رویکرد الزاماً با واقعیت‌ها همخوان نیست و تنها نگاه روانی گذرای یک مقطع تاریخی است که بر گذشته تحمیل می‌شود.^{۲۰۳}

۲۰۱. هوشنگ امیراحمدی، «درآمدی بر جامعه مدنی در ایران امروز»، ایران فردا، سال پنجم، شماره ۲۷، مهر ۱۳۷۵، ص ۱۲.

۲۰۲. هوشنگ امیراحمدی، «درآمدی بر جامعه مدنی در ایران امروز»، ایران فردا، سال پنجم، شماره ۲۸، آبان ۱۳۷۵، ص ۱۷.

۲۰۳. برای نمونه، تصویر نوی که شاهرخ مسکوب از رضا شاه یافته قابل تعمق است. بنگرید به: شاهرخ مسکوب، داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۷۳؛ و نیز به نقد آن: محمد بهارلو، «حکایت ادبیات و سرگذشت رضا خان»، دنیای سخن، سال یازدهم، شماره ۷۰، مهر و آبان ۱۳۷۵، صص ۴۴-۴۸.